

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر اینکه در کتابی روشن درج است.
سوره مورچه/نمل

فضیلت

در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ چنین آمده است که ایشان فرمودند: هر کس سوره طس سلیمان را بخواند خداوند به تعداد کسانی که سلیمان را تصدیق و یا تکذیب کردند و همچنین هود و شعیب و صالح و ابراهیم را، ده حسنه به او می دهد، و به هنگام رستاخیز که از قبرش بیرون می آید ندای لا اله الا الله سر می دهد.



مدتی بود که دنبال ذره بین می گشت و هرچه که به او می گفتند آن را برای چه می خواهی، نمی گفت. یک روز قبل از عملیات خیبر بود که چادر تسلیحاتمان آتش گرفت. دیدم جعفرزاده رفته و بین وسایل سوخته چادر دنبال چیزی می گردد. یکبار دیدم دوربین مادون قرمز سوخته ای را دستش گرفته و می آید طرف من. وقتی نزدیک رسید، به من گفت: «می شود این دوربین را بشکنم؟ به درد شما که نمی خورد!» دوربین را که شکست، گفت: «آخر کار پیدایش کردم».

گفتم: «چی را پیدا کردی؟»

گفت: «همان ذره بینی را که می خواستم»

ساعتی بعد دیدمش که مورچه ای را با ذره بین نگاه می کرد و آیات سوره نمل را هم می خواند و اشک می ریخت. فهمیدم که این همه وقت برای بهتر دیدن خلقت موجودات به دنبال ذره بین می گشته است»

مختصات: مکی-۹۳ آیه- جز ۱۹- سوره ۱۲۷م- به نام سوره سلیمان نیز شناخته می شود

محتوا: تاکید بر مبدا و معاد - سرگذشت ۵ پیامبر بزرگ - اشاره به سخن گفتن پرنده هدهد و حشره مورچه

۴	واسطه رساندن رزق الهی و معنوی
۵	صلابتی که در نگاه توست
۷	حکومت حق
۸	درد دل های یک پژوهشگر تاریخ دفاع مقدّس
۱۲	کشف انسانیت
۱۶	ژیان و یک بغل امید، لامبورگینی و یک کوله بار ناامیدی
۲۰	سفری به سرزمین فاتحان اروند
۲۸	روایت مصور عاشورا
۳۱	گلدان امید
۳۲	زندگی حقیقی
۳۲	با فرزندان رفیق باشید
۳۳	آداب مشایعت و استقبال
۳۳	زندگی حقیقی
۳۴	گفت و گوی تخصصی
۴۰	بفرمایید چای ...
۴۳	مقاومت بدون مرز
۴۶	فقط به خاطر حرف امام
۴۸	سبک مدیریتی شهید مهدی زین الدین و شهید علی صیّاد شیرازی
۵۶	شهید زنده است
۵۶	حیات حقیقی
۵۷	شهادت، آرمان شهر ادبیات
۵۸	عاشورا، منشأ ادب پایداری
۶۲	آنجا که شعرم را سرودم
۶۴	انسان کامل و مقاومت
۶۷	دست خون
۶۷	معرفی کتاب
۶۸	دلیم برای دیدارت تنگ شده
۷۰	اندکی تأمل و تفکر
۷۳	شهادت، آرمان شهر مقاومت
۷۴	شهید ترکیب مصلح و عارف
۷۶	بیگانه وارمی گذری از دیار چشم
۷۹	معرفی اطلس نبردهای لشکر ۴۱ ثارالله



ماه نامه فرهنگی گرا

شماره اول و دوم / شهریور و مهر ۹۶

صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری حماسه ثارالله
مدیر مسئول: مسلم علی مهدی
طراحی و صفحه آرایی: امیررضا خواب بینان
مدیر اجرایی و ویراستار: محمد رضا شفیعی
همکاران این شماره:

شهید حمید رضا جعفرزاده، شهید احمد امینی، شهید
 شیخ محمد رملوی، شهید علی صیاد شیرازی، شهید
 مهدی زین الدین، شهید مهدی ولدان، شهید علی
 شفیعی، شهید امان الله غلامحسین پور، شهید علی
 محمدی پور، شهید محمد طائی و استاد شهید مرتضی
 مطهری، دکتر رضا عابدی گنابادی، دکتر حسین
 رضی، دکتر سید حسین رضوی پور، دکتر سید علیرضا
 حجازی، سید علی اصغر علوی، حجت الاسلام
 مهدوی، فاطمه حیاتی، حجت الاسلام سید محمد
 مهدی شفیعی، محمد امین اکبری، میلاد عرفان پور و
 علی ایرانمنش

کانال های ارتباطی با نشریه ی گرا:

آدرس: کرمان - خیابان شهید رجایی کوچه ۴

تلفن: ۰۳۴۳۲۲۹۷۲۷

آدرس سایت: www.gera41.com

کانال تلگرامی: @gera41

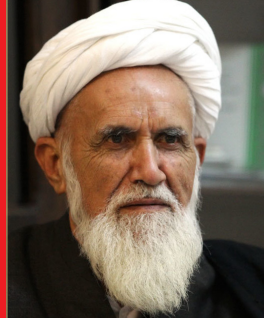
برای دریافت اشتراک نشریه ی گرامی می توانید به سایت ما

مراجعه کنید.

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



۳۴



۱۲



۶



۶۴



۶۲



۴۳

فقط به خاطر حرف امام

۴۹

آداب مشایعت و استقبال

۳۳

عبدالله شیری به سربزین فاتحان اروپا

۲۰

سبک مدیریتی شهید مهدی زین الدین و شهید علی صیاد شیرازی

۴۸

شهید ترکیب مصلح و عارف

۷۴

اندکی نامکی و تفسیر

۴۹

سبک مدیریتی شهید مهدی زین الدین و شهید علی صیاد شیرازی

۴۸



واسطه رساندن رزق الهی و معنوی

به طور کلی هر چیزی که نیازهای انسان را رفع کند ثروت نامیده می‌شود. نیازهای انسان گوناگون و در نتیجه منابع رفع این نیازها و ثروت‌ها نیز گوناگون است. منابع رفع نیازهای انسان همگی محدود هستند و یک روز تمام می‌شوند اما بعضی از ثروت‌ها هستند که هرگز تمام نمی‌شوند و زوال نمی‌یابند. یکی از این ثروت‌ها ثروت فرهنگی است.

شهریور ماه سال پنجاه و نه رژیم بعث عراق آتش جنگ را در مرزهای غربی و جنوب غربی افروخت و از آن پس تاریخ و فرهنگ ملت ایران در قرن بیستم دچار تغییرات اساسی شد که آثار آن تا همیشه در فرهنگ و تاریخ ایران ملموس خواهد بود.

حضرت امام خامنه ای در مراسم شب خاطره دفاع مقدس که در سوم خرداد ۱۳۹۶ برگزار شد خاطرات رزمندگان و ایثارگران را یک ثروت ملی نامیدند و افزودند: «اینها حسنه است، اینها صدقه است. این کسانی که این کارها را می‌کنند، این برادرهایی که اینجا حضور دارند،



چه آنهایی که در کار نگارش و ادبیات و مانند اینها هستند، چه آنهایی که در کار فیلم و سینما و مانند اینها هستند، بدانند این کاری که انجام می‌دهند یک حسنه است، یک انفاق بزرگ معنوی است؛ رزق این ملت را، این جمعیت را، این کشور را، شما دارید به آنها می‌رسانید؛ واسطه‌ی [رساندن] رزق الهی و رزق معنوی به آنها هستید.»

رسالت هنرمندان و اصحاب رسانه در حوزه دفاع مقدس این است که این ثروت را در اختیار مردم قرار بدهند. یکی از عوامل تاثیرگذار در این عرصه رسانه‌های مکتوب هستند که مخاطب آن‌ها اکثراً نخبگان و قشر تحصیل کرده جامعه می‌باشند. نشریه‌ی گرا وظیفه خود می‌داند در رساندن این رزق الهی و معنوی به مردم از هیچ کوششی دریغ نکند... ان شاء الله



حقیقت شهید

صلابتی که در نگاه توست

صلابتی که در نگاه توست... شقاوتی که در نگاه اوست
 جهنم و بهشت را ببین: نگاه دشمن و نگاه دوست
 چقدر شمر و این ملجم است چقدر هیزم جهنم است
 نگاه این که بسته دست تو، چقدر بی حیا، بی آبروست
 نگاه توبه کیست اینچنین، غریب و روشن و شکوهمند
 نگاه تونگاه تونگاه... چه عاشقانه گرم گفتگوست
 جوانی و هنوز نیستی جوان تراز علی اکبرش
 سه شعبه ای ست بردلت هنوز، از آن سه شعبه ای که برگلوست
 وجود بی عدم، نگاه توست، کبوتر حرم، نگاه توست
 نماز صبحدم نگاه توست، نگاه تو همیشه باوضوست
 نگاه تو چه فاتحانه گفت: نه گاه ماندن و نشستن است
 نه روزگار غربت حسین، نه تاب حسرت است و آرزوست
 فقط نه چشم تریباورید، برای دوست سربیاورید
 چقدر کربلا که پشت سر، چقدر کربلا که پیش روست

شاعر: میلاد عرفان پور



ماہنامہ فرہنگی حیدرآباد



حکومت حق

به قلم سرلشکر حاج قاسم سلیمانی

دربستر تاریخ، همواره کره زمین از فعل و انفعالات پیوسته‌ای برخوردار بوده است. طوفان‌ها، سیلاب‌ها، زلزله‌های سهمگین، آتشفشان‌ها، یخبندان‌ها و گرماها و سرماهای شدید، این تلاطمات، موجب دگرگونی‌های فراوانی در این پوسته آبی و خاکی زمین شده‌اند. دانشمندان بر هریک از اعصار آن، نامی گذارده‌اند. اما جان حقیقی زمین، یعنی «انسان» که خداوند سبحان آن را «اشرف مخلوقات» نامیده و دیگر مخلوقات خود را برای خدمت او پدید آورده و از روح خود در آن دمیده و او را خلیفه خود قرار داده است و ملائکه الله بر عظمت این خلقت، سجده کردند، فقط در چند مرحله کوتاه، اما بسیار اثرگذار، دچار تغییر و تحول بنیادی شد. محور این تحول انسانی و اساسی که مسیر بشریت را در هر مقطعی عوض کرده است، پیامبران الهی‌اند، به خصوص پنج برگزیده اولوالعزم که از جامعیت بیشتری نسبت به دیگر پیامبران الهی برخوردار بوده‌اند. امین خلقت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، آخرین اولوالعزم الهی، با کاملیت و جامعیت، برای احیای ابدی بشریت و هدایت آن در مسیر الهی، با رساله‌ای کامل و جامع نزول یافته، نازل شده در فهم بشر مبعوث گردید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با کلمات الهام گرفته از وحی و سیره عملی به همراه اهل بیت معصوم خود، انسانها را بی نیاز از هر نیازی، هدایت و تربیت کرد. اما پس از ارتحال جانشوز پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، اداره مسلمانان دستخوش آشوب و

از مدار اصلی خود خارج شد. حوادث دردناک پس از پیامبر صلی الله علیه و آله موجب فاصله گرفتن امت از سرچشمه زلال نبوت گردید. دنیاطلبی و کم توجهی به وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله موجب محروم شدن دردناک امت از هدایان و حامیان حقیقی قرآن و نبوت شد.

شهادت مظلومانه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، صاحب فضایل نبوی و اعجازهای عجیب، که رسول خدا صلی الله علیه و آله بوی بهشت را از او استشمام می‌کرد و او را «سیده النساء العالمین» نامیده بود و در ساعت‌های اندکی از رحلت پیامبر حرمت او شکسته شد، خانه‌ای که پیامبر در پشت درب آن می‌ایستاد و اهل آن را سلام می‌داد و اذن ورود می‌گرفت، درحالی که ثمره جان پیامبر و قلب عالم خلقت در آن خانه محقر بود، به آتش کشیده شد.

این بی ادبی‌ها سر آغاز انحرافی عظیم شد تا جایی که پس از چندی، برفرق قرآن ناطق، تنها شنونده وحی و بیننده فرشتگان وحی، مدافعی که از کودکی جان مبارک خود را سپر جان خلقت قرار داد؛ علی ابن ابیطالب علیه السلام که جان پیامبر در دامن او به آسمانها برده شده و فرشتگان الهی او را در غسل و تدفین نبی معظم اسلام صلی الله علیه و آله کمک می‌کردند، شمشیر زدند و بشریت را از سرچشمه زلال اسلام محروم کردند و پس از شهادت وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، فرزندان او را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند.

شهادت غم بار و دردناک حسین بن علی علیه السلام، سرور جوانان بهشت به همراه برادران و

برادرزاده‌ها و همه کسان او آنقدر سنگین بود که عالم خلقت تا ابد از آن شرمگین است. حادثه‌ای که عرب در تاریخ خود، مشابه آن را ندیده و نشنیده بود.

بر اثر این غفلت‌ها و قساوت‌ها، فرعون‌ها مجدداً سر برآوردند و جهان پر از فراعنه شد و اسلام ناب، از نظر پنهان و اسلام اموی و عباسی جایگزین گردید؛ تا اینکه پس از قرن‌ها غربت و غیبت اسلام ناب، مردی از کوثر فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قیام کرد و انقلابی بزرگ را پایه ریزی کرد و با حمایت ملتی برگزیده برای چنین پیشامدی عظیم موفق شد طی پانزده سال مبارزه، فرعون زمان خود را با همه قدرت و شوکت ظاهری و حامیان قدرتمند خارجی‌اش، در هم بشکند و اولین حکومت اسلامی علوی را بر مبنای سیره نبوی و اهل بیت مطهرش پایه گذاری کند و ملت ایران را بر سرنوشت خود حاکم و حاکمان را خادمان آن قرارداد و خود، به جایگاه خادمی در خدمت به ملت افتخار کرد و به همه بخش‌های اجتماعی، سیاسی، امنیتی و نظامی نظام، هویت حقیقی عزتمندانه بخشید. جامعه را از لجن زار فساد نجات داد و به قله علم و دانش، تربیت و تزکیه هدایت کرد. ایران را از هم پیمانی دشمنان اسلام خارج و به حامی مسلمانان و مستضعفان تبدیل کرد.

درد دل‌های یک پژوهشگر تاریخ دفاع مقدّس

۱۳. مرکز حفظ آثار جهاد سازندگی، ۱۴. مرکز تحقیقات اسلامی جانباز، ۱۵. گروه تفحص سیره شهدا، ۱۶. باغ موزه دفاع مقدّس تهران، ۱۷. مرکز اسناد و پژوهش‌های دفاع مقدّس نیروی زمینی ارتش، ۱۸. مرکز اسناد وزارت دفاع، ۱۹. مرکز پژوهش‌های دفاع مقدّس سازمان ایثارگران، ۲۰. مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۲۱. دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۲۲. فرهنگ‌سرای پایداری و موسسات فرهنگی قابل‌مانند: ۲۳. موسسه فرهنگی و هنری پیام آزادگان (حجت الاسلام ابوترابی) ۲۴. موسسه فرهنگی هنری ضریح، ۲۵. موسسه فرهنگی هنری پلاک، ۲۶. موسسه فرهنگی هنری شاهد، ۲۷. موسسه فرهنگی هنری حماسه تارالله و غیره. تقریباً می‌توان گفت این‌ها نام مهم‌ترین نهادهای حاکمیتی و خصوصی است که در عرصه تاریخ دفاع مقدّس فعالیت داشته و دارند. بماند انتشارات فعال در این حوزه و هم چنین برخی از افراد که خود به تنهایی به اندازه یک نهاد یا موسسه ارزش دارند یا کار تولید می‌کنند.

آری ده‌ها نهاد و سازمان نظامی، دولتی و موسسات فرهنگی سال‌هاست که در حوزه دفاع مقدّس تقریباً به طور جدی فعالیت می‌کنند.

گذشتند. دوستانم به من پژوهشگر می‌گویند؛ پژوهشگر تاریخ دفاع مقدّس. اگر سوالات نبودند قطعاً پژوهشگری هم نبود، سوالات زیادی مدت‌ها ذهن بنده را به خود مشغول کرده است که برای یافتن پاسخ این سوال‌ها چاره‌ای ندارم جز این که به نهادهای متولی امور دفاع مقدّس مراجعه کنم، اما قبل از مراجعه به این نهادها درد دل‌هایی دارم که امیدوارم از گفتن آن خوب بر بیایم و شما نیز بشنوید...

دردا: جنگل یا برهوتی از نهادها و سازمان‌ها

۱. بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدّس، ۲. مرکز اسناد و تحقیقات جنگ سپاه، ۳. حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۴. بنیاد شهید و امور ایثارگران، ۵. هیات معارف جنگ، ۶. پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدّس، ۷. بنیاد فرهنگی روایت، ۸. مرکز حفظ آثار و ارزش‌های آجا، ۹. مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدّس سپاه، ۱۰. کنگره سرداران شهید، ۱۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۲. موزه دفاع مقدّس،

کسانی که پس از جنگ تحمیلی چشم به جهان گشودند و حتی کسانی که در آن زمان سن و سالی نداشتند، امروز برای درک بهتر دوران دفاع مقدّس چه باید بکنند؟ آیا شنیدن خاطرات بزرگترها و کسب اطلاعات در قالب کتاب و رسانه‌های دیگر و حتی دیدن تشییع بی‌کر مطهر شهدای مدافع حرم برای بازآفرینی آن روزها در ذهن جوانی کم‌آگاه مانند من، نسبت به دوران دفاع مقدّس کافی است؟ پاسخ شما چیست؟ من دوست دارم از تاریخ نه چندان دور جامعه و ملت‌م آگاه باشم، ملتی که برای باورها و آرمان‌هایش انقلاب کرد و جنگ به آن‌ها تحمیل شد و هشت سال برای حفاظت از انقلاب خود در جبهه‌های جنگ رزم کردند و از جان خویش



و هرکدام بخشی از اسناد و تاریخ‌نامه‌های دفاع مقدّس را نگهداری و تولید کرده‌اند. اگر بخواهیم نهادها، انتشارات و افراد فعال در حوزه دفاع مقدّس را معرفی کنیم از یک شماره مجله فراتر خواهد رفت و این بدون شک از حوصله خوانندگان خارج است، پس فعلاً به نام بردن برخی از این نهادها بسنده کرده و معرفی مهم‌ترین آن‌ها و تحلیل عملکردشان را به شماره‌های بعدی نشریه موکول می‌کنیم.

کثرت نهادهایی که وظیفه فعالیت در حوزه دفاع مقدّس با رویکرد تاریخی را دارند (ثبت اسناد، ساماندهی، تاریخ شفاهی، تاریخ‌نگاری و غیره) آنقدر زیاد است که این عرصه را شبیه جنگلی کرده است که هرچه پژوهشگر میان درختان آن قدم می‌زند و وقت بیشتری می‌گذراند بیشتر سردرگم می‌شود، توگویی در میان جنگلی اما در برهوت قدم می‌زنی!

اگر به هردلیلی بپذیریم که کثرت سازمان‌ها و نهادهای دفاع مقدّسی ضرورت دارد (که محل بحث و تردید است) حداقل این سوال مهم مطرح است که:

چرا برای پرهیز از سردرگمی پژوهشگران بانک جامعی از اسناد دفاع مقدّس در یک سازمان مرجع نگهداری و در اختیار پژوهشگران قرار داده نمی‌شود؟
درد ۲: آمار و اطلاعات مبهم

قریب به سی سال از پایان جنگ گذشته است و کماکان آمارها و اطلاعات واحد و قطعی که مورد اتفاق نظر نهادهای مختلف باشد حتی برای سوالات ابتدایی در مورد جنگ وجود ندارد. مثلاً تعداد رزمندگان در دوران دفاع مقدّس چقدر بوده است؟ از این تعداد به ترتیب چه میزان از ارتش، بسیج و سپاه بوده است؟ حتی آمار شهدای ما نیز در جنگ قطعی نیست. از ۱۷۰ هزار تا ۲۲۰ هزار گفته و منتشر کرده‌اند. میزان تلفات دشمن که بماند از ۳۰۰ هزار تا ۷۰۰ هزار و یک میلیون! هم چنین اطلاعاتی از قبیل نام فرمانده گردان‌های لشکرها؟ حتی برخی لشکرها به غیر از فرماندهان خیلی قدیمشان - که اگر حافظه‌شان خوب یاری کند - دقیقاً نمی‌دانند در چند عملیات و کدام عملیات‌ها شرکت داشته‌اند؟

چرا باید بعد از سال‌ها و با وجود این همه

نهادهای مسئول هنوز آمارها و اطلاعات اولیه و مهم جنگ محل اختلاف باشد؟
چرا در میان این همه نهاد یک نهاد مرجع (مثلاً با عنوان مرکز آمار و اطلاعات جنگ) به عنوان فصل الخطاب مسئول ارائه آمار و اطلاعات قطعی در مورد جنگ تعیین نشده است؟

درد ۳: تشکیلات زیاد اما نبود رویکرد سازمانی و تشکیلاتی به تاریخ‌نگاری جنگ
سازمان‌هایی که برای ثبت و ضبط اسناد جنگ مامور شده‌اند همان‌طور که پیشتر گفته شد زیادند اما متأسفانه در یک نگاه کلان رویکرد کلی برای تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری جنگ سازمانی و تشکیلاتی نبوده است. ای کاش پروژه‌های تاریخ‌نگاری جنگ یک بار برای همیشه در سطح کلان و حاکمیتی تعریف می‌شد

کثرت نهادهایی که وظیفه فعالیت در حوزه دفاع مقدّس با رویکرد تاریخی را دارند (ثبت اسناد، ساماندهی، تاریخ شفاهی، تاریخ‌نگاری و غیره) آنقدر زیاد است که این عرصه را شبیه جنگلی کرده است که هرچه پژوهشگر میان درختان آن قدم می‌زند و وقت بیشتری می‌گذراند بیشتر سردرگم می‌شود، توگویی در میان جنگلی اما در برهوت قدم می‌زنی!

و میان این همه نهاد و سازمان متولی تقسیم‌کاری مناسب صورت می‌گرفت و آن را تمام می‌کردیم. به عبارت دیگر چه خوب بود که تاریخ‌نگاری دفاع مقدّس در سطح ملی به عنوان یک کلان پروژه تعریف می‌شد و بعد نهادهای مختلف مامور اجرای بخشی از این پروژه می‌شدند تا بالاخره بعد از چند سال مطمئن می‌شدیم یک مجموعه کامل از تاریخ دفاع مقدّس در اختیار آیندگان قرار خواهیم داد. در این نگاه هر سازمان یا نهادی که در حوزه دفاع مقدّس فعالیت می‌کند باید بدانند نقش خودش در ابرپروژه تاریخ دفاع مقدّس چیست؟ این ضعف در نگاه تشکیلاتی به تاریخ‌نگاری جنگ باعث پراکنده‌کاری و تولید تصویری کاریکاتوری از جنگ شده است.
چرا از عملیات‌هایی بسیار گفته و نوشته

شده و از عملیات‌هایی اصلاً و یا خیلی کم؟ چرا برخی زوایا مانند ابعاد اجتماعی، مردم‌شناختی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در تاریخ جنگ به شدت ضعیف هستند؟ چرا احساس می‌شود اکثر نهادها سراغ موضوعات مشترکی از تاریخ جنگ رفته‌اند؟
درد ۴: نگاه امنیتی به منابع و نگاه نظامی به پژوهشگران

متولیان حوزه دفاع مقدّس، خصوصاً آن‌ها که اطلاعات دست اول را نگهداری می‌کنند، در ارائه منابع خود نگاه امنیتی دارند و امکان دسترسی راحت و سریع به منابع در تعامل با این نهادها وجود ندارد. باید پرسید بعد از سی سال چه اطلاعات طبقه‌بندی شده و حساسی وجود دارد که درب‌ها را به جز عده‌ای خاص بر روی پژوهشگران بسته‌ایم؟ اگر اطلاعات محرمانه‌ای هست چرا از ارائه همه‌ی این اطلاعات امتناع می‌شود؟ آیا نمی‌توان اطلاعات محرمانه مربوط به یک عملیات را از دسترس خارج کرد و بقیه را در دسترس پژوهشگران قرار داد؟ برای مثال چرا نمی‌توانیم به مرکز اسناد و تحقیقات جنگ یا هیئت معارف جنگ به عنوان یک پژوهشگر معمولی و یا یک شهروند مراجعه کنیم و اطلاعاتی را برای هویت بخشی فرهنگی و تمدنی خود و دیگران در اختیار بگیریم؟
درد ۵: مظلومیت تاریخ‌نگاری جنگ در مقایسه با ادبیات دفاع مقدّس

در بررسی کلی می‌توان گفت خروجی بیشتر سازمان‌ها و نهادهای دفاع مقدّس بیشتر مبتنی بر ادبیات بوده است. مثلاً کافی است نگاهی به عناوین کتب منتشر شده در انتشارات سوره مهر و حوزه هنری بیاندازیم. اما سهم کتاب‌های تاریخی در حوزه دفاع مقدّس چقدر بوده است؟ اگرچه ادبیات خوب است و بیشتر هم پاسخگوی نسل کنونی؛ اما تاریخ پاسخ‌گوی نسل‌های آینده و نگاه‌های جدی، عمیق‌تر و محققانه به جنگ است.

آیا بهتر نیست در حوزه دفاع مقدّس کمی بیشتر به فکر آیندگان و سوال‌های جدی‌تر در مورد دفاع مقدّس باشیم؟
درد ۶: ضعف شدید در ارائه منابع دیجیتال
اگر فرض کنیم که می‌توانیم به منابع و اسناد

نهادهای دفاع مقدّسی، که اکثراً هم در پایتخت مستقر هستند، دسترسی پیدا کنیم، با سفرهای پرهزینه و وقت‌گیر به پایتخت یا در پایتخت چه باید کرد؟ چرا سردود و دم و ترافیک و هزینه‌های پایتخت‌گردی را از سر پژوهشگر کم نمی‌کنیم؟

چرا با وجود امکانات و فناوری‌های نوین، بعد از سی سال نباید یک مرکز مرجع از اسناد دیجیتال دفاع مقدّس داشته باشیم؟

درد ۷: فراموش شدن اسناد مردمی

بسیاری از اسناد تاریخی هستند که از تاریخ جنگ نزد مردم به ودیعه مانده است؛ یک جنگ زده، یک رزمنده، یک اسیر و یا جانباز و یا هر فرد دیگر، اسنادی در اختیار دارند که به تاریخ جنگ هویت می‌بخشند. آیا نمی‌توان قدری از نگاه‌های سازمانی رها شویم و جریان مردمی ثبت اسناد جنگ (عکس، فیلم، دست نوشته، وصیت نامه و...) را در سطح کشور به راه اندازیم؟ خصوصاً حالا که فضای مجازی بستری مناسب را برای هدایت این جریان فراهم کرده است.

چرا بخشی از هویت تاریخ دفاع مقدّس در پستوهای خانه‌های مردم جا مانده و به فراموشی سپرده شده است؟

درد ۸: آفت بوروکراسی دولتی و حاکمیتی بر دامن نهادها و سازمان‌های دفاع مقدّسی

انعطاف، کارایی، خلاقیت از الزامات هر سازمان یا نهاد خصوصاً یک سازمان پژوهشی است. متأسفانه نگاه حاکمیتی و سازوکارهای ادارات دولتی در بیشتر نهادهای متولی امور دفاع مقدّس، روح حاکم بر آن‌ها را از الزامات یک سازمان پژوهشی دور کرده است. تجربه و نتایج مطالعات نیز ثابت کرده است که نهادهای حاکمیتی هرچقدر هم که سعی بکنند اما باز گرفتار بوروکراسی‌های زمان‌گیر و انرژی‌بر هستند؛ از نیروی انسانی باانگیزه و خلاق کم بهره و کارایی پایینی دارند.

چرا نباید نهادهای خصوصی به طور جدی در زمینه تاریخ دفاع مقدّس فعال و تقویت بشوند؟

درد ۹: غلبه بدنه‌ی ستادی بر بدنه صف در نهادها و سازمان‌های دفاع مقدّسی

تا دلتان بخواهد کارمند و یقه سفیدها در سازمان‌های دفاع مقدّسی جولان می‌دهند و نیز تا دلتان بخواهد پژوهش‌گر و پژوهش‌فهم در آن‌ها نمی‌یابی. وقتی به سازمانی مراجعه می‌کنی از معرفی نامه‌هایت، از تعهد دادن‌هایت و از فرم پر کردن‌هایت زیاد می‌پرسند اما از سوال‌های شما، اگر نگویم اصلاً، خیلی کم می‌پرسند. نیروی انسانی این مجموعه‌ها خود پژوهش نمی‌کنند؛ یا نمی‌توانند و یا آنقدر درگیر کارهای ستادی و کارمندی هستند که فرصتی برای پژوهشگری ندارند و آن را فراموش کرده‌اند.

چرا در بدنه نهادهای دفاع مقدّسی طراوت و شادابی منتج از نگاه‌های پژوهشی کمتر دیده می‌شود؟

چرا نیروی انسانی نهادهای دفاع مقدّسی که سرمایه‌های اصلی آن‌ها هستند از فهم پژوهشی بهره چشم‌گیری ندارند؟

درد ۱۰: هزینه برای پژوهشگرایی بجای سرمایه‌گذاری برای پژوهشگر پروری

از بررسی آثار دفاع مقدّس آن چه دستگیرم شده این است که اگر پژوهشگرانی معدود نبودند یا نباشند، کتاب‌های تاریخی دفاع مقدّس دچار ضعف‌های جدی می‌شدند. سازمان‌ها نیز طبق عادات پی‌ریزی شده از دهه‌های شصت و هفتاد در به در در جست‌وجوی پژوهشگران قابل‌ی می‌گردند تا به او سفارش کار بدهند. مثلاً اگر نباشد راوی سیاسی که می‌تواند قلم بزند و پشتکار داشته باشد دیگر کسی نیست که بهترین کتاب سال دفاع مقدّس برای عملیات کربلای پنج را بنویسد! بعید به نظر می‌رسد اگر هر نهاد حداقل ده پژوهشگر در طول سال‌های گذشته تربیت می‌کرد ظرف مدت پنج سال کل تاریخ جنگ به صورت جامع نوشته می‌شد.

چرا با وجود کثرت نهادهای دفاع مقدّسی شاهد کثرت در پژوهشگران دفاع مقدّسی نیستیم؟

چرا نهادها در این همه سال به دنبال پرورش پژوهشگران تاریخ دفاع مقدّس نبوده‌اند؟

درد ۱۱: ضعف شدید در روش شناختی مطالعات و پژوهش‌های تاریخ جنگ

اقتضائات منحصر به فرد دفاع مقدّس و ابعاد گوناگون آن پژوهشگری در این عرصه را پیچیده کرده است. آیا تا به حال توانسته‌ایم به این سوال پاسخ بدهیم که چگونه در عرصه دفاع مقدّس پژوهش کنیم؟ روش‌شناسی پژوهش در حوزه دفاع مقدّس چیست؟ اگر فقط یک سازمان تمام منابع و تشکیلات خود را در این سال‌ها صرف پاسخ به این سوال می‌کرد ارزش نداشت؟

چرا خروجی نهادهای پژوهشی حوزه دفاع مقدّس تا به حال به حال به سوال‌های اساسی در پژوهش جنگ پاسخ جدی و باورپذیر برای اهل تحقیق نداده است؟

جایگاه پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدّس در پاسخ با سوالات بنیادین پژوهش در عرصه دفاع مقدّس کجاست؟

درد ۱۲: ضعف در ارتباط فرا سازمانی

نهادهای و سازمان‌های فعال در حوزه دفاع مقدّس در برقراری ارتباط با یک‌دیگر چندان قوی عمل نمی‌کنند در حالی که همگی در یک جبهه در حال فعالیت هستند. آن قدر این نهادها در لاک خود فرو رفته‌اند که اگر نام رئیس و مدیر سایر مجموعه‌ها و نهادها را بدانند هنر کرده‌اند چه برسد به این که با یک‌دیگر تعامل و ارتباط هم داشته باشند. بدون شک این ارتباط فرا سازمانی ضعیف، نتیجه‌ای جز موازی‌کاری‌ها (البته اگر کاری صورت بگیرد!) و هدر رفت منابع و سردرگمی بیشتر پژوهشگران را در بر نخواهد داشت.

چرا نباید صنف تشکل‌ها و نهادهای فعال در حوزه دفاع مقدّس را داشته باشیم؟

چرا نباید در پرتو ارتباطات فرا سازمانی قوی و سازنده، نوعی تقسیم وظایف غیر رسمی برای کنترل منابع و خروجی‌ها وجود داشته باشد؟

درد ۱۳: ضعف در بودجه‌ریزی و ضعف در کنترل و نظارت بر صرف بودجه‌ها

بودجه‌هایی که سالانه در حوزه دفاع مقدّس تخصیص پیدا می‌کند از سوی نهادهای مختلف است، ستاد کل، ارتش، سپاه، نهادهای دولتی و غیره هر کدام از نظام بودجه‌ای خودشان تبعیت می‌کنند. یکی از دلایل ضعف در هم‌گرایی

فعالیت‌ها و ارتباط ضعیف فراسازمانی نیز همین نکته است. از این مطلب که بگذریم در تخصیص بودجه نیز مشکل جدی وجود دارد و بودجه‌ها بعضاً متناسب با ظرفیت و اهمیت فعالیت‌ها نیست. برای مثال برای نگارش دایره المعارف دفاع مقدس بودجه‌ای تخصیص پیدا

آن قدر این نهادها در لاک خود فرو رفته‌اند که اگر نام رئیس و مدیر سایر مجموعه‌ها و نهادها را بدانند هنر کرده‌اند چه برسد به این که با یک دیگر تعامل و ارتباط هم داشته باشند.

می‌کند که تعجب برانگیز است. یا نمی‌دانیم دایره المعارف چیست و یا اینکه اعداد و ارقام در دهه‌های هفتاد جا مانده‌اند! در این شرایط اگر نویسیم بهتر از این است که بد یا ضعیف بنویسیم. نظارت بر صرف بودجه‌ها نیز که حکایتی دیگر دارد. چه کتاب‌ها که بدون کارشناسی و نظارت بر محتوا و کیفیت آن‌ها نگاشته می‌شود و بودجه‌ها را بهینه مصرف نمی‌کنند.

چرا نظام جامع بودجه‌ریزی دفاع مقدس طراحی نمی‌شود؟
چرا از نظام‌های نوین بودجه‌ریزی مانند بودجه‌ریزی عملیاتی در تخصیص و نظارت

بر بودجه‌ها استفاده نمی‌شود؟

آن چه گفتیم درد دل است، درد دل پژوهشگران جوان دفاع مقدس. ممکن است کار کشته‌های این قلمرو پاسخ‌هایی برای آن‌ها داشته باشند و شاید هم نه؛ اما مطمئناً این پاسخ‌ها در دسترس همه نیست و دستیابی به آن‌ها بسیار دشوار. ای کاش این عزیزان مسیر رفته و راه دسترسی جوان‌ترها را شفاف می‌کردند تا هر کسی و در هر مقطعی از زمان با تحمل محدودیت‌های کمتری بتواند به پاسخ سوال‌های خود در حوزه دفاع مقدس دست یابد. ای کاش لیستی از فرامین زیر توسط فرمانده محترم ستاد کل نیروهای مسلح امضا و به همراه یک هیات نظارت و پیگیری به سازمان‌های ذیربط ابلاغ می‌شد.

البته باید اعتراف کنیم که کارها و تلاش‌هایی که در طول چند سال پس از جنگ صورت گرفته است در مقایسه با کشورهای همسایه و حتی مقایسه با کشورهای توسعه یافته جهت فرهنگ سازی دفاع مقدس بی نظیر و کم نظیر بوده است اما ...



بیانات حضرت آیت الله حائری شیرازی

کشف انسانیت

متن زیر شامل سخنرانی حضرت آیت الله حائری شیرازی در جمع نهضت مردمی جمع آوری اسناد معنوی دفاع مقدس می باشد.



همان علامت جایی است که ما باید باشیم. اینکه پایین تراست، آن اتفاق را مصیبت و عمل شیطانی می داند و آنکه بالاتر است آن را یک هدیه الهی می داند. موسی علیه السلام می گوید مواظب باش مقصد را گم نکنی. برویم همانجا که بودیم و ماهی در آب افتاد و زنده شد. ما باید به همان نقطه برویم. «فَارْتَدَا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا». حضرت به همراهش می فرماید: مواظب باش گم نکنی آن جا را. چون اگر یک قدم جابه جا می رفتند به مقصد نمی رسیدند. جای پایشان را گشتند و از همان مسیر که آمده بودند بازگشتند تا رسیدند به همان نقطه. به آنجا که رسیدند، آن کسی که موسی علیه السلام دنبالش می گشت که یک عالمی باشد که از او استفاده کند، او را پیدا کرد. «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا». از او پرسید من می توانم مدتی خدمت شما باشم، و از شما استفاده کرده و رشدی بکنم؟ آنجا دیگر اسمی از آن «فتی» نیست. چرا؟ چون مطالب طبقه بندی شده است و او در این حد نیست که در اینجا حضور داشته باشد. موسی علیه السلام او را مرخص کرده است. حالا خودش هست و آن عالم. او هم به موسی علیه السلام می گوید: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا». تو طاقت همراهی ما را نداری. «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» وقتی اطلاعاتی درباره یک موضوع نداری چگونه می توانی در آن استقامت و شکیبایی کنی؟ شما وقتی تفحص می کنید، اطلاعات و معلومات را جمع آوری می کنید، می بینید شهدا چگونه بودند، این ها را در

شما می دانید اگر بغداد را گرفته بودید به اندازه این قبول قطعنامه برای شما سود نداشت؟ می دانید با قبول قطعنامه چه مشکلات بزرگی حل شد؟ قبول قطعنامه برای شما تمام شدن جنگ بود، برای صدامیان آغاز بدبختی بود.

اختیار مردم قرار می دهید. بعد می فرماید «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» چون هر چه هست از صبر است. ببینید این روایت را «الصبر من الايمان كالراس من الجسد». صبر نسبت به ایمان مانند سر نسبت

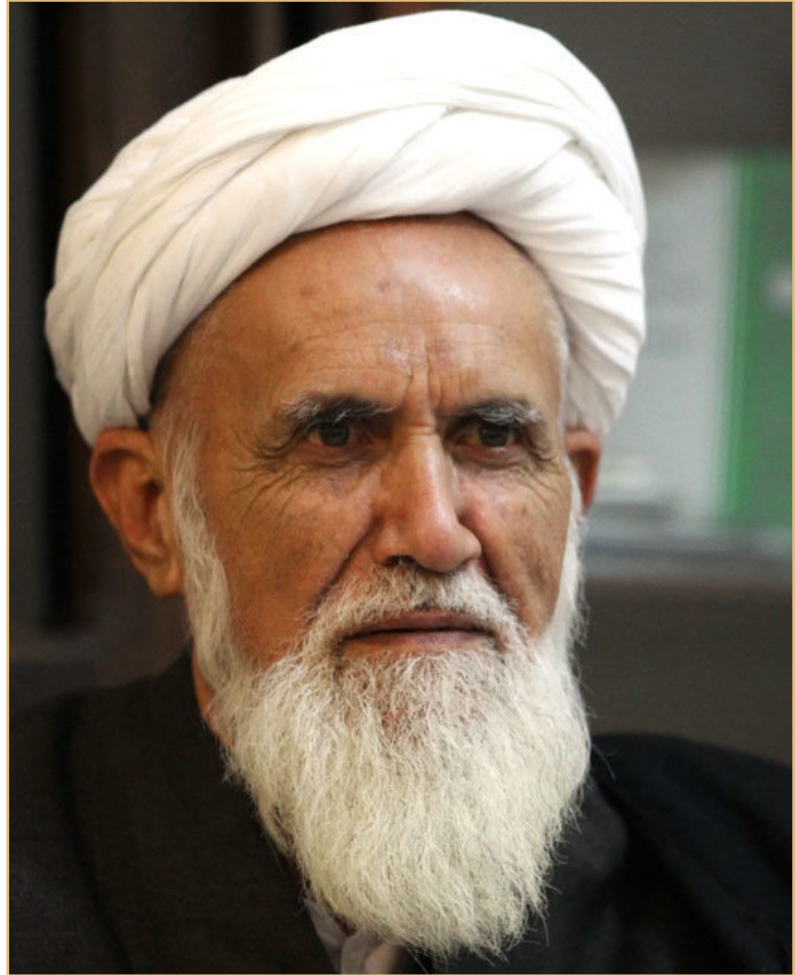
شیطانی تصور می کند. خداوند تعالی می فرماید: «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا». در داستان حضرت موسی آن جوانی که همراه حضرت بود، وقتی رسیدند به کنار آن چاهی که ذکر شده است، استراحتی کردند؛ ماهی غذایشان، از دستش افتاد در آب و زنده شد و حرکت کرد. ماهی سرخ کرده و پخته، زنده شد. مدتی که گذشت، موسی عليه السلام فرمود خسته شدیم از این راهی که آمدیم. «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا». غذایی بیاور. دوست موسی علیه السلام گفت ماهی افتاد در آب و زنده شد و رفت. اینکه به شما نگفتم و یادم رفت این فراموشی از شیطان بود. «وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا اللَّيْطَانُ أَنْ أذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا».

آن چیزی که در این مرحله است این است که دوست حضرت موسی می گوید جز شیطان موجب فراموشی نشد، موسی که یک مرتبه بالاتر است می گوید «ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا». این آرزوی ما بود! دنبال آن می گشتیم. همینکه می گویی شیطانی بود،

شهدا به عنوان انسان هایی رشد یافته انعکاسی زلال از فطرت الهی هستند که مطالعه و شناخت آن ها و شیوه های تربیت و رشد این عزیزان همانا کشف انسانیت است و آنچه از این طریق مهیا می شود برای همه نسل ها، نژادها و زمان ها قابل ارائه است؛ همان طور که فطرت انسان برای همه نسل ها، نژادها و زمان ها یکسان است.

بشر نیاز دارد به یک مایه ای از انسان شناسی. مشکل غرب هم همین است؛ که دستش درباره شناخت انسان خالی است. امام راحل می فرمایند بیچارگی دشمنان اسلام بر این است که اسلام را نشناخته اند؛ انسان را نشناخته اند! ما اگر بدانیم انسان چیست، خیلی خوب می توانیم به آرامش برسیم. خیلی چیزهایی که به ذهن ما عیب می آید وقتی انسان را بشناسیم متوجه می شویم که آنها عیب نیست، بلکه آنها ضرورت است و حیاتی است.

اینکه خدای تعالی، داستان حضرت موسی و خضر را مطرح می کند برای همین است که ما بدانیم علم مرتبه دارد. کسی که در مرتبه بالاتر است یک کار را خدایی می بیند، در حالیکه کسی که در مرتبه پایین تر است آن کار را



اما مردم آمدند راهپیمایی کردند در روز غدیر و گفتند: «سمعا و طاعة» چرا؟ چون احاطه بر احوال داشتند. تجربه داشتند. احاطه شان چه بود؟ می‌گفتند ما ماموریم. اسلام امامت دارد. ما ماموریم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه امام ماست. الان دروه غیبت امام زمانمان است. حضرت وقتی می‌خواستند غایب بشوند ما را سپردند به راویان اخبارشان، و گفته‌اند وقتی این صفات را دیدید با همان‌ها بیعت کنید. ما این صفاتی که حضرت فرموده‌اند که «صانعا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولا» را در وجود

ما این صفاتی که حضرت فرموده‌اند که «صانعا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولا» را در وجود امام ره دیدیم. دست در دستش گذاشتیم.

امام عجل الله تعالی فرجه دیدیم. دست در دستش گذاشتیم. حالا اما داره می‌گه صلح می‌کنم؛ باید بگوییم خیلی خوب. از کجا این حرف را می‌زند؟ او هم برای خودش صاحبی دارد. امام زمان عجل الله تعالی فرجه ما اداره‌اش می‌کند. ما به نظرم بد است، اما او چه نظری دارد؟ این

احاطه بر احوال بود که آن صبر را نگه داشت. اگر آن صبر را نگه نداشته بودیم و بر علیه امام ره شعار می‌دادیم، می‌شدیم منهای صد میلیون! صدتای اول را از دست داده بودیم و صدتای دیگر هم بدهکار می‌شدیم.

چطور شد وقتی امام عجل الله تعالی فرجه گفت صلح، گفتیم قبول داریم؟ به خاطر اینکه تَتَّبِعْ کرده بودیم. تفحص کرده بودیم. روزهای گذشته را مطالعه کرده بودیم. تاریخ گذشته دستمان بود. آن‌هایی که علیه امام حسن علیه السلام موضع گرفته بودند را مطالعه کرده بودیم. همانطور که شما می‌روید با خانواده شهدا صحبت می‌کنید تا به شما بگویند چگونه شهید بزرگ شد؟ چه خصوصیتی داشت و چطور عوض شد احوالش، شما با همین مطالعه اینکه آمدند به امام مجتبی علیه السلام گفتند: «السلام علیک یا مدلل المومنین»؛ درس گرفتید. شما آن‌را خیر داشتید، آن‌را در تاریخ خواندید و بعد نفرت داشتید از آن‌هایی که به امام حسن علیه السلام چنین جسارت‌هایی را کردند. به همین خاطر بود که آمدید در روز غدیر با امام بیعت کردید. همه ما فکر می‌کردیم قبول قطعنامه یک مصیبت است، مصیبتی که آن

علم به دست نمی‌آید. صبر را هم اگر بخوای حفظ کنی باز باید با علم حفظ کنی. چرا؟ شما در هشت سال دفاع مقدس صد میلیون ارزش به دست آوردید. امام عجل الله تعالی فرجه با قبول قطعنامه یکدفعه همه چیز را به هم زد. هشت سال امام ره می‌گفت جنگ جنگ تا پیروزی، جنگ جنگ تا رفع فتنه، جنگ جنگ تا آخرین قطره خون، تا آخرین نفس، تا آخرین نفر؛ یکدفعه چطور شد، گفت صلح می‌کنیم، صلح ما هم تا کتیک نیست. چرا اینطور شد؟ شما می‌گویید شکست خوردیم؟ شما می‌گویید هشت سال رشتیم، بعد با یک قبول قطعنامه شد پنبه؟ اگر بعد از اینکه امام عجل الله تعالی فرجه گفت من قبول کردم، آن‌هایی که هشت سال جنگیدند یک راهپیمایی علیه امام عجل الله تعالی فرجه می‌کردند، که مثلا شما هشت سال گفتید جنگ جنگ تا پیروزی، یکدفعه صلح کردی؟! چه می‌شد؟

به تن است. هشت صفر ارزشش چقدر است؟ هیچی! یک بگداری جلوی آن صفرها، حالا صد میلیون است! صبر همان یک است که جلوی عمل به آن ارزش می‌دهد، اگر برداشته شد، همه ارزش‌ها می‌رود. پس در هشت سال دفاع مقدس، همان «یک» صبر بود که کردش صد میلیون! اگر این نبود، هیچ نتیجه‌ای نگرفته بودیم و با یک بی‌صبری همه چیز را از دست داده بودیم.

خود صبر را چگونه به دست بیاوریم؟ گفت «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا». صبر را انسان با علم به دست می‌آورد. صبر را با احاطه بر احوال به دست می‌آورد. شما این گنج گفته‌های خانواده‌های شهدا را ضبطش کنید و در اختیار آیندگان بگذارید؛ برای اینکه آن‌ها هم این احوال را بر آن محیط بشوند. وقتی محیط شدند صبر می‌کنند. صبر بدون



هستند. شما هم اسرای ما را آزاد کنید! مقابله اسرا شروع شد! این اسرایی که علاوه بر شام و نهار هر روز یک وعده کتک می خوردند آزاد شدند! اسرای عراقی هم آزاد شدند و در جنگ با آمریکا کشته شدند. فواید دیگری هم برای ما داشت. مهم ترین فایده دیگرش این بود که بشار اسد، که خودش هم بعثی است و صدام هم بعثی است، بعد از آن ماجرا گفت: وای به کسی که به آمریکا اعتماد کند! آمریکا دوستان خودش را از بین می برد! آمریکا قابل اعتماد نیست! دیدند دیگر که عراق با آمریکا چه کرد و آمریکا با صدام چه کرد.

یک مساله دیگر اینکه هم عراق می داند و آمریکا قابل اعتماد نیست. این قبول قطعنامه بود که این فواید را برای ما داشت. آمریکا از آن اوج، وضعیت اینجوری شده است. آمریکا! عربستان! اسرائیل! داعش! القاعده! اینها همه از نظر حیثیتی خراب کردند. شما ببینید چطور شد که امام علیه السلام که گفت صلح می کنم شما هم گفتید ما قبول داریم؟ همه اش به دلیل یک چیز است. تاریخ گذشتگان را خواندید و گفتید ممکن است یک چیزی را ما عیب بدانیم، در حالیکه بزرگترین حسن در آن باشد. اینکه می روید

را می گیریم. آن ها هم به خاطر اینکه به آن ها کمک کردیم و ایران را مهار کردیم، چشمشان را می بندند و صرف نظر می کنند و در مقابل عمل انجام شده قرار می گیرند و این حق را به ما می دهند. حمله کرد. کویت را گرفت. چطور شد؟ آمریکایی که پشتیبان صدام بود شد ضد صدام. حالا ببینید این مصیبت برای آمریکا و صدام چقدر بد است. خدا هر دو را چوب زد. صدام را دیدید که چه شد؟ آمریکا به صدام حمله کرد. وقتی صدام مورد حمله آمریکا قرار گرفت، امام به او نامه نوشت و گفت که از این طرف راحت باشید. چون شما ضد آمریکاییید، و آمریکا هم ضد ماست. صدام گفت شما از غیظ آمریکا سوء استفاده نمی کنید؟ امام علیه السلام گفت نه. ما به آمریکا کمک نمی کنیم. خاطر جمع باشید.

صدام یک قدم جلوتر آمد. گفت هواپیماهای ما را می زنند. آن ها را در آشیانه خودتان نگه دارید تا ببینیم چطور می شود. هواپیماهایی که به ما نمی دادند، از ترس نابودی به ما دادند! این یکی. بعد سران نظام گفتند ما چه می توانیم بکنیم؟ نامه نوشتند به صدام که اسرای شما را آزاد می کنیم، این ها افسران با تجربه شما

سرش ناپیدا است. مثل همان جوان که می گفت افتادن ماهی یک عمل شیطانی بود. حضرت موسی علیه السلام می گفت اصلاً آرزوی ما بود که چنین اتفاقی بیافتد، چون علامتی بود که به من داده بودند.

شما می دانید اگر بغداد را گرفته بودید به اندازه این قبول قطعنامه برای شما سود نداشت؟ می دانید با قبول قطعنامه چه مشکلات بزرگی حل شد؟ قبول قطعنامه برای شما تمام شدن جنگ بود، برای صدامیان آغاز بدبختی بود. می دانید چرا؟ چون شما که نمی خواستید عراق را بگیرید. عراق به ما حمله کرده بود. در قبول قطعنامه وقتی گفتید که ما به مرزهای خود برگردیم، این آرزوی ما بود. ما مرزهایمان را می خواستیم. قطعنامه گفت یک وجب خاک ایران نباید بوسیله عراق تصرف شود. اما آن ها چطور؟ آن ها می گفتند خوزستان را می گیریم؛ زیرش دریای نفت است؛ رویش رود کارون است؛ خلش هم عربند و یک استان به استان هایمان اضافه می شود. هشت سال کشته دادیم برای گرفتن خوزستان؛ حالا چی! در آن شرایط صدام چه بگوید؟ چطور مردمش را راضی کند؟ گفت حمله می کنیم، کویت

انسان یک حقیقت یک پارچه است. آن انسانی که در جزیره العرب است، آن انسانی که در آفریقا است، آن انسانی که در آمریکا است، و آن انسانی که در زندگی می‌کند یک حقیقت‌اند. نه تنها این‌ها همه‌شان یک حقیقت‌اند، بلکه انسان الان، با انسان دوره حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و انسان دوره حضرت آدم علیه‌السلام هم یک حقیقت‌اند! وقتی همه یک حقیقت انسانی‌اند، آنچه را شما تفحص می‌کنید، زندگی یک شخص نیست؛ بلکه دارید انسانیت را کشف می‌کنید.

خانواده شهدا را تفحص می‌کنید علتش همین است. انسان یک حقیقت یک پارچه است. آن انسانی که در جزیره العرب است، آن انسانی که در آفریقا است، آن انسانی که در آمریکا است، و آن انسانی که در قم زندگی می‌کند یک حقیقت‌اند. نه تنها این‌ها همه‌شان یک حقیقت‌اند، بلکه انسان الان، با انسان دوره حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و انسان دوره حضرت آدم علیه‌السلام هم یک حقیقت‌اند! وقتی همه یک حقیقت انسانی‌اند، آنچه را شما تفحص می‌کنید، زندگی یک شخص نیست؛ بلکه دارید انسانیت را کشف می‌کنید.

دقت کنید؛ شما از خانواده شهید یک چیزی می‌بینید که مثلاً می‌گوید شهید اخلاقش فلان طور بود. اسمش هم محمد تقی است. شما به محمد تقی چه کار دارید؟ او یک انسان است. یعنی مواردی که شما می‌بینید جریان است، نه مورد. چون جریان است که ارزش دارد. «مورد» فراموش می‌شود، اما «جریان» پایدار است.

شما نگویید یک چیزی او به ما گفت و ما شنیدیم؛ این چه ارزش دارد؟ اینها بعداً مثلاً کتاب می‌شود، یکی می‌خواند و متحول می‌شود؛ این مسلم است. شما می‌دانید جنبش مسلمانان مبارز بعد از پیروزی انقلاب، یک جریانی بود که خیلی از نیروهای مسلمان به آن گرایش پیدا می‌کردند و بهشان می‌گفتند «امتی‌ها». می‌دانید رهبر جنبش مسلمانان چه

کسی بود؟ یک دکتر دندان پزشک. شغلش دندان پزشکی بود. امتی‌ها که خیلی معروف‌تر از گروهک‌ها بودند؛ خیلی از بچه مسلمانان ما را بهشتی امتی. راهبر این جنبش یک دندان پزشک بود. خودش برایم تعریف می‌کرد. همین دکتر می‌گفت که من یک جریان زندگی عادی معمولی داشتم. یک فیلم در رابطه با مبارزات سیاه پوستان دیدم، آن فیلم مرا به میدان سیاست کشاند. گاهی یک خاطره، یک ایده می‌دهد به یک کسی که این خاطره را می‌خواند یا می‌بیند، و اصلاً مسیر زندگی‌اش را عوض می‌کند.

شما نگویید این کارهایی را که ما می‌کنیم چه کسی قرار است بخواند. شما چه کار دارید به این کارها. شما در عالمی زندگی می‌کنید که هیچ چیزش بی حساب و کتاب نیست. خدا رحمتش کند. آقای بازرگان یک دوستی داشت، به نام آقای سحابی که کتابی نوشته بود به نام خلقت انسان. دکتر سحابی یک مسلمان اهل نماز بود. امام علیه‌السلام ایرادات به حقی داشت به کارهای آن‌ها و نگران بود. اما شخص آقای دکتر سحابی آدم مسلمانی بود. مهدی بازرگان مسلمان بود. اما ممکن بود در مواردی اشتباه داشته باشد. در کتاب خلقت انسان، سیرانسان و تکاملش مورد بحث قرار می‌گیرد. یک بحث می‌کند در رابطه با اینکه آدم قابل تغییر است. وقتی یک چیزی درآمد واقع می‌شود، نسلش که می‌گذرد و منقرض می‌شود، خدا یک قانونی در عالم دارد به نام پایداری. حافظه انسان نگه می‌دارد. فسیل‌های دایناسورهایی که از زمین رفته‌اند مشخص می‌کنند که بدن آنها چگونه بوده است.

از وقتی که بشر به کامپیوتر دست پیدا کرده است وارد حقیقت علم شده است. چرا؟ چون کامپیوتر غیر از هواپیماست، غیر از ماشین است، چون آن‌ها موردی است، اما این یک جریان اساسی است. چرا؟ چون حافظه دارد! مهمترین چیز در کامپیوتر مساله حافظه‌اش است. هر چه هست در حافظه است. می‌دانید حافظه کامپیوتر چقدر دقیق عمل می‌کند؛ مثلاً کامپیوتر یک بازی شطرنج دارد. یک نوع هست که خود انسان با کامپیوتر بازی می‌کند. هر کسی که می‌خواهد بازی کند مرتبه‌اش را انتخاب می‌کند و با کامپیوتر بازی می‌کند. بعد از ۱۲۰ حرکت احساس می‌کند دارد مات می‌شود. می‌خواهد بداند کجا را اشتباه کرده است که

دارد مات می‌شود. به ذهنش می‌آید که حرکت ۴۸ را اشتباه کرده‌ام. ۴۸ را وارد می‌کند. تمام مهره‌ها به همان حرکت باز می‌گردد. می‌دانید این یعنی چه و به انسان چه می‌گوید؟ می‌گوید نامه عملی برای قیامت هم هست. یک کامپیوتر به انسان می‌فهماند که ای انسان، شک معنا ندارد. ما در چنین عصری زندگی می‌کنیم. آن کسی که فسیل را ساخت، که وقتی چیزی منقرض می‌شود، آثارش را می‌شود دوباره به دست آورد برای آینده؛ او شما را برمی‌انگیزاند که بروید در خانه‌ها که با خانواده‌ها صحبت کنید و اطلاعات را ثبت کنید. من آمدم که به شما بگویم که تصور نکنید که این کار، کار عبثی است.

این رویدادهایی که از شهدا ثبت می‌کنید، یعنی اینکه بقیه هم بیاینند این اخلاق را از آن شهید یاد بگیرند. شما چیزی که در حال نابودی و از بین رفتن بوده است را دارید جمع می‌کنید. آن کسی که می‌خواهد این‌ها بماند، شما را کشانده که بیابید و آن‌را جمع کنید. این کار خواهد شد؛ و بسیار هم خوب است که شما یک گروه دولتی نیستید که این کار را به صورت غیر عاشقانه انجام دهید. خود جوشید. ای کاش درس خواندن هم اینطور بود. اینکه از دانش‌آموز حضور و غیاب می‌کنند اثرش را از بین می‌برد. می‌دانید چرا؟ چون انسان است. وقتی به انسان بگویید «باید»، دیگر متوقف می‌شود. حالت اجبار با عشق نمی‌سازد. وقتی عشق نبود قلب وارد کار نمی‌شود؛ و وقتی قلب وارد کار نشد، برکت از آن کار می‌رود.

وقتی پول می‌گیری کار می‌کنی؛ وقتی پرونده برایت درست می‌کنند کار می‌کنی، وقتی باید حساب پس بدهی کار می‌کنی؛ اما اینها تفاوت دارد با کار همراه با عشق. شما تصور می‌کنید این کسانی که علوم هسته‌ای را پیش بردند مثل بچه‌های مدرسه بودند که برای نمره یا پرونده درس بخوانند؟ نه! اینها عاشق بودند. اگر عاشق نبودند این پیشرفت‌ها نمی‌شد. شماها اینگونه‌اید. این ساز و کار شما اینگونه است. برای کسی کار نمی‌کنید، برای انسانیت دارید کار می‌کنید و چیزی که مشاهده می‌کنید و اطلاعاتی که استخراج می‌کنید، اولین نتیجه‌اش را خودتان می‌گیرید و خودتان رشد می‌کنید و این سیر و سلوک خودتان می‌شود.

والسلام علیکم ورحمت الله

ژیان و یک بغل امید، لامبورگینی و یک کوله بار ناامیدی

رضا عابدی گنابادی

دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه امام رضا (ع)

باهاشون که صحبت می‌کنم از پوچ بودن زندگی می‌گن. از اینکه هیچ چیزی براشون معنی نداره و مهم نیست، از اینکه جامعه بهشون اهمیت نمیده، از وضعیت بد اشتغال در کشور. از همه چیز و همه کس بریده‌اند...

این شواهد نشان می‌دهد نرخ امید به زندگی در میان جوانان کاهش یافته و بسیاری از آنان تمایلی به ادامه تحصیل ندارند؛ چرا که معتقدند که با تحصیلات به جایی نمی‌رسند و دلواپس آینده خود هستند. این جوانان به علت انتصاب افرادی به شخصی خاص و دست‌یابی این نورچشمی‌ها به پست و شغل، بدون آنکه استعداد توانایی کافی برای تصدی آن منصب را داشته باشند، بسیار ناامید شده‌اند و به مهاجرت تمایل پیدا کرده‌اند. جوانان امروزی دیگر امید و انگیزه ندارند، ناامیدی در بین جوانان کشور موج می‌زند، باید برای این وضعیت بی‌انگیزگی و ناامیدی جوانان به آینده خود فکری کرد و... شاید شما هم در جمع‌های دوستانه، بارها از این عبارات که از آن بوی یأس به مشام می‌رسد شنیده باشید. این جملات بارها از سوی برخی از والدین و جوانان در حال تکرار است. افزون بر این، در مطبوعات و به ویژه صدا و سیما در این باره زیاد صحبت می‌شود و رسانه‌های ماهواره‌ای نیز بسیار بر روی این موضوع مانور می‌دهند و به بزرگنمایی و سیاه‌نمایی می‌پردازند.

برخی از روان‌شناسان و جامعه‌شناسان با توجه به این که در شرایط امروز در جامعه ما، سن ادامه تحصیل به بعد از ۲۰ سالگی کشیده شده و از سویی کشور با مشکل عمده‌ای به نام اشتغال روبه‌رو است، به طوری که هم اینک شاهد نرخ بالایی از بیکاری در کشور هستیم، بر این باورند که طبیعی است که بخشی از جوانان ما احساس کنند در مقطعی از زندگی خود به آن اهداف مشخص شده نمی‌رسند و لذا به تدریج نسبت به آینده دلزده و ناامید می‌شوند.

جالب آنکه علی‌رغم تصور ما و نسل جوان امروز، ناامیدی و احساس یأس از آینده در میان جوانان تنها مربوط به ایران نمی‌شود. در جوامع پیشرفته اروپایی و غربی نیز که در نگاه بسیاری از جوانان ما در مدینه فاضله‌ای از رفاه و خوشبختی به سر می‌برند مشکلات معیشتی، اشتغال و بی‌کاری جوانان موجب ثبت آمارهای خیره‌کننده‌ای از گسترش عدم امید به آینده شده است. به طور مثال در تحقیقی که چندی قبل بر روی جوانان ۱۸ تا ۲۴ سال در کشور انگلستان به انجام رسید مشخص شده است نزدیک به ۶۶ درصد از جوانان این کشور حداقل یک بار در هفته احساس ناامیدی می‌کنند و نسبت به زندگی آینده خود دیدگاه روشنی ندارند. محققان طی این بررسی‌ها متوجه شدند بیکاری و مشکلات مالی مهم‌ترین نگرانی این جوانان به شمار می‌آید. درصد بزرگی از شرکت‌کنندگان در این تحقیق مشکلات مالی را مهم‌ترین دلیل ناامیدی و افسردگی اعلام کردند. ۳۳ درصد نیز مشکلات کاری یا بیکاری را عامل مهمی برای ناامیدی خود دانسته‌اند. ۲۹ درصد دیگر نیز مشکلات مدرسه و دانشگاه را به عنوان سومین دلیل بروز ناامیدی در زندگی خود دانسته‌اند.

«لوسی راسل» مدیر کمپین Young Minds در این باره بر این باور است که: این تحقیقات نشان می‌دهد جوانان در بسیاری از ساعات روز دچار ناامیدی هستند. یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های ما این است که جوانان نسل حاضر حتی نمی‌توانند در مورد نگرانی‌ها و مشکلات خود با شخص دیگری صحبت کنند. نگاهی به آمارهای مشابه در ایالات متحده آمریکا، استرالیا، روسیه و حتی فرانسه خود گواهی است از رشد سرگشتگی و ناامیدی نسل جوان در قرن ۲۱. این آمارها در حالی است که لیبرالیسم در قالب مکتب اصالت فایده مدعی فراهم آوردن بیشترین شادی و رضایت برای انسان معاصر و از جمله جوانان است.

حال باید پرسید که آیا در ایران تنها مشکلات ناشی از بی‌کاری و اشتغال و معیشت عامل اصلی ناامیدی در میان جوانان و حتی دست زدن برخی از آنها به اقدام‌های تلخی چون خودکشی می‌باشد؟ در پاسخ به این پرسش شاید بسیاری از ما بدون درنگ به آن پاسخی مثبت ارائه دهیم، اما با کمال تعجب نتایج تحقیقات انجام شده بر روی جوانان ثروتمند شمال شهری در تهران، مشهد، اصفهان، تبریز، اهواز و کرمان نشان می‌دهد بسیاری از جوانان ثروتمند و مرفه احساس شادی و رضایت و

نگاهی به آمارهای مشابه در ایالات متحده آمریکا، استرالیا، روسیه و حتی فرانسه خود گواهی است از رشد سرگشتگی و ناامیدی نسل جوان در قرن ۲۱. این آمارها در حالی است که لیبرالیسم در قالب مکتب اصالت فایده مدعی فراهم آوردن بیشترین شادی و رضایت برای انسان معاصر و از جمله جوانان است.

امیدواری از زندگی خود ندارند. بالا بودن میزان زیادی از خودکشی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتاری در میان این جوانان ثروتمند بسیاری از پدر و مادرهای آنها را به ستوه آورده است. این جوانان بعضاً برای فرار از بحران هویت و احساس ناامیدی و عدم امید به زندگی و رضایت، به مواد مخدر و رفتارهای ناپه‌نجان دیگر روی می‌آورند. امروز جوانان زیادی را می‌توانید در مناطق مرفه شمال شهر پیدا کرد که احساس عدم رضایت و یأس در آنها حتی بیشتر از برخی جوانان در جنوب شهر است. بسیاری از دوستان جوان به ظاهر مرفه نویسنده این متن که درآمدهای بالای ۵ میلیون

تومان در ماه دارند احساس امید و سرزندگی نمی‌کنند. خواسته‌های انسان‌گرایانه نامحدود و تمام ناشدنی مادی و نوعی از دنیاگرایی و گرفتار شدن در رقابت بی‌پایان تجمل و دنیاگرایی آنها باعث شده است که نوعی از خودبیگانگی، بی‌تفاوتی و عدم حب وطن در این افراد نمودی آشکار داشته باشد. در میان برخی از این جوانان مرفه طلاق درسطحی بالا و میل بر ازدواج به میزان پایینی مشاهده می‌شود. برای برخی از این جوانان ثروتمند حتی زندگی به عنوان امری پوچ و بی‌معنا بدل شده است.

اگرچه به درستی می‌توان قسمتی از مشکل ناامیدی و بی‌انگیزگی در میان بخشی از نسل جوان را به عواملی چون بی‌کاری و مشکلات معیشتی ارتباط داد اما به نظر می‌رسد که ساده‌انگارانه می‌نماید که موضوع پیچیده و چند بعدی ناامیدی در میان جوانان در جامعه ایران را تنها به عوامل صرفاً اقتصادی، معیشتی و بی‌کاری تقلیل داد. همچنین باید توجه داشت که روند آمارهای جهانی نشان داده است که احساس یاس و ناامیدی در جوامع به طور کلی و به ویژه در میان نسل جوان به عنوان آینده‌سازان جامعه روبه افزایش است و تنها محدود به ایران نیز نمی‌شود.

در همین چارچوب است که برخی با تحلیلی عمیق‌تر بر این باورند که ضمن پذیرش مشکلاتی مانند مشکلات معیشتی، بی‌کاری و برخی تبعیض‌ها در جامعه ما در

مورد ناامیدی و یاس در میان جوانان، باید به عوامل ریشه‌دارتری توجه داشت. این گروه بر این باورند که افزایش احساس ناامیدی باهم سوشدن افراد جامعه با زندگی ماشینی در ارتباط است. در این نگاه، مدرنیسم و زندگی ماشینی آنگونه که برخی نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت می‌گویند بی‌هویتی، شی‌گشتی و بحران هویت و معنا را برای انسان این عصر به ارمغان آورده است. به واقع در تحلیلی دیگر از همین نگرش، امروز بخشی از ناامیدی انسان و جوان قرن ۲۱ محصول دوری از معنویت و اسیر تکنولوژی شدن او است. ناامیدی بیشتر زمانی رخ می‌دهد که انسان سؤالات و دغدغه‌هایش را از عالم نمی‌گیرد یعنی مسائلی از این قبیل که بالاخره این عالم متولی و کارگزاری دارد یا نه، برایش حل نشده باقی بماند.

می‌توان گفت جوان ناامید چندان به سنت‌های الهی که در جهان هستی وجود دارد، آشنا نیست یعنی مثلاً خیلی از ماها نمی‌دانیم که سنت تلاش، سنت امتحان و... در این دنیا وجود

دارد و لذا به اعتقاد من ناامیدی زمانی خود را نشان می‌دهد که افراد نمی‌دانند این عالم تدبیری دارد؛ این که خدا انسان را آفریده و او را براساس سنت‌های الهی به پیش می‌برد و اگر هم سختی‌ها و مرارت‌هایی در زندگی وجود دارد که دارد، این سختی‌ها مثل سختی یک تمرین ورزشی است که در نهایت باعث پیشرفت و قدرتمندی بیشتر ورزشکار می‌گردد. اینکه ما بدانیم خداوند کارش در عالم براساس مصلحت است، این که بدانیم در زندگی ما سنت ابتلا و امتحان و... وجود دارد، اینکه بدانیم هر عملی در این جهان عکس العملی را در پی دارد، همه اینها در میزان امیدواری یا ناامیدی ما به آینده خود مؤثر است. مشکل از آنجایی آغاز می‌شود که متأسفانه خیلی از ما ارتباطمان با پروردگار عالم، ارتباط عمیقی نیست و ما به مدد الهی و قدرت لایزال او در عمل چندان توجهی نداریم اما اگر قدرت خداوند را باور کنیم و به سنت‌های الهی آشنا باشیم حتی اگر در مسیر زندگی مان با سختی‌هایی هم روبه رو شویم می‌دانیم که خداوند برامورات حاکم است و به مدد و یاری او می‌توان سختی‌ها را پشت سر گذاشت.

باید پذیرفت که دور شدن تدریجی جامعه ایرانی به علت کوتاهی‌های مسئولان ارزش‌های اصیل انقلابی و دینی که مبتنی بر ارزش‌مداری و تقویت میل خواستن و عاملی در جهت هویت‌زایی در میان نسل جوان بود نیز در شکل‌گیری این فضا اثرگذار بوده است. گرفتار شدن جامعه ایرانی در مانور تجمل و رفاه زندگی و دوری از فرهنگ کار و تلاش و توکل و کم‌رنگ شدن تربیت دینی در میان بخش‌هایی از



جامعه در کناری تدبیری‌ها و سیاسی بازی‌های زودگذر در برخورد با مسئله و مشکلات جوان شاهد کاهش نگاه عمیق و شکل‌گیری نوعی از بحران هویت و ناامیدی در میان بخشی از جوان ایرانی شده است. البته این جملات تلخ و تند و تیز به معنای انکار حضور صدها جوان مومن، نخبه و امیدوار ایرانی با نگرش‌های اصیل ایرانی و اسلامی در سطح جامعه نیست. امروز بسیاری از همین جوانان بار توسعه‌ی علمی، فنی و حتی تأمین امنیت این مرز و بوم را بردوش می‌کشند. از میان همین جوانان است که احمدی‌روشن‌ها، حججی‌ها و صدها جوان دیگر سندی از غیرت و تبلور امیدواری در میان جوانان این کشور را متجلی ساخته‌اند. قدر مسلم اینکه ایران ما از نظر نیروهای نخبه علمی و پژوهشی فعال، غنی است اما متأسفانه آنچه که موجب می‌شود نتوانیم به خوبی از این ظرفیت استفاده کنیم عدم برنامه‌ریزی برای جوانان است. ما در کشور به جای آن که برای چندین نسل چندین برنامه داشته باشیم عملاً برای چند نسل یک برنامه داشته‌ایم. این یکی از عوامل رکود فکری نسل جوان و گسترش فرهنگ عافیت‌طلبی در بین آنها است و نتیجه بارزش هم این بوده که بخش زیادی از جوانان، چندان تلاشی از خود برای تحرک و فعالیت نشان نمی‌دهند. اما به راستی چه باید کرد؟ در پاسخ به این پرسش شاید

بتوان فرضیه‌ها و ایده‌های متفاوتی از جمله برخوردی واقعی و علمی و نه عوام-فریبانه و ابزاری مسئولین امر با مشکلات جوانان، اصلاح زیرساخت‌های تربیتی و آموزشی در مدارس و دانشگاه‌ها برای تربیت نسلی امیدوار، کوشا و باهدف را بتوان مطرح کرد، اما به نظر نمی‌رسد که این امر راه حلی فراگیر و تمام‌عیار پیش‌پا بگذارد. به واقع یکی از مشکلات نسل جوان امروز ایرانی فقدان معرفی الگوهای عملی برای آنها است. سالها است که غرب در قالب الگوهای خودساخته‌اش مانند بازیگران سینما، خوانندگان موسیقی و جوانان ثروتمندی مانند «مارک زاکربریگ»، به دنبال ترویج نوعی از سبک زندگی فردگرایانه، مسخ‌شده و مصرف‌گرا برای نسل جوان ایرانی است. جالب است که

بدانیم بسیاری از الگوهای تبلیغی غربی در سطح جهانی به نوعی به دنبال نهادینه کردن سبک زندگی و جهانی‌سازی فرهنگی لیبرال در میان نسل جوان شرقی هستند. بسیاری از رسانه‌های دیداری و شنیداری و حتی فضای مجازی هم داستان با جریان قالب رسانه‌ای جهانی به دنبال ارائه تصویری انسانی و موفق به نسل جوان از این افراد به عنوان یک الگو هستند. این مهم در حالی است که به علت کوتاهی‌های صورت گرفته بسیاری از الگوهای موفق در جامعه ما برای این نسل جوان ناشناخته مانده است.

برای نسل جوان دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ هیچگاه به درستی و علی‌رغم تأکیدات مقام معظم رهبری اسطوره‌هایی که به حق باید از آنها به عنوان قهرمان ملی این آب و خاک یاد کرد تبیین نشده‌اند. جوانانی که در دهه‌ی ۶۰ با داشتن بسیاری از مشکلات معیشتی و فقدان امکانات توانستند جاودانه شوند. شهدای جنگ تحمیلی جوانانی بودند که در زمانی که نظام جهانی دو قطبی آن سال‌ها به رهبری ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به دنبال انتقام از این کشور به جرم براندازی رژیم وابسته بودند، عملاً اقدام‌های جنون‌آسای آنها را که با کمک ارتجاع عرب و جاه‌طلبی‌های صدام می‌رفت کشور را تجزیه کند، ناکام



گذاردند. نسل امروز باید بداند در دهه‌ی ۶۰ حتی مردم برای خرید دو شیشه شیر مدت‌ها در صف بودند. هنوز افراد با سن ۳۵ سال صف‌های طولانی نفت در سرمای زمستان و قطعی‌های برق در برخی ساعات روز به‌ویژه در تابستان را فراموش نکرده‌اند. این فضا برای جوان نسل سوم و چهارم انقلاب اسلامی باید شفاف تبیین شود تا او بداند که برخلاف آنچه که گفته می‌شود ما پیشرفت داشته‌ایم. جوان ایرانی باید بداند شهدای ما در این

شهدا در روزگاری جاودانه شدند که نه تلویزیون به معنای امروز گسترش یافته بود و نه خبری از اینترنت و عصر جهانی شدن و دهکده‌ی جهانی به این معنا بود. آنها ناامید نشدند و تن به زرق و برق فریبنده دنیا ندادند و تلاش و پشتکار را مدنظر قرار دادند.

فضا و علی‌رغم آنکه جوان بودند توانستند کارهای بزرگی را با خودباوری و اعتماد به نفس مثال‌زدنی خود انجام دهند. آنها نیز می‌توانستند ناامیدانه زمین و زمان را نفرین کنند اما اینگونه عمل نکردند. شما با جوانانی در دهه‌ی ۶۰ مواجه بودید که از نظر سطح سواد آکادمیک و دانشگاهی از نسل جوان امروز ما پایین‌تر بودند، اما به طور مثال همین جوانان با زدن پل‌های معلق بر روی رودخانه خروشان اروند آن هم در شرایط جنگی باعث تعجب کارشناسان خبره آمریکایی شدند.

برخی از این شهدا حتی در دوران جوانی خود به علت جوان بودن توسط اطرافیان خود دست‌کم گرفته شدند. اما آنها با ساده‌ترین امکانات در روزهای پرماجرایی دهه‌ی ۶۰ هجری شمسی خود را در حد بزرگترین فرماندهان و استراتژیست‌های نظامی به اثبات رسانند. بسیاری از این جوانان حتی تا قبل از جنگ سلاح نیز در دست نگرفته بودند. بسیاری از این شهدا و زندگی‌شان می‌تواند در صورت معرفی شدن آنها برای نسلی که متولد دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ است به جوان ایرانی نشان دهد که مادی‌گرایی، پول

و فردگرایی تنها هدف و انتظار از زندگی نیست. شهدا در روزگاری جاودانه شدند که نه تلویزیون به معنای امروز گسترش یافته بود و نه خبری از اینترنت و عصر جهانی شدن و دهکده‌ی جهانی به این معنا بود. آنها ناامید نشدند و تن به زرق و برق فریبنده دنیا ندادند و تلاش و پشتکار را مدنظر قرار دادند.

به طور مثال شهید حسین رجب‌پور در یکی از روستاهای محروم اطراف شهر قوچان در خراسان رضوی با کمک عده‌ای از دوستان خود که بعدها در جزیره مجنون به شهادت رسیدند توانست با امیدواری تمام و بدون کمک‌های دولتی و رانت در روستای پدری خود مدرسه‌ای بسازند. این شهید با کمک اهالی روستا مشکل کم‌آبی را برای اهالی حل کرد و با دست خود چندین کارگاه تولیدی را در منطقه پایه‌گذاری کرد. این اقدام‌های شهید رجب‌پور در حالی بود که او پنج کلاس بیشتر سواد نداشت و از نعمت پدر و مادر نیز محروم بود.

شهید رجب‌پور به عنوان جوانی روستایی و حتی فاقد مدرکی دانشگاهی به درستی و به مانند متخصصی جامعه‌شناس درک کرده بود که یکی از عمده‌نقاط ضعف عموم مردم کشور ما، عدم استفاده از مهارت‌های اجتماعی و همچنین میزان پایین تعاملات اجتماعی و مشارکت جمعی می‌باشد، لذا او با کمک برخی جوانان دیگر با ایجاد روحیه تعاون و مشارکت اجتماعی، توانست باعث افزایش روحیه، توانمندی، امیدواری تنها در میان دوستان جوان خود بلکه در میان اهالی یک منطقه شود. هنوز هم که پس از سال‌ها به روستاهای اطراف قوچان سر می‌زنی نام شهید حسین رجب‌پور زنده است. نامی که اهالی را یادشور، جوانی، امید، سرزندگی و انسانیت جوانی ۲۱ ساله می‌اندازد.

در نگرشی روانشناسانه از عمده‌علت‌هایی که افراد را به بی‌تفاوتی، بی‌هویتی و ناامیدی سوق می‌دهد، نداشتن یک معنای درست از هدف و فلسفه زندگی می‌باشد. در این معنا، جوان دچار بحران اساسی و نوعی پوچی در زندگی می‌گردد. اما نکته جالب در مورد شهدای جنگ داشتن یک معنای درست از هدف و فلسفه زندگی است. شهدایی مانند شهید رجب‌پور، فلسفه و معنای واقعی زندگی را که ورای نگاه‌های صرف مادی و فردگرایانه بود به

درستی درک کرده بودند. آنها پوچی زندگی را رد می‌کردند و برای حل مشکلات آستین‌ها را بالا زدند. شهید حسین رجب‌پور ابتدا با خودباوری به درک استعدادها و توانایی‌های خود پرداخت و از آنها برای حل مشکلات هم‌وطنان خود بهره جست. این شهید برخلاف برخی از جوانان ناامید روزگار ما در برابر جامعه و خود احساس مسئولیت کرد. او معتقد به داشتن برنامه‌ای عملیاتی برای زندگی با توجه به واقعیت‌های موجود بود.

هان ای جوان عزیز که در انقلاب اسلامی ایران ۳۵ ساله زیست می‌کنی! عرصه‌های تلاش و شکوفایی کم‌تر از ۳۵ سال گذشته نیست. ایران هنوز باید ابعاد وسیع‌تر و عمیق‌تری از انقلابی بودن و اسلامی بودن هیت جوانان خود را به عالم نشان دهد. حسین رجب‌پورها جوانانی بودند مثل من و شما. آنها امکاناتی به مراتب کم‌تر از جوانان امروز داشتند، اما آنچه که آنها را از دیگران متفاوت کرد درکی واقعی از فلسفه‌ی صحیح زندگی، توکل به خدا به عنوان سرچشمه‌ی هستی و اعتماد به نفسی منطقی توأم با امیدواری بود. امروز این الگوهای زمینی به جوان ایرانی که علاوه بر برخی مشکلات و بی‌تدبیری‌ها با کوهی از امواج سیاه و ناامیدکننده از سوی رسانه‌های ماهواره‌ای و شبکه‌های اجتماعی مواجه است باید انتقال یابد. جوان امروز باید بداند که بی‌هدفی در زندگی، انتظاراتی غیرواقعی و روی‌پدازانه به همراه نگاهی صرفاً فردگرایانه و مادی به همه چیز، حتی در صورت تحقق آرزوهای مادی همان‌گونه که در مورد جوانان مرفه غربی و شمال‌شهری در ایران به آن اشاره شد موجب شادی، رضایت و امیدواری نخواهد شد.

از همین جهت ممکن است به ظاهر همه مادیات را داشته باشی اما کوله‌باری از ناامیدی و غم نیز بر دوشش سنگینی کند، اما از مادیات حداقل را داشته باشی لیکن از امید و نشاط برای آینده بهتر زیاد بهره مند باشی.

خلاصه کلام اینکه امید آرامش با اتکا به منبع لایزال و تمام‌نشدنی خداوند متعال حاصل می‌گردد «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»



مستند مکتوب

در این بخش گرای
یک آبادی را گرفته ایم
به نام محمد آباد
سفلی و قصد داریم
در جاده‌ی کلمات
با یکدیگر همسفر
شویم و صحنه‌هایی
از خاطرات و زادگاه
مردی از این سرزمین
را نظاره‌گر شویم که
در شجاعت جزو
نادرترین فرماندهان
لشکر اء ثارالله بود و
او را «علمدار» لقب
نهاده‌اند؛ شهید
حاج احمد امینی.

سفری به سرزمین فاتحان اروند

حاج احمد امینی
را می‌شناسی؟ او
یکی از قهرمانان
تعالی انسانی، یکی
از محبوبان سرزمین
فطرت بشری، یکی
از ستارگان عرش
الهی است.



حاج احمد امینی را می‌شناسی؟ او یکی از قهرمانان تعالی انسانی، یکی از محبوبان سرزمین فطرت بشری، یکی از ستارگان عرش الهی است. او فاتح اروند است در کنار همه رزمندگان عزیزش. او علمدار لشکر ۴۱ ثارالله کرمان به توصیف حاج قاسم سلیمانی است؛ فرماندهی کم‌نظیر و شکست‌ناپذیر! شکست‌ناپذیر! شکست‌ناپذیر! این دلیل است در دوران نوجوانی تیم فوتبال تشکیل داده بود و اسمش را تیم شکست‌ناپذیر گذاشته بود. همین انتخاب نام تیم فوتبال حکایت از روحیات او دارد؛ جسور و پرتلاش؛ از آن آدم‌ها که همه چیزش را برای رسیدن به هدف خرج می‌کند؛ خسته نمی‌شود، پشت‌کار دارد و تا به هدف نرسد آرام نمی‌گیرد. در زمان شهادتش فرمانده گردان غواص ۴۱۰ خاتم الانبیاء لشکر ۴۱ ثارالله بود. درد از دل فرماندهان برمی‌داشت. سریع عمل می‌کرد. خط شکنی نامدار بود. در عملیات والفجر ۸ خون پاکش بر ساحل اروند ریخت و ترکش درست همان جایی از بدنش را نشانه رفته بود که به هم‌رزمش حسن بهرامی نشان داده بود؛ پیشانی و سرش. حاج احمد شهید شد تا آهنگ شجاعت آن چنان که حاج احمد آن را با تعصبی ویژه در گردان می‌سرود دیگر در میان رزمندگان کمتر شنیده شود. زادگاهش را که بخواهی از نزدیک ببینی باید

قدم به قدم
نشانه‌ای از حضور
حاج احمد قوت
بیشتری می‌گیرد.
نشانه‌های حضور
او به حساب ما
زمینی‌ها ...؟!

فاتحان اروند خوش آمدید.
بوی حضور حاج احمد بیشتر می‌شود؛ اگرچه او همه جا هست، زنده است و با هر یاد، حضورش بیشتر حس می‌شود اما حال که چشمان ما بیشتر بهانه‌ی روشنای یاد او را در ذهنمان جرقه می‌زند حاج احمد نیز بیشتر به سراغمان می‌آید. کمی بعد از لاهیجان جاده‌ای خاکی به سمت راست تا یک یا دو کیلومتر، ما را به منزل و محل تولد حاج احمد هدایت می‌کند؛ محمّدآباد سفلی. و بالاخره از چند باغ زیبای پسته که بگذری و با آدرسی که از پیرمرد ده می‌پرسی، محل

زندگی دوران کودکی حاج احمد را می‌یابی ... ساده، پاک، بزرگ، درخت، آسمانی آبی و



کرمان را به قصد شهر رفسنجان و رفسنجان را به قصد روستای لاهیجان و روستای لاهیجان را به سمت آبادی محمّدآباد سفلی طی کنی. ما این مسیر را رفته‌ایم و شما با خواندن این سطرها می‌توانید با ما همسفر شوید ...
از همان ابتدای خروجی شهر رفسنجان به سمت روستای لاهیجان، میدان حاج احمد امینی درستی راه را تابییند می‌کند و قدم به قدم نشانه‌ای از حضور حاج احمد قوت بیشتری می‌گیرد. نشانه‌های حضور او به حساب ما زمینی‌ها از محمّدآباد سفلی تا اروند است و به حساب حسابگران حقیقت و معنا، از فرش است تا عرش. از رفسنجان تا محمّدآباد سفلی چند روستا را که رد کنی و پس از حدود ۱۰ کیلومتر نشانه‌ای از غیرت و شجاعت را می‌یابی؛ به لاهیجان دیار

گفته بودند به غیر از جنگیدن چه کاری بلدی؟ احمد می‌گوید: «پدرم کشاورز است و من هم کمکش می‌کنم. گوسفند هم باشد بلدم بچرانم، شیرشان را بدوشم و...».
دیده بودند به این سادگی‌ها رها نمی‌کند. چندبار دعوایش می‌کنند ولی از تصمیمش برنمی‌گردد. این طور نبود که زود خسته و ناامید شود.

برود. مسئولان برای اینکه دست به سرش کنند گفته بودند به غیر از جنگیدن چه کاری بلدی؟ احمد می‌گوید: «پدرم کشاورز است و من هم کمکش می‌کنم. گوسفند هم باشد بلدم بچرانم، شیرشان را بدوشم و...» دیده بودند به این سادگی‌ها رها نمی‌کند. چندبار دعوایش می‌کنند ولی از تصمیمش برنمی‌گردد. این طور نبود که زود خسته و ناامید شود. آخر سر می‌گویند: «این قیچی واره را بگیر و درخت‌های انار را هرس کن». رها نمی‌کند برود و بگوید هرس کردن درخت که کار من نیست. تا ظهر کارش را تمام می‌کند و می‌آید توی دفتر می‌نشیند. می‌گویند: «تو بچه‌ای، آدم رزمنده باید قد و هیكل درست و حسابی داشته باشی، لااقل یک نخ موتوی صورتش باشد...».

احمد می‌گوید: «من عرض می‌کنم همه کار را دارم و تا جبهه نروم دست بردار نیستم.» احمد آنقدر پیگیری کرد تا بالاخره مسئولان سپاه را مجاب کرد که به جبهه اعزامش کنند.

حال که سال‌ها از رفتن احمد به جبهه می‌گذرد اینجا در آبادیش چهار خانوار بیشتر زندگی نمی‌کنند. از پیرمرد ده که می‌پرسی چند وقت است که در ده ساکن هستی؟ جوابمان می‌دهد که: «پُری نی! ۷۰، ۸۰ سال!» شوخ طبع است و سرزنده و ما را یاد شوخی‌های حاج احمد می‌اندازد که شب عملیات والفجر ۸ برخی از رزمندگان را به شوخی صدا می‌زند: «چطوری بچه نوقیو؟!». شوخ طبعی و سبک‌بالی از خصیصه‌های روستائینان این دیار است. گویی مرزها را به هیچ می‌گیرند؛ مرز عمر و مرز جغرافیا؛ عمری ۷۰، ۸۰ ساله، اهل روستای نوق یا هر جای دیگر. مرزهای زمان و مکان برای این بزرگ روحان هیچ است. روحشان اجازه نمی‌دهد بتوانند اسیر آن شوند. سایه‌ی حضور حاج احمد بیشتر می‌شود. پسرعموی او که یکی از چهارخانوار ساکن روستاست از دور نزدیک می‌شود.

آن موقع‌ها احمد یک شلوار مخمل سبزرنگ و پیراهن چهارخانه می‌پوشید. همیشه خدا هم آستین‌هایش بالا بود. مادر این بچه هرکاری خواست، توانست انجام دهد ولی این را نتوانست توی گوشش فرو کند که آستین‌هایش را بدهد پایین.



سه چهار ماهی از جنگ گذشته بود. باز هم روز چهارشنبه مادر نان گُرنو پخته بود. محمود برادر دوقلوی احمد بعد از مدرسه تنها به روستا برگشت. مادر سراغ احمد را گرفت. محمود گفت: «رفته خانه محمد امشب نمی‌آید.» احمد می‌خواست بماند تا پیگیری کند که به جبهه



با طراوت. هیچ کس در خانه زندگی نمی‌کند. به گفته محلی‌ها هر از چندگاهی برادر بزرگ حاج احمد برای سرکشی، سری به خانه و باغ‌های اطراف می‌زند. درب خانه بسته است و نمی‌توانیم درون خانه را ببینیم. اما خوب که دقت کنیم همه چیز داخل خانه را از همان طرح درب خانه می‌توانیم بفهمیم. طرح درب خانه دو گلدانی است که چند شاخه گل از آن روئیده است. گویی حرف می‌زند و از سردرون خود می‌گوید. می‌گوید که ننه صغری و عباس ملاعلی با چه رنج و زحمتی اما با لقمه‌های نانی حلال فرزندان خود را در این خانه بزرگ کردند. فرزندان که چهار نفر از آنان کارشان جبهه و جهاد بود که دو نفرشان شهید شدند؛ حسین و احمد.

انقلاب که پیروز شد و بعد جنگ ایران و عراق؛

عظمت اسلام را که می‌خواهی ببینی به لاهیجان بیا. اینجا جوانانی فریاد خود را بر فطرت‌های خفته سر می‌دهند که ما تربیت‌شدگان مکتب حسین، مایی که هیچ نداشتیم جز حب حسین و نائیش امام خمینی، لرزه بر اندام صدام و تمام استکبار انداختیم.

جوانی او این لیاقت را به فضل الهی پیدا کرد که جاودانه شود. خدا رحمت کند شهید آقا سید مرتضی آوینی را. اینجا خوب معنای جمله‌ی



روستا را ترک می‌کنیم و خانه‌ی حاج احمد را باری دیگری بینیم و می‌رویم تا مزار او را زیارت کنیم. پیدا کردن مزارش ساده است ... هم چون خودش که حضورش را سریع می‌فهمی، مزارش را نیز زود و از فاصله‌ها می‌توانی ببینی.

همت کرده‌اند اهالی لاهیجان؛ خدا رحمت کند پدر شهید علی عابدینی را. با پیگیری او و بقیه حرمی ساخته‌اند برای شهدایشان.

عظمت اسلام را که می‌خواهی ببینی به لاهیجان بیا. اینجا جوانانی فریاد خود را بر فطرت‌های خفته سر می‌دهند که ما تربیت‌شدگان مکتب حسین، مایی که هیچ نداشتیم جز حب حسین و نائیش امام خمینی، لرزه بر اندام صدام و تمام استکبار انداختیم. همان شب که حاج احمد در ارتفاعات پنج‌وین نعره می‌کشید و الله اکبر می‌گفت و گردانی از پس او می‌آمد؛ همان شب که عراقی‌ها از ترس تکبیر او فریاد می‌کشیدند و فرار می‌کردند؛ همان شب که حاج احمد و گردانش

زیبایش را به عمق جان می‌فهمی که: «پندار ما این است که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند اما حقیقت آن است که زمان ما را با خود برده است و شهدا مانده‌اند». حاج احمد، جوانیش، ایثارش، شجاعتش، عرفانش، شکست‌ناپذیریش؛ همه ماندند و همه‌ی ما در حال گذریم و گرد کهولت بر سر و رویمان می‌نشیند.

سلامی و احوال‌پرسی‌ای صمیمی. خود او نیز از رزمندگان گردان ۴۱۲ رفسنجان بوده است. چه پیر شده است؛ در مقابل اما حاج احمد را هر چه بیشتر درک می‌کنی جوانیش را از او جدا نمی‌دانی. اگر حاجی در این دنیا مانده بود حتما سر و رویی سپید داشت؛ شاید کمی کمتر از پسرعمویش. حیف می‌شد؛ جوانی حاج احمد ارزشش بیشتر از این است تا کهنه و فرسوده شود.



در فراق هم چه سوختند و چه زیبا پیکرشان درکنار هم و روحشان در اعلیٰ علین قرار گرفت.

حاج احمد را زیارت می‌کنیم و همه هم‌زمان و رفقاییش را، عباس حسینی را، عابدینی را و یاد سید رضا عباس زاده را نیز که در اینجا نیست زنده می‌کنیم و فراموش نمی‌کنیم که این رفقا چه دوران شیرین و پرحلاوتی را در این دنیا با هم داشتند. در فراق هم چه سوختند و چه زیبا پیکرشان درکنار هم و روحشان در اعلیٰ علین قرار گرفت. روح آن‌ها پیش می‌رود و می‌رود تا هر چه بیشتر

دست بردامان زهرای محمد علیها السلام ارونند طوفانی را گذشتند و دور از باور فرماندهان به ساحل دشمن رسیدند؛ همه و همه‌ی این رشادت‌ها و شجاعت‌ها ریشه در این خاک بابرکت دارد. این خاک و مردمان آن زنده‌اند و شهدای همیشه زنده‌شان را بسیار قدر می‌دانند و برایشان حرمی ساخته‌اند که از فاصله‌ها نشانی باشد بر تجلی عظمت اسلام در این خاک پر نور.



به نور مطلق نزدیک شود. وای بر من، آن‌ها نزد نور مطلقند؛ نه اینکه بخواهند به سوی او پیش بروند! مگر نه اینکه بل احیاء عند ربهم بیزقون اند؟

خاطرات حاج احمد را که مرور می‌کنم یادم می‌آید عابدینی را که چگونه پس از آنی که

زحمت کشید درب مزار شهدا را باز کرد، کولر، چراغ‌ها، پنکه ... حواسش به زائران شهدا بود.

حاج احمدش شهید شد زجه می زد، زار می زد. آخردور شده بود، عقب افتاده بود، نمی توانست تحمل کند و دست آخربه حساب این دنیا بیشتر از یک سال طول نکشید؛ ابتلای دوری از رفیقش به سرآمد. از ۶۴/۱۱/۲۱ تا ۶۵/۱۰/۱۹ هر دو در سن ۲۲ سالگی!

هنوز جست و جوی ما چیزی کم دارد. هم صحبتی بومی و جوان در باب موضوعی که آن را مطالعه می کنیم؛ یعنی ناامیدی. نیافتیم، آخر روستا خلوت است. کمی آن طرف تر از لاهیجان در آبادی هرمز آباد او را یافتیم. او خادم حرم شهداست.

نامش امیر حسین است. شانزده سال دارد. زحمت کشید درب مزار شهدا را باز کرد، کولر،



یک ویژگی بارز حاج احمد این بود کار را به او که می سپردی خودجوش و خودکار همه مسائل را حل می کرد. معطل نمی ماند.

تشکیل گردان غواص را برای عملیات آبی به او دادند کارش را شروع کرد. جالب است فرزندی از کویر برای عملیات آبی! شجاع اما نچندان با تجربه! با همت اما دست خالی! حاج قاسم سلیمانی درباره او گفته است که یک ویژگی بارز حاج احمد این بود کار را به او که می سپردی خودجوش و خودکار همه مسائل را حل می کرد. معطل نمی ماند. یادم آمد که برای گردان تازه تاسیسش فین شنا نداشت. معطل نماند که از تدارکات سپاه تهیه کند آخر آن ها هم زیاد نداشتند! ارتباط گرفت و خودش بالاخره فین گردانش را تهیه کرد. آموزش آبی گردان را طراحی کرد. کرمان، بندرعباس، سد دز و دست آخر تنگه سه. ماه ها تمرین کردند سخت و فشرده. پوست



چراغ‌ها، پنکه ... حواسش به زائران شهدا بود. به جمع مان دعوتش کردیم. از درس و کلاسش پرسیدیم و فهمیدیم که درسش خوب است و در مدرسه نمونه دولتی رفسنجان درس می خواند. هفت ماه است به عالم شهدا دعوت شده است. به محض اینکه موضوع را با او در میان می گذاریم و می گوئیم «ناامیدی»؛ سریع جواب می دهد که « آقا ناامیدی در بین جوانان هم سن و سال من زیاد است». می گوئیم «چطور؟»؛ می گوید « دوستانم تا دست به کاری می زنند و به هدف نمی رسند خیلی سریع سرخورده می شوند و از تلاش باز می ایستند».

یاد حاج احمد افتادم. از همان روز اول که فرمان

از سرشان کنده شد تا توانستند آماده شوند؛ نه در مَثَل که فی الواقع پوست از سرشان کنده شد. برای آموزش غواصی در دریا زمانی که در بندرعباس بودند حاج احمد از قایق به دریا پرت می‌شود و زیر موتور قایق می‌رود. آبِ خون-آلود همه را به دلهره می‌اندازد. چیزی نشده بود؛ تنها پوست سر حاج احمد کنده شده بود! حاج احمد تنها چند روز بعد زخم سرش را به شوری آب دریا سپرد. از تلاش باز ننشست. ناامید نشد. اصلاً ناامیدی از او سال‌ها فاصله داشت.

هم کلام نوجوان ما ادامه می‌دهد که از روزی که خادم شهدا شده است زندگی او عوض شده است. معلوم است دیگر، خدمت به حقیقتی زنده، کسی که نزد خدا روزی می‌خورد و اهل مرام است و کرامت. مگر می‌شود چیزی به خادمش نرسد. امیرحسین حکایت خانمی از اهل روستا را نقل می‌کند که بیماری ام-اس داشته و

آبِ خون-آلود همه را به دلهره می‌اندازد. چیزی نشده بود؛ تنها پوست سر حاج احمد کنده شده بود! حاج احمد تنها چند روز بعد زخم سرش را به شوری آب دریا سپرد. از تلاش باز ننشست. ناامید نشد. اصلاً ناامیدی از او سال‌ها فاصله داشت.

توسط شهید پورکشاورزی شفا یافته است. چند ساعتی بعد از زبان خانمی دیگر از روستا که او را می‌شناختیم شنیدیم که آری فاطمه خانم که بیمار بوده است از شهدا شفا گرفته و حالا دیگر می‌تواند بر سر مزارشان حاضر شود.

از تازه رفیق تازه جوانمان می‌پرسیم که « فکر می‌کنی چرا هم سن و سالانت زود مایوس می‌شوند؟ » پاسخش صریح، ساده اما عمیق است. می‌گوید: « زیاد به خدا توکل ندارند؛ زیاد با خدا ارتباط ندارند. » حرف او باز به یاد شهید امینی می‌اندازد. قبل از عملیات با وجود همه آمادگی‌های جسمی و رزمی که برای بچه‌های گردانش ایجاد کرده بود، ناراحت بود. بگذارید خاطره را از زبان هم‌رمزش بشنویم؛

محمد صفریان:
« حاج احمد، شلوار بادگیر به پا داشت و لباس سبزرنگ فرم سپاه در تن. سرش را چسبانده بود به ستون مسجد و در حال خودش بود.

پرسیدم: حاجی! مریضی یا ناراحت؟
گفت: ناراحتم.

پرسیدم: چرا؟
گفت: عملیات نزدیک است و هنوز هیچ کدام از نظر معنوی آماده نیستیم.

نماز مغرب که تمام شد، حاج احمد رفت به سجده. مسجد ساکت ساکت بود. حاج احمد آرام آرام گریه می‌کرد. بعد برخاست ولی صدای گریه‌اش قطع نشد. من هم گریه‌ام گرفت. باز رفت به سجده. قنادزاده که امام جماعتان بود، برخاست تا در همان تاریکی صحبت کند. باز حاج احمد بلند شد. بغل دستی‌ام نیز شروع به گریه کرد. دور و بری‌ها هم به گریه افتادند.

حاج آقا قنادزاده شروع به صحبت کرده بود که گریه همه گیر شد. کسی نمی‌توانست جلوی خودش را بگیرد. هر کس چیزی می‌گفت و ضجه می‌زد. بعد حاج احمد شروع به صحبت



کرد. داستانی از زندگی حضرت زهرا علیها السلام تعریف کرد. علاقه زیادی به بانوی دو عالم داشت. بعد شروع کرد به نوحه خوانی. آن شب در مسجد گریه بود و گریه. انگار جرقه‌ای زده شد تا توسل کنیم به آن بانوی پهلو شکسته و نور و معنویت در میان بچه‌های گردانمان دوچندان شود...

کم کم به روز موعود نزدیک می‌شدیم. گفتند اورکت‌ها را همین جا بگذارید و لباس و اسلحه و دو پتو بردارید و حرکت کنید. شب آخری بود که در تنگه سه بودیم. شب توی مسجد جمع شدیم. همه‌مان می‌خواستیم با حاج احمد بیعت کنیم. دعای توسل خوانده شد. آن شب حاج احمد مثل ابر بهار گریه می‌کرد. کسی بود به نام اعتمادی؛ از بچه‌های شهر بابک. شانزده هفده سال بیشتر نداشت. آن شب با سوز عجیبی

اشک می‌ریخت. آنقدر جیغ زد که آخرش من ناراحت شدم. نور چراغ مداح افتاده بود توی صورتش. بیشتر از آنکه به فکر دعا باشم، در حال تماشای او بودم. همه‌اش می‌گفت:

«ای خدا مرا ببخش.»

صبح عملیات وقتی چهره خندان و خون‌آلود او را که بر زمین افتاده بود دیدم، دانستم که حاج احمد چه مردانی را در گردان ۴۱۰ تربیت کرده است.»

آری قصه ساده است. یاس و ناامیدی از جنود شیطان است و با خدا که باشی، تلاش کنی و توکل به او داشته باشی ناامیدی از تو دور می‌شود. اگر تلاش کنی تا حدی که پوست از سرت کنده شود و توکل و ایمان به خدا داشته باشی تا جایی که هر زمان هم چون حاج احمد آیه «و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشینهم

فهم لا یبصرون» را به یقین بخوانی از دید دشمن پنهان بمانی و یا اینکه یک گردان با گریه تو گریه کنند؛ آنگاه ناامیدی هیچ معنایی در نگاه تو به هستی ندارد. همه‌ی هستی برایت مملو از پیروزی و نصرت است. شکست ناپذیر می‌شوی و هر قدمی کوتاه یا بلند مقدمه‌ای برای قدمی دیگر است؛ توفیقی در کار نیست. هم چون هرس کردن درختان انار ساده شروع می‌کنی، ایمان، تلاش و استقامت داری، ناامید نمی‌شوی و دست آخر کاری می‌کنی اعجاب انگیز؛ با یک گردان از ارونند خروشان رد می‌شوی و درست جایی قرار می‌گیری که در نظر گرفته بودی؛ و بر پیکر تاریخ اثری جاودان از شجاعت و غیرت می‌گذاری و می‌رسی به جایی که تا به ابد تاریخ انسانیت و حقیقت به توافختار کند و خداوندگار بر فرشتگان به خلقت تو بی‌الد و پاسخشان دهد که «انی اعلم ما لا تعلمون.» از این بیشتر چه می‌خواهی؟

اگر تلاش کنی تا حدی که پوست از سرت کنده شود و توکل و ایمان به خدا داشته باشی تا جایی که هر زمان هم چون حاج احمد آیه «و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشینهم فهم لا یبصرون» را به یقین بخوانی از دید دشمن پنهان بمانی و یا اینکه یک گردان با گریه تو گریه کنند؛ آنگاه ناامیدی هیچ معنایی در نگاه تو به هستی ندارد.



روایت مصور عاشورا

سید علی اصغر علوی



در بخش آموزش این شماره از نشریه گرا شیوه‌ای از روایت‌گری به نام «روایت مصور عاشورا» را برایتان معرفی می‌کنیم.

قرآن در سوره یوسف که احسن القصص قرآن است نشانه‌ها و عبرت‌هایش را برای کسانی می‌داند که اهل سوالند، «... آیات للسائلین، یوسف آیه ۷) و البته منطبق قرآن این است که اگر کسی اهل سوال شد قرآن او را رد نمی‌کند (و اما السائل فلا تنهر، الضحی آیه ۱۰). از همین جهت بزرگی پای شش‌گوشه امام حسین علیه السلام می‌گفت:

«قرآن معجزه است، اگر یک آیه اش را خواندی و به آن عمل کردی درها برایت باز می‌شود. در قلبت گشایش ایجاد می‌شود. آن وقت نوبت باب بعدی می‌رسد... قرآن اگر این طوری است بدان که کربلا هم همین است... اگر برای روضه‌ها بسوزی ابعاد بعدی برایت پیدا و کشف می‌شود و باب‌های بعدی را برایت باز می‌کنند. راه درک قرآن هم حسین است؛ قرآن «هدی للمتقین» است و «شفاء للمؤمنین».

قرآن برای این‌ها هدایت‌گر و شفابخش است... اگر برای امام بسوزی هم «متقی» می‌شوی و

قرآن است و قرآن نیز عدل و همتای حسین علیه السلام، پس می‌توان از روش شناخت یکی برای فهم دیگری الهام گرفت. بنابراین اگر ما روش شناخت قرآن را بیاموزیم، می‌توانیم روش شناخت حقیقت کربلا را بیاموزیم. به دیگر سخن باید نحوه مواجهه خود با کربلا - و اصلاً تاریخ - را همانند مواجهه با قرآن دید، آن چنان که امام سجاد غزوات حضرت رسول را آن گونه می‌دید. ایشان در این خصوص می‌فرمایند که ما غزوات و سرایای حضرت رسول را همان گونه می‌شناسیم که سوره‌ای از قرآن را می‌شناسیم. و اما روش شناخت قرآن چیست؟ باید دانست قرآن با کسی سخن نخواهد گفت و نشانه‌هایش را برای هر کسی آشکار نخواهد کرد مگر کسانی که اهل سوال باشند، دلیل هم آنکه

روایت مصور عاشورا به دنبال روایتی منقح، مدون و مهذب از سرزمین کربلاست. مهم‌ترین چیزی که باید از این شیوه از روایت‌گری بیاموزیم روش شناسی آن است. اگر روش این سبک از روایت‌گری را بشناسیم درون مایه اصلی این طرح را فهمیده‌ایم و می‌توانیم بگوئیم هر کس تقریباً به صورت کامل می‌تواند این شیوه از روایت‌گری را به عنوان راوی خود عملاً شروع کند و در مراحل بعدی تجارب شخصی را برای اثربخشی بیشتر به آن بیافزاید.

روش این سبک از روایت‌گری بر اساس یک منطق و اصل استوار است و آن اینکه اگر قرآن بهترین قانون هستی و کربلا بهترین اجرای آن قانون، و از سویی اگر حسین علیه السلام عدل و همتای



هم «مومن». می‌گفت: اگر امام حسین را سفت بچسبی به تو نشان می‌دهند...».

خلاصه آنکه شما به عنوان راوی ابتدا باید داستان‌های کربلا را ببینید و بعد به راحتی

باید دانست قرآن با کسی سخن نخواهد گفت و نشانه‌هایش را برای هر کسی آشکار نخواهد کرد مگر کسانی که اهل سوال باشند، دلیل هم آنکه قرآن در سوره یوسف که احسن القصص قرآن است نشانه‌ها و عبرت‌هایش را برای کسانی می‌داند که اهل سوالند، «... آیات للسانین، یوسف آیه ۷» و البته منطلق قرآن این است که اگر کسی اهل سوال شد قرآن او وارد نمی‌کند

آن را روایت کنید و راز دیدار داستان‌های کربلا داشتن رویکردی «مساله محور» است. باید از کربلا تمنا کنیم، باید پاسخ پرسش‌هایمان را در آن جستجو کنیم، باید اعتقاد داشته باشیم که کربلا مامن

همه‌ی مشکلات و سوال‌هاست، در این صورت روایت شما جدید و با نفوذ است؛ چراکه از جنس روایت قرآن است؛ اعجازگونه‌ا. یعنی راوی کربلا و عاشورا برای همه مکان‌ها و زمان‌ها حرف برای گفتن دارد و هیچ وقت حرفش کهنه نمی‌شود و همین است سبجمله‌ی زیبای «كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَا وَ كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا». در این مجال می‌توان از یک تاریخ و جغرافیا موضوعات بی‌شماری تعریف کرد و با هزاران مساله و به دنبالش هزاران پاسخ رسید و هزاران سخن تازه و بکر روایت کرد. روایت مصور عاشورا به دنبال این گمشده است. از این منظر است که روایت مصور از یک سری اسلایدهای ثابت تاریخی، موضوعاتی کاربردی و امروزی خلق می‌کند؛ موضوعاتی برای ژائرنی که تشنه زلال معرفتی از کربلا هستند.

در این بستروزمینه و با عنایت به این روش است که می‌توان یک روز از «سبک زندگی حسینی» گفت و روزی دیگر از «جلوه‌های باور در کربلا» سخن گفت. «اثر کلام در جریان کربلا» را دید یا «درمانی برای یاس و تقویت امید» در آن یافت. از «انسان کامل» گفت، «نردبان آسمان در کم‌تر از ۱۰ روز» را روایت کرد. این‌گونه، جغرافیای تخصصی کربلا در بُردار تاریخ، سراسر درس و نکته و عبرت خواهد شد. آن‌چنان که رهبر معظم انقلاب روایت‌گران است:

«درباره نهضت این بزرگوار هم زیاد حرف زده شده است؛ اما در عین حال انسان هرچه در این باره می‌اندیشد، میدان فکر و بحث و تحقیق و مطالعه گسترده است. هنوز خیلی حرف‌ها درباره این حادثه عظیم و عجیب و بی‌نظیر وجود دارد که ما باید درباره آن فکر کنیم و برای هم بگوئیم. اگر این حادثه را دقیق در نظر بگیرید، شاید بشود گفت انسان می‌تواند در حرکت چند ماهه حضرت اباعبدالله علیه‌السلام از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد، تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید، بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستیم بگوئیم هزارها درس می‌شود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاره آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما این‌که می‌گوئیم بیش از صد درس، یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مذاقه قرار دهیم. از آن می‌شود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک امت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره جامعه و قرب به خدا، درس است.»

شیوه روایت مصور پنج بخش کلی را برای دسته‌بندی روایت‌ها پیشنهاد می‌کند. این بخش‌ها هر کدام قلمروی از مباحث مختلف را پیش روی راوی برای روایت‌گری و تفحص





در اعماق جریان عاشورا را می‌گشایند که شامل:

۱. منازل مکه تا کربلا
 ۲. معرفی اصحاب امام حسین علیه السلام
 ۳. بیان حوادث هشت روز حضور امام در کربلا
 ۴. بیان جغرافیای کربلا و شیوه‌ی برپایی خیمه‌گاه به همراه نکاتی زیبا در سبک زندگی امروز
 ۵. گنجاندن پیام و عبرت و درس در لابه لای تاریخ و جغرافیا و روضه‌های کربلا
- حال که اصل مطلب و راه ماهی‌گیری را به شما آموختیم که البته خود نیاز به درگیر شدن مستقیم و مساله محور راوی با جریان عاشورا را دارد تا بتوان مطمئن بود که ماهی‌گیری فراگرفته شده است، یک ماهی و محصول از روش روایتگری مصور عاشورا را برای مثال تقدیم شما می‌کنیم.

نمونه اول: راهکار مواجهه با رنج‌ها و مصیبت‌ها؛ در حواشی روضه ورودیه درست است که کربلا سراسر کرب و بلاست؛ اما در عمق روضه‌هایش و در بیان امام راهکار مواجهه با مصیبت‌ها و رنج‌ها را هم باید دید. ورود به کربلا و همان روضه ورودیه هم با خود پیام‌هایی به همراه دارد. آغاز ورود به کربلا و نحوه روبروشدن امام با بلاها در این عبارت نهفته است: اعوذ بالله من الکرب و البلاء.

حسین در سراسر داستان کربلا به این کهف پناه می‌برد: از خطبه هفتم ذی الحجّه در مکه (موطننا علی لقاء الله...) تا مناجات‌هایش در روز عاشورا (اللهم انت تقتی فی کل کرب و انت رجائی فی کل شده و...). حال می‌توانید از نکته‌ها و درس‌های زیر برای تکمیل بحث-تان کمک بگیرید:

کاش در مصیبت‌ها و سختی‌ها از حسین یاد بگیریم: خدا را در مشکلات فراموش نکنیم... دائم به یاد خدا بودن و این گونه وارد کربلا شدن... اعوذ بالله من الکرب و البلاء.

کربلا دانشگاه بزرگ خلقت است. نه فقط شما بلکه خدا همه انبیا پیش را به این سرزمین فرستاده تا آموزش ببینند. همه باید از حسین- آموزگار بزرگ این کلاس هستی-رسالت خود را بیاموزند.

رد پای خدا را در مشکلات بهتر ببینیم. راز کم نیاوردن امام و سیر استقامت حضرت همین است: تکیه بر خدا. برای بیان این مهم می‌توانید به عبارات زیر که در خطبه‌های حضرت منعکس شده است اشاره نمود:

«مَنْ كَانَ بِإِذِلَّا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَ مَوْطِنًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْطَحًا» (هر کس آماده است خون خود را در راه ما نثار کند



و خود را آماده لقای خداوند سازد، با ما رهسپار شود)

«أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ» (پناه می‌برم به خداوند از اندوه و سختی)

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَّتِي فِي كُلِّ كَرْبَةٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَّةٌ» (خدایا! امید من در هر گرفتاری، تویی. امیدم در هر سختی، تویی. در هر گرفتاری که بدان مبتلا شوم، امید و تکیه گاهم تویی.)

شما نیز سختی‌هایتان را با حسین شیرین کنید. خدا یک نشانه از خود در کربلا به یادگار گذاشته است به نام حسین (در عین ملکوتی بودن، ملموس و عینی). در سختی‌ها به حسین پناه ببرید تا کم نیاورید چنان که فطرس به حسین پناه برد: «و عاذ فطرس بمهدمه» (زیارت روز سوم شعبان امام حسین). ثمره این نگاه می‌شود نگاه زینبی که کربلای پرسختی و محنت را زیبا ببیند (ما رايثُ إلا جَميلاً).

کربلا دانشگاه بزرگ خلقت است. نه فقط شما بلکه خدا همه انبیا پیش را به این سرزمین فرستاده تا آموزش ببینند. همه باید از حسین- آموزگار بزرگ این کلاس هستی- رسالت خود را بیاموزند. همه باید از حسین یاد بگیرند: حسین جان! به ما هم درس‌های زندگی را بیاموز!

آن چنان که از نفس به خدا می‌گریزی: اعوذ بالله من نفسی!

آن چنان که از شیطان به خدا می‌گریزی: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم،

از سختی‌ها هم به خدا بگریز؛ پناهگاه همه خداست: اعوذ بالله من الکرب و البلاء.

فقط روضه و سختی در این فراز نبین! بزرگی روح حسین و نگاه توحیدی او را هم نگاه کن.

خدا را از همان اول و تا قبلی از آنی که سختی‌ها به اوج نرسیده است یاد کنیم. هنوز عاشورا نشده است ولی امام همیشه همراه خداست. نه فقط وسط معرکه‌ها، نه فقط در بدترین حالت‌ها، امام فقط در گودال خدا

را صدا نمی‌زند، از ورودش در کربلا و حتی پیش‌تر از آن در هفتم ذی الحجّه -در مکه-

همه جاسخن از خداست.



عکس نوشته

گلدان امید

می‌گویند از سربازان شیطان ناامیدی است و دفاع مقدّس ما مقابله با شیطان بود. بنابراین ناامیدی در آن راهی نداشت، همه‌ی اسلام ناب و سربازانش، همه‌ی امام و یاران جبهه‌ی حقش، سرشار از امید بودند. یاران که می‌گویم نه فقط انسان‌ها بلکه همه حتی یک دسته‌ی گل با گلدانش. آری آن گلدان زیبا و همه‌ی سپاه حق سرشار از امید و امیدبخشند. ایستاده‌اند در کنار همه‌ی کاستی‌ها، جلوه‌گری می‌کنند با همه‌ی وجود. درودیوار و پنجره باشد چه خوب، نباشد هم باکی ندارند؛ ایستاده‌اند، زیبا و امیدبخش.

با فرزندان رفیق باشید

اما جامعه لزوماً خوب نیست و ما نمی‌دانیم کی دوست است و چه کسی دشمن است. به همین شکل فرزندانم هر چه پیش می‌آمد به من می‌گفتند و همین مطلب باعث می‌شد که با من یکی باشند و راحت باشند؛ و این طور نبود که در مسائلی که پیش می‌آمد همان اول دعوا کنم و یا کتک بزنم که از من بترسند.

هر وقت از آن‌ها تعریف می‌کردم، دو تا بوس آن‌ها را می‌کردم یا در بغلشان می‌گرفتم راضی و خوشحال می‌شدند. همین الان هم نظرم این است که اگر قالب بچه‌ام را طلا بگیرم اما زبانم بد باشد هیچ فایده‌ای ندارد.

امروزه دغدغه‌های تربیت فرزند یکی از دغدغه‌های مهم والدین محسوب می‌شود. یکی از الگوهای مناسب برای پدر و مادرهای امروزی توجه به شیوه تربیتی والدین شهداست. شهدا به عنوان انسان‌های به کمال رسیده در دامان پدر و مادرهایی رشد یافته‌اند که اگر پای سخنشان بنشینیم نکاتی دقیق و زیبا در امر تربیت دارند. در این شماره به خانه‌ای در شیراز پا می‌گذاریم که در خانواده آن شهید مهدی ولدان رشد یافته است. مادر شهید دو هدیه ناب درباره تربیت فرزندش به ما تقدیم می‌کند.

توجه به رزق حلال

توجه به حلال به حرام در تربیت فرزند مهم است. مثلاً زمانی که بیرون برای گردش می‌رفتیم و باغی و میوه‌ای چیزی بود به بچه‌ها می‌گفتم که دست به مال دیگران نزنید چرا که ممکن است صاحب آن راضی نباشد، مراقب باشید که اگر مال بقیه استفاده کنید دعای شما تا ۴۰ روز مستجاب نمی‌شود. به همین ترتیب مهدی هم که برخی مواقع تعطیلی‌ها پیش عمویش مغازه می‌رفت، زمانی که به شهادت رسید نامه نوشته بود که ۵ تومان، ۳ تومان دست من بوده است و آن را سر جایش بگذارید. من فکر می‌کنم که روش پدر و مادرها بچه‌ها را تربیت می‌کند.

با فرزندان رفیق باشید و زبان خوبی داشته باشید:

رابطه‌ام با فرزندانم به گونه‌ای بود که آن‌ها خیلی با من دوست بودند. به آن‌ها می‌گفتم اگر بدترین چیز یا بهترین چیز را در کوچه با آن برخورد کردید یا اگر کسی چیزی به شما گفت یا چیزی از شما خواست اشکالی ندارد اول به من بگویید تا به شما بگویم که چه کار کنید. زبان خوب و رفاقت‌مان باعث می‌شد که همه چیز را به من بگویند. به آن‌ها می‌گفتم که مثلاً فلان کار، کار درستی نیست و این را به شما می‌گویم چون دوستتان دارم و نگران شما هستم نه اینکه به شما اطمینان ندارم. بهشان می‌گفتم من به شما اطمینان دارم و مطمئنم شما خوب هستید



آداب مشایعت و استقبال

یکی از شیوه‌های موثر در ایجاد زندگی شیرین مشایعت و استقبال زن و شوهر به صورتی نیکو از یکدیگر برای زمان خروج و ورود آن‌ها به منزل است. در روایت است: مردی خدمت حضرت رسول ﷺ آمد و عرض کرد: همسری دارم که وقتی وارد خانه می‌شوم به استقبالم می‌آید و چون خارج می‌شوم بدرقه‌ام می‌کند و زمانی که مرا اندوهگین می‌بیند، می‌گوید: اگر برای روزی غصه می‌خوری، بدان دیگری آن را برعهده گرفته است و اگر برای آخرت است، خدا اندوهت را زیاد کند (و این گونه مرا آرامش می‌دهد). حضرت فرمود: خداوند کارگزارانی دارد و این زن از کارگزاران خداست و پاداشی همچون نصف اجر شهید دارد.

سبکی از استقبال و مشایعت در زندگی شهید علی شفیعی جالب توجه است. روش او باعث شده بود گرمی و محبت ویژه‌ای هنگام ورود به منزل میان او و همسرش ایجاد شود. خاطرات همسر این شهید بزرگوار فاطمه کیانی را در این خصوص می‌خوانیم:

صوت قشنگ علی را فراموش نمی‌کنم. پیش از آنکه وارد خانه شود، هم تلاوت می‌کرد. وقتی صدایش را می‌شنیدم از پله‌ها پایین می‌رفتم و در را به رویش باز می‌کردم. بعد از هر نماز قرآن می‌خواند. صدایش دم صبح شنیدنی ترمی شد. چنگ می‌انداخت به قلب آدم و او را زیر و رو می‌کرد...

بیست روز بعد از ازدواجمان با هم بودیم تا اینکه به جبهه رفت. در این بیست روز غذا نمی‌خوردم تا علی می‌آمد. شده دو بعد از ظهر یا دوازده شب. گوش می‌خواباندم تا صدای تلاوت قرآن را از علی بشنوم. وقتی دم در می‌رسید، صدایش را می‌شنیدم و می‌دویدم طرف او. هیچ مردی با خواندن قرآن وارد خانه نشده؛ الا علی. کار او هم عجیب بود و هم بامزه. گاهی می‌پرسیدم مگر اینجوری هم به خانه می‌روند!؟



مسائل و مشکلات اساسی رسانه‌ها در جریان بین‌المللی مقاومت



سه ساله مدیر شبکه بین‌المللی العالم بوده‌اند. تجربه ایشان به عنوان قائم مقام سابق دبیر کل اتحادیه‌های رادیو و تلویزیون‌های اسلامی تحلیل ایشان را برای موضوع مورد بررسی ما غنای بیشتری بخشیده است.

گفت و گوی تخصصی گرا با دکتر حسین رضی محورهای زیر را بررسی کرده است:

- مسائل و مشکلات اساسی رسانه‌ها در جریان بین‌المللی مقاومت ...
 - بررسی نمونه‌هایی از اثرگذاری‌های قابل توجه رسانه‌های جریان مقاومت ...
 - راهبردهای تغییر موضع پدافندی به آفندی در جبهه رسانه‌های مقاومت ...
 - و تحلیل اهمیت انواع رسانه‌های موجود در جریان مقاومت ...
- برای این گفت و گو ابتدا پاسخ به این سوال را از ایشان جویا شدیم که **مسائل و مشکلات اساسی رسانه‌ها در جریان بین‌المللی مقاومت چیست؟ در ادامه پاسخ‌های ایشان را خواهیم خواند.**

برای تحلیل مسائل رسانه‌ها در جریان بین‌المللی مقاومت دو بحث کلی وجود دارد؛

رسانه‌ها یکی از عوامل مهم و تاثیرگذار بر جریان‌های بین‌المللی مقاومت هستند. پرداختن به مسائل رسانه‌ها در جریان بین‌المللی مقاومت برای تحلیل‌گران و فعالان رسانه‌ای اهمیت زیادی دارد؛ چراکه تمرکز بر حل این مسائل توسط افرادی که در این حوزه صاحب تصمیم هستند می‌تواند جریان‌های مقاومت را در ابعاد رسانه‌ای تقویت نماید. از این جهت این موضوع را در مصاحبه‌ای با آقای دکتر حسین رضی به بحث و گفت و گو گذاشتیم. حسین رضی دکترای فرهنگ و ارتباطات است و در حال حاضر عضو هیات علمی دانشگاه صدا و سیما می‌باشد. تجربه‌ی ارزشمند ایشان در حوزه‌های پژوهشی و اجرایی رسانه‌ها و مقاومت حائز اهمیت است. ایشان برای یک دوره پنج ساله رئیس مرکز تحقیقات صدا و سیما و در یک دوره

اول حوزه نظری و مفهومی و دوم چالش‌های میدانی.

بنابراین ابتدا سبقه نظری، مدلی و

مفهومی رسانه‌ها و جریان بین‌المللی مقاومت است که باید در حوزه‌های علمی از آن بحث کرد. می‌توان گفت این حوزه با توجه به اهمیتی که دارد تا اندازه‌ای مغفول مانده و می‌بایست کارهای پژوهشی قابل توجهی برای آن صورت بگیرد. این کارها می‌تواند با توجه به مباحث علمی دقیق این حوزه در قلمرو علمی مانند ارتباطات، جامعه‌شناسی، روابط بین‌الملل، مدیریت رسانه و به خصوص دانش سیاست‌گذاری و نگاه آینده پژوهانه انجام شود؛ که آخرین آن مساله‌ای مهم و قابل توجه است.

نکته‌ای که وجود دارد این است که در حوزه نظری و برای مطالعات و پژوهش‌های سیاست‌گذاری توجه به دیدگاه‌های کلانی که رهبران جریان‌های مقاومت به طور کلی در دوره معاصر ارائه کرده‌اند محوری اساسی است. این



از همین جهت بود که امام بارها در جمع فرماندهان جنگ و در سخنرانی‌های عمومی تأکید می‌کردند که به دشمن امان ندهید و هر چه سریع برای حمله مهیا شوید.

بنابراین تلاش برای تغییر موضع از پدافندی و آفندی امر مهمی است که این مهم در حوزه‌های فرهنگی هم خیلی قوی تر وجود دارد و بخشی بسیار جدی است که رهبری معظم انقلاب اسلامی نیز بر آن تأکید دارند و بارها و با بیان‌های مختلف این موضوع را مطرح می‌کنند؛ اما متأسفانه هم نوع نگاه و دیدگاهی که متولیان دارند و هم ضرورت‌های صحنه خیلی اوقات نمی‌گذارد که ما به سمت موضع آفندی حرکت کنیم؛ ضرورت‌های صحنه می‌تواند مسائلی مانند کمبود در منابع، ابزار و تا اندازه‌ای دانش باشد اما من فکر می‌کنم نکته اول مهم‌تر است و آن ضرورت شکل‌گیری و وجود آفاندر در حوزه سیاستگذاران، برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران برای این مهم است؛ یعنی اینکه متولیان فرهنگی و رسانه‌ای امروز نگاه آفندی را قبول داشته و برای آن طراحی داشته باشند. این نوع نگاه از خود رویکرد راهبردی و آفندی مهم‌تر است.

جهت دوم در بحث مشکلات رسانه‌ها در جریان مقاومت مسائل صحنه واقع است. یعنی ما غیر از حوزه نظری و راهبردی در حوزه عمل و واقع نیز زمانی که بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که هر چند دستاوردهای خوبی داشته‌ایم اما تا نقطه مطلوب خیلی فاصله داریم. در یک تاریخ حدود ۳۵ ساله با کم و زیادش از جریان رسانه‌ای مقاومت توسط جمهوری اسلامی ایران در منطقه می‌گذرد. این جریان با رسانه‌های مکتوب و بعد رادیو شروع و بعد از آن به صورت شبکه‌های تلویزیونی و بعد ماهواره‌ای در منطقه توسعه یافت. در این خصوص به صورت شاخص و عمده می‌شود که جریان حزب الله لبنان اشاره کرد که با شبکه‌های رادیویی مانند صوت المستضعفین در اوایل دهه ۶۰ شروع به کار کرد و در دوره‌ای به تلویزیون المنار رسید. بخشی از این پیشرفت‌ها مربوط به حمایت‌های عمدتاً معنوی نه مالی ایران در منطقه می‌شود که شروعش با نمایندگی آقای سید عیسی طباطبائی نماینده امام در لبنان بود.

دیدگاه‌ها اول بار توسط امام خمینی علیه السلام و بعد از ایشان مقام معظم رهبری و هم چنین کسانی مانند سید حسن نصرالله در لبنان و سایر رهبران جریان‌های مقاومت در نقاط مختلف دنیا مطرح شده و می‌شوند. به عبارتی تمامی دیدگاه‌های این رهبران باید به عنوان یک نگاه کلان در سیاستگذاری‌های و طراحی‌های راهبردی مد نظر قرار گیرد. بنده فکر می‌کنم که این بُعد، بُعد مهمی است که شاید در صحنه‌های عمل و گرفتاری‌های روزمره مورد غفلت قرار گرفته است. همان‌طور که دولت‌های خودمان که هر چهار سال یک بار یا به تعبیری هر هشت سال یک بار عوض می‌شوند؛ می‌بینیم که سیاست‌های رسانه‌ای جریان مقاومت در آن‌ها دست خوش تغییر می‌شود. دلیل این موضوع این نیست که دولت مردان ما به جریان مقاومت معتقد نیستند؛ نه؛ بلکه این است که به دلیل مشکلات اجرایی که با آن دست و پنجه نرم می‌کنند از توجه به نگاه راهبردی و استراتژیک تا اندازه‌ای غافل می‌شوند. یعنی گرفتاری‌های روزمره نظام، کشور، مردم، منطقه، دنیا و غیره همگی ما را به نوعی روزمرگی می‌رساند. به همین ترتیب ما در حوزه فرهنگی و رسانه‌ای در سطح بین‌الملل هم دچار همین بلیه هستیم. یعنی امروز جریان‌های متولی امور فرهنگی و رسانه‌ای در سطح بین‌الملل به خصوص با نگاه‌های حمایت از جریان مقاومت در کشور ما نیز دچار همین مشکل هستند که از توجه به دیدگاه‌های کلان رهبران مقاومت در برخی موارد باز مانده‌اند.

توجه به این مساله از این نظر اهمیت زیادی دارد که اگر ما در کنار توجه به حل مسائل روزمره طراحی‌های مناسبی را بر اساس راهبردهای رهبران مقاومت داشته باشیم به مرور می‌توانیم در موضع آفندی فراد بگیریم. در حالی که هم‌اکنون مدیریت جریان‌های رسانه‌ای مقاومت تا اندازه‌ای زیادی معکوس است. یعنی اینکه به دلیل اینکه توجه کمتری به طراحی‌های کلان و نگاه‌های راهبردی داشته‌ایم خیلی از اوقات و یا در اکثر موارد ما ناچاریم در زمین دشمن بازی کنیم. در این حالت دشمن طراحی می‌کند و ما باید پاسخگو باشیم. این روند در کلان قضیه ما را به موضع پدافندی می‌رساند. البته باید توجه داشت که موضع پدافندی در حد ضرورت خوب است اما اگر به عنوان یک استراتژی غالب باشد بدون شک جریان رسانه‌ای مقاومت را در بلندمدت زمین‌گیر می‌کند.

بنابراین هم‌اکنون یک تغییر موضع راهبردی از حالت پدافندی به حالت آفندی ضرورت اول جریان رسانه‌ای مقاومت است که آن هم از طریق توجه به نگاه‌های کلان رهبران مقاومت اتفاق خواهد افتاد. این مساله در جریان دفاع مقدس هشت ساله ایران علیه بعث عراقی هم صادق بود و تجربه شد. یعنی در ابتدای جنگ و سال‌های ۵۹ و اوایل ۶۰ و قبل از عملیات‌های ثامن‌الائمه و طریق القدس توجه به راهبردهای حضرت امام در جنگ امکان نداشت؛ به عبارتی به دلیل مشکلات داخلی و خیانت بنی‌صدر اساساً امکان طرح دیدگاه‌های امام و عمل به آن در موضوع جنگ وجود نداشت که این موضوع باعث شده بود که ایران به طور جدی در موضع پدافندی گرفتار شود و نتواند دشمن را پس بزند؛ اما به مرور و با حل مشکلات داخلی و جریان پیدا کردن دیدگاه‌های راهبردی امام به جنگ و تصمیمات مرتبط با آن، ایران کاملاً ظرف دو سال در موضع آفندی قرار گرفت و دست بالاتر در جنگ علیه عراق شد.

در شکل‌گیری و ادامه روند توسعه جریان‌های رسانه‌ای مقاومت در صحنه‌ی عمل مشکلاتی وجود دارد که مهمترین آن‌ها مسائل زیراست:

۱. یکی از مشکلات حوزه عمل و صحنه واقع همین موضوع است که بدانیم علی‌رغم کمک‌های مادی ایران به جریان مقاومت که بر هیچ کس پوشیده نیست و رهبران مقاومت علناً آن را بیان کرده‌اند؛ اما این کمک‌ها و حمایت‌های معنوی است که تاثیرگذار و اثربخش است؛ نه کمک‌های مالی. بنده به دلیل نوع کارم در منطقه کاملاً این موضوع را حس کرده‌ام که حمایت معنوی صدها برابر از حمایت‌های مادی کارآمدی دارد. البته نکته مهم در این حمایت‌ها این است که این حمایت‌ها باید کاملاً آشکار، منظم و سیستماتیک و یکپارچه باشد؛ یعنی برادران غیر ایرانی ما در جبهه مقاومت احساس نکنند که بخشی از نظام جمهوری اسلامی ایران از آن‌ها حمایت می‌کند و بخشی دیگر نه!

۲. یکی دیگر از نکات مهم برای افزایش کارآمدی رسانه‌های مقاومت در صحنه واقع پرهیز از دولتی شدن رسانه‌ها است. برای مثال هم‌اکنون در عراق با یک جریان قوی رسانه‌ای مواجه هستیم که شاید نزدیک به ۱۰۰ رسانه در قالب‌های رادیو، تلویزیون و موسسه فرهنگی را می‌توانیم برشمریم. این رسانه‌ها رسمی منتها بیشترشان در بخش غیردولتی فعال بوده و به صورت مردمی اداره می‌شوند. به غیر از عراق در لبنان نیز وضع همین‌گونه است. بنابراین تکیه بر ظرفیت‌های مردمی در رسانه‌های جریان مقاومت بسیار مهم است. اگر چنین اتفاقی افتاد و مجموعه‌های رسانه‌ای و فرهنگی با حمایت‌های مردمی و با تکیه بر ظرفیت‌های مردمی شکل گرفت دیگر نباید نگران بود؛ چراکه ظرفیت مردمی ظرفیتی تمام ناشدنی است و جریان رسانه‌ای مردمی به صورت خودکار و طبیعی حرکتش را ادامه می‌دهد. برای مثال در افغانستان نیز مانند عراق بعد از سقوط طالبان چنین فضایی حاکم شده است. به عبارتی با سقوط طالبان در افغانستان فضا برای فعالیت‌های رسانه‌ای مردمی باز شد به طوری که امروز در این کشور جریان رسانه‌ای مقاومت راهم در اهل سنت و هم شیعه می‌بینیم که ریشه در مردم؛ همان‌طور که در عراق نیز هم شیعه و هم سنی هر دو در جریان کلی مقاومت فعالیت

می‌کنند. در فلسطین نیز همین واقعیت جریان دارد. فلسطین به عنوان نوک پیکان جریان مقاومت و به عنوان جریان‌های سنی به شدت رسانه‌هایی فعال دارند که البته بیشتر پخش شان از کشورهای هم‌جوار مانند سوریه، لبنان و یا عراق و ترکیه صورت می‌گیرد. در کشورهای حوزه خلیج فارس و بیشتر شامل بحرین و یمن نیز جریان‌های رسانه‌ای مقاومت بسیار فعال هستند. من فکر می‌کنم جریان استخبار که الان در منطقه خلیج نمایندگی‌اش با عربستان است

ضرورت‌های صحنه می‌تواند مسائلی مانند کمبود در منابع، ابزار و تا اندازه‌ای دانش باشد اما من فکر می‌کنم نکته اول مهم‌تر است و آن ضرورت شکل‌گیری و وجود اقناع در حوزه سیاستگذاران، برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران برای این مهم است؛ یعنی اینکه متولیان فرهنگی و رسانه‌ای امروز نگاه آفندی را قبول داشته و برای آن طراحی داشته باشند. این نوع نگاه از خود رویکرد راهبردی و آفندی مهم‌تر است.

اگر بتواند کاری بکند اولین اقدامش خفه کردن رسانه‌های فعال یمن است که الحمدلله تا به حال نتوانسته‌اند کاری بکنند.

۳. نکته دیگر مشکلات صحنه‌ی واقع، غفلت از ظرفیت‌های بالقوه و عملیاتی نشدن این ظرفیت‌ها برای رسانه‌های مقاومت است. بنده با تخمینی که با استفاده از تجربه‌ی خودم می‌زنم تصور می‌کنم حدود ۷۰٪ ظرفیت رسانه‌های مقاومت هنوز عملی نشده است. در نقاط مختلف دنیا مسلمانانی هستند که شیعه یا سنی جریان مقاومت را دوست دارند و تلاش می‌کنند رسانه‌ای برای خود دست و پا کنند. بالفعل کردن این ظرفیت نیازمند همان نگاه راهبردی است که در ابتدای سخن از آن بحث کردیم. اگر آن نگاه نباشد به هیچ عنوان نمی‌توان نقایص طراحی‌های امروز رسانه‌های جریان‌های مقاومت را تشخیص داد و برای توسعه آن برنامه‌ریزی مناسبی کرد. به عبارتی دیگر به این دلیل که هر کدام از فعالان رسانه‌ای

جریان مقاومت در حوزه‌های مختلف فعالیت کرده و امکانات موجود را مصرف می‌کنند احساس می‌کنند که این جریان اشباع شده است؛ اما زمانی که با یک نگاه کلان و راهبردی به جریان مقاومت نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که خیلی از زمینه‌ها هستند که ما حتی به آن ورود نکرده‌ایم.

۴. از موارد دیگری که جریان رسانه‌ای مقاومت را در صحنه‌ی عمل رنج می‌دهد وجود نداشتن شبکه‌ی رسانه‌ای به هم پیوسته و هدفمند است. به عبارتی زمینه‌های بکر و دست‌نخورده‌ای وجود دارد که هر کدام می‌تواند حلقه‌ای از زنجیره‌های رسانه‌ای باشند که وجود هر کدامشان باعث افزایش تصاعدی اثربخشی رسانه‌های مقاومت شود. برای مثال وجود خبرگزاری در این زنجیره یکی از حلقه‌های مهم و پشتیبانی‌کننده است که اگر وجود نداشته باشد تمامی محتوای خبری ما وابسته به غرب می‌شود و عملاً اتفاقی که می‌افتد این است که جریان رسانه‌ای مقاومت تا اندازه‌ی زیادی غربی می‌شود. اینجاست که چالش درست می‌شود که هر کدام از شبکه‌های رسانه‌ای برای پالایش، گزینش و طراحی اخبار متناسب با شرایط و اهداف خودشان باید هزینه‌های زیادی را پرداخت نمایند. در نهایت هم شاهد خواهیم بود که در این فرآیند با همه این هزینه‌ها بخشی از آن درست رقم می‌خورد و برخی از موارد اشتباه دارد. در این مدل اساساً خیلی از مسائل به ما نمی‌رسد که در مورد آن بحث کنیم. در واقع ما در حال حاضر با تمام امکانات رسانه‌ای خودمان چگونه بیان کردن را درست داریم اما اینکه چه چیزی را بیان کنیم از طریق فیلترینگ اولیه شبکه‌های رسانه‌ای غربی تعیین می‌شود. برای مثال ما دو خبرگزاری تصویری مهم در دنیا داریم که این دو خبرگزاری بیش از ۹۰٪ تصاویر جهان را مخابره می‌کنند؛ یعنی رویترز و ای-پی-تی-ام که یکی انگلیسی و دیگری آمریکایی است. در این شرایط می‌توان گفت به دست گرفتن جریان خبرگزاری تصویری در دنیا از هر چیز دیگری مانند نان، موشک و هسته‌ای واجب‌تر است که امروزه دست دو خبرگزاری است و اجازه هم نمی‌دهند سومی وارد عرصه شود. خوب در این شرایط نیاز جدی هست که این انحصار شکسته شود و جریان حق نیز بتواند یک خبرگزاری جدی در عرصه بین‌الملل داشته

باشد.

در ادامه بحث از جناب آقای دکتر رضی خواستیم به صورت مصداقی نمونه‌ای از اثرگذاری‌های قابل توجه رسانه‌های جریان مقاومت را بیان کنند. ایشان در پاسخ توضیح می‌دهند که:

ما در جریان حمله داعش به سوریه و عراق دو صحنه نبرد داشتیم و داریم؛ ۱. صحنه نبرد سخت و ۲. صحنه نبرد نرم. در صحنه نبرد سخت که همان درگیری نظامی و اشغال و تصرف زمین است؛ داعش موفق شد با کمک اطلاعاتی و خیانت عناصر نظامی و نفوذ بعثی‌ها به راحتی قسمت‌های قابل توجهی از خاک عراق از استان الانبار گرفته تا مناطقی از شمال بغداد و بخشی از منطقه کردستان عراق را در ابتدای امر اشغال کند. این صحنه، صحنه واقعی روی زمین بود که اتفاق افتاد. در این شرایط تقریباً هیچ مقاومت جدی در مقابل و پیش‌روی داعش صورت نگرفت. پس از آن جریان مقاومت روی زمین خطوط پدافندی را ایجاد کرد که مثلاً خط پدافندی سامرا در حدود ۷۰ نفر نیرو داشت که بیشتر در قالب جریان‌های مردمی بود که البته بعد از آن دولت

من فکر می‌کنم جریان استکبار که الان در منطقه خلیج فارس نمایندگیش با عربستان است اگر بتواند کاری بکند اولین اقدامش خفه کردن رسانه‌های فعال یمن است که الحمدلله تا به حال نتوانسته اند کاری بکنند.

هم به کمک آمد. اما نکته قابل توجه این بود که دولت عراق خودش به یک نگرانی رسیده بود و آن اینکه دیگر نمی‌شود مقاومت کرد و تصمیم داشت خط پدافندی را زیر بغداد و در شمال عتبات طرح‌ریزی کند. یعنی جریان سیاسی حاکم به جایی رسیده بود که سقوطش را حتمی می‌دید و می‌خواست رها کند. جالب این است که این طرز تفکر و استنباط تا اندازه‌ی قابل توجهی متکی بر داده‌های میدانی و صحنه نبرد نبود بلکه جریانی در نبرد نرم در حال حمایت از جنگ سخت علیه دولت بود

و آن هم از طریق رسانه‌ها. بله رسانه‌ها در این شرایط به قدری قوی عمل می‌کردند که ذهنیت تصمیم‌گیران دولتی را از واقعیات میدانی تا اندازه‌ای تحت تاثیر قرار داده بودند. این تاثیر بر افکار عمومی تاثیر بیشتر و شدیدتری را داشت. سردمدار این جریان رسانه‌ای شبکه العربیه و رسانه‌هایی دیگر مانند CNN، فاکس نیوز، بی بی سی و حتی تا اندازه‌ای شبکه‌ی الجزیره بودند. تصویری که العربیه ظرف مدت چهار روز ارائه می‌کرد این بود که شهرک‌ها و مناطق کوچک در شمال بغداد و نزدیک به آن یکی پس از دیگری در حال سقوط هستند. از طرفی دیگر در کنار این جریان رسمی ماهواره‌ای یک جریان رسانه‌ای غیررسمی توسط خود داعش در شبکه‌های اجتماعی مجازی فعالیت می‌کرد و دو خط رسانه‌ای عمده را در پیش گرفته بود؛ یکی انعکاس پیش‌روی‌های روی زمین توسط داعش و دیگری ارائه‌ی تصویری بسیار و به شدت خشن از داعش. نتیجه این انعکاس، ایجاد رعب و وحشت در دل مردم بود به نحوی که حتی اگر کسی بشنود که داعش پشت دروازه‌های شهری و منطقه‌ای رسیده است مردم فرار را برقرار ترجیح دهند و اصلاً فکر مقاومت نکنند. این عمده خط رسانه‌ای بود که این‌ها شروع کردند. به این ترتیب رسانه‌های رسمی بین‌المللی استکبار در کنار خط رسانه‌ای داعش از طریق فضای مجازی تقریباً کار را برای سقوط کامل عراق تمام شده نشان می‌دادند. در این شرایط و اوضاع رسانه‌های جریان مقاومت البته هرچند با کمی تاخیر با تقسیم وظایف مناسب شروع به کار کردند. عمده خط رسانه‌ای جریان مقاومت هم به این ترتیب بود که هر جا رسانه‌های دشمن

به فریب اعلام می‌کرد که اشغال شده و یا امنیت ندارد سریع خبرنگاران جریان مقاومت در آنجا حاضر شده و با تهیه یک گزارش، شرایط آرام منطقه را

گزارش می‌کردند. این سبک از کار به شدت توطئه‌های رسانه‌ای دشمن و خط فریب افکار عمومی آن‌ها را برملا کرد تا جایی که آن‌ها احساس کردند اعتبارشان زیر سوال رفته است. از همین جهت ظرف مدت سه الی چهار روز شبکه‌ای مانند العربیه مجبور شد خطش را عوض کند. یعنی جریانی که بسیار پرتوان داشت صحنه نبرد نرم را به نفع خودش پیش می‌برد در عرض سه روز به یک تصمیم کلان رسیدند و برای حفظ اعتبار خودشان خط رسانه‌ای خود را عوض کردند. از اینجا به بعد جریان رسانه‌ای مقاومت، کاملاً در حوزه عملیات روانی مسلط شد و به یکباره قوت قلبی را برای مبارزان و جریان مقاومت در صحنه عمل ایجاد کرد.

همین سنخ از تجربه‌های موفق رسانه‌ای برای جریان مقاومت پیش‌تر در جبهه لبنان و توسط شبکه المنار در برابر همه توان رسانه‌ای اسرائیل و هم چنین در جمهوری اسلامی ایران در دو شبکه خبری العالم و پرس‌تی‌وی وجود دارد. مثلاً شبکه العالم و المنار و نیز رسانه‌های کوچک مقاومت در منطقه لبنان و فلسطین، زمان حمله ۳۳ روزه اسرائیل به لبنان یا همان جنگ تموز،



آمریکا را ناجی خود در برابر صدام می دانستند؛ امروز به این جمع بندی رسیده اند که هم آمریکا اشغال گراست و هم صدام ظالم و مستبد بود و هر دو آن-ها باید کنار بروند. این موضعی بود که از همان اول شبکه العالم داشت. شبکه ی پرس تی وی نیز که در یک فضای بین المللی حمایت از جریان مقاومت را پیگیری می کند در اندازه ی خودش موفق بوده است. این ها همه مثال هایی از تاثیرگذاری رسانه های جریان مقاومت هستند که جا دارد برای این کارها مستندهایی تهیه شود و تجارب مدیران در بازه های زمانی مختلف گردآوری و ثبت و به صورت مدون ارائه شود. در ادامه ی گفت و گو از ایشان خواستیم که جبهه آفندی رسانه های جریان مقاومت را توضیح بیشتری دهند و بفرمایند که از طریق چه راهبردی می توانیم موضعی آفندی در خط رسانه های مقاومت را شاهد باشیم؟

من فکر می کنم برای تامین رویکرد آفندی یک بخش اصلی پرداختن به حوزه سبک زندگی است. این چیزی است که دشمن نیز در خط رسانه ای خودش آن را پیگیری می کند. به عبارتی وقتی که دشمن نتوانست از طریق حوزه های سیاسی و امنیتی جریان مقاومت را متوقف کند به استهاله از درون روی آورده است؛ یعنی همان

الجزیره (الجزیره ی امروز نه، الجزیره ی آن زمان که سطحی قابل توجهی از انقلابی گری داشت) شروع به کار جدی کردند و اولین تصاویری که العالم پخش کرد شلیک موشک های آمریکایی به بغداد و در همان صبح زود حمله بود که به

برای مثال وجود خبرگزاری در این زنجیره یکی از حلقه های مهم و پشتیبانی کننده است که اگر وجود نداشته باشد تمامی محتوای خبری ما وابسته به غرب می شود و عملاً اتفاقی که می افتد این است که جریان رسانه ای مقاومت تا اندازه ی زیادی غربی می شود.

صورت زنده پخش شد. به این ترتیب الجزیره و العالم نگذاشتند که انحصار رسانه ای مانند زمان مانور آمریکا در کویت در دست استکبار باشد؛ و حتی شبکه ای مانند العالم که به لحاظ امکانات و ادعا قابل مقایسه با CNN و فاکس نیوز نیست، عملاً نتوانست در داخل عراق به گونه نتیجه دهد که جریانی که مخالف این بودند که ما به آمریکایی ها بگوئیم اشغال گر؛ چراکه

به گونه ای کار کردند که خود اسرائیلی ها اعتراف به این مطلب داشتند که آن ها روی زمین جنگ را نباختند بلکه در فضای رسانه ای نتیجه جنگ را واگذار کردند. این جریان به حدی قوی عمل کرد که حتی مردم اسرائیل بیش از آنکه نگاهشان به رسانه های خودشان باشد به رسانه های مقاومت توجه می کردند و اخبار را از طریق آن ها پی می گرفتند. در حالی که در نقطه ی مقابل در جریان حمله آمریکا به کویت برای خروج نیروهای صدام نیز شاهد این بودیم که همه رسانه ها به جز رسانه های CNN و فاکس نیوز توسط آمریکا از منطقه بیرون شدند و تمام تصاویری که از جنگ اول خلیج فارس الان وجود دارد مربوط به این دو رسانه است. اصل قضیه هم به این دلیل بود که آمریکا نشان دهد که با یک عملیات نظامی حساب شده و پیچیده و پرتوان توانسته است صدام را از کویت اخراج کند و به این ترتیب هبیتی برای خود در اذهان عمومی ایجاد نماید؛ اما واقعیت این است که تمام تحرک نظامی آمریکا در منطقه در آن زمان در حد یک مانور بود و اساساً صدام مقاومتی در برابر آمریکا نشان نداد.

مثالی دیگر از تاثیر رسانه های جریان مقاومت را می توان در زمان سقوط صدام و حمله آمریکا به عراق ذکر کرد. آن زمان شبکه العالم و شبکه

ترویج و پیاده سازی سبک زندگی فاسد و غربی. از این طریق دشمن می خواهد کاری بکند که یک نسل اساساً طوری فکر کند و زندگی کند که او می خواهد. به نظر ما اگر بخواهیم با نگاهی آفندی پیش برویم باید همین سبک زندگی را در خط رسانه ای خود تقویت کنیم. در این حوزه ما نمی توانیم منتظر باشیم ببینیم دشمن در کجا آسیب ایجاد می کند و بعد ما برویم رفع آسیب کنیم. اساساً این غیر ممکن است که وقتی آسیبی در حوزه افکار، اندیشه ها، اعتقادات، رفتار و سبک زندگی به معنای کلان ایجاد شد ما برای درست کردن اقدامی کنیم. بنابراین باید سبک زندگی را به عنوان یک رویکرد آفندی در رسانه ها جدی بگیریم. رویکرد آفندی دیگر ایجاد امیدواری و انعکاس

و برخی می گویند که آقا اصلاً شما چرا می روید در فضای بین الملل فعالیت می کنید؟! بنابراین انعکاس و مخابره موفقیت ها و ایجاد امیدواری در داخل مهم است. این کار باید به گونه ای

اگر ما بخواهیم سرمایه گذاری انجام دهیم باید روی دو دسته رسانه سرمایه گذاری کنیم؛ یکی رسانه های فراگیر به معنای صوتی و تصویری که عمدتاً رادیو و تلویزیون است و دیگری فضای مجازی. ویژگی مثبت رسانه های فراگیر معتبر بودن و باورپذیری بیشتر آن است و از طرفی ویژگی مثبت فضای مجازی سرعت زیاد نشر خبر و نفوذ بسیار بالای آن در عین سادگی تولید خبر و هزینه های پایین برای تولید کننده و دریافت کننده پیام است.

باشد که مردم پی به این واقعیت ببرند که از جریان مقاومت جدا نیستند و امنیت و رفاه آن ها به شدت به پیروزی جریان مقاومت گره خورده است. اگر چنین چیزی جا افتاد راه برای موفقیت های بعدی بواسطه حمایت مردمی و افکار عمومی برای مقاومت باز می شود. سوال پایانی گنگ و گوی ما مربوط به اهمیت انواع رسانه های موجود در جریان مقاومت است؟ ایشان در پاسخ توضیح می دهند که:

با توجه به هم گرایی رسانه ها و از بین رفتن مرز میان رسانه ها به نظر می رسد که راه اندازی رسانه های مکتوب و چاپی خصوصاً برای جریان مقاومت توجیح منطقی ندارد چراکه پهنه ی فعالیت جریان مقاومت بسیار گسترده است و دسترسی همه ی افراد از طریق رسانه ی چاپی بسیار سخت است. بله نسخه های الکترونیک رسانه های چاپی امروز کاربردش بیشتر است. من فکر می کنم اگر ما بخواهیم سرمایه گذاری انجام دهیم باید روی دو دسته رسانه سرمایه گذاری کنیم؛ یکی رسانه های فراگیر به معنای صوتی و تصویری که عمدتاً رادیو و تلویزیون است و دیگری فضای مجازی. ویژگی

مثبت رسانه های فراگیر معتبر بودن و باورپذیری بیشتر آن است و از طرفی ویژگی مثبت فضای مجازی سرعت زیاد نشر خبر و نفوذ بسیار بالای آن در عین سادگی تولید خبر و هزینه های پایین برای تولید کننده و دریافت کننده پیام است. یعنی اگر برای یک خبر تلویزیونی مخاطب باید یک تلویزیون تهیه کند برای یک خبر مجازی داشتن موبایل و اتصال به شبکه که به مراتب کم هزینه تر است و مقید به مکان خاصی نیست آسان تر است. به همین ترتیب در فضای مجازی تولید کننده ی پیام نیز در مقایسه با رسانه های فراگیر هزینه های کمتری را پرداخت می کند. به هر صورت نقاط قوت هر یک از این رسانه ها نقاط ضعف رسانه ی دیگری است. یعنی فضای مجازی اعتبار کمتری دارد و محملی برای شایعات و اخبار کذب است و در مقابل اداره رسانه های فراگیر هزینه های بالایی دارد، سرعت انتقال پیامش کم تر است و دسترسی به آن همیشگی و برای همه آسان نیست.

بنابراین اگر جریان مقاومت بخواهد در خط رسانه ای خود موفق عمل کند، بنده ترکیبی از این دو رسانه را پیشنهاد می کنم یعنی ترکیبی از رسانه های فراگیر ماهواره ای، منطقه ای و محلی به همراه رسانه های فضای مجازی. این شبکه اگر منسجم و منظم باشد و از یکدیگر حمایت کنند می توانند یک جریان قوی رسانه ای ایجاد کنند. البته این جریان رسانه های مکتوب را هم در دل خودش دارد چراکه بخش های زیادی از رسانه های مجازی محتوای مکتوب دارد. البته سبک های خبرنویسی و تولید محتوا تا اندازه ای در آن متفاوت است. مثلاً متن های خیلی بلند دیگر کاربرد ندارد یا سرعت بسیار مهم است. به هر صورت امروز ترکیب رسانه های فراگیر و مجازی ترکیب مناسبی است اما نباید از آینده رسانه های مجازی غفلت کرد چراکه مشکل اعتبار که گفتم احتمالاً در آینده از طریق برندهای خبری در فضای مجازی حل خواهد شد.

در کنار این جریان رسمی ماهواره ای یک جریان رسانه ای غیر رسمی توسط خود داعش در شبکه های اجتماعی مجازی فعالیت می کرد و دو خط رسانه ای عمده را در پیش گرفته بود؛ یکی انعکاس پیش روی های روی زمین توسط داعش و دیگری ارائه ی تصویری به شدت خشن از داعش

موفقیت ها از جریان های مقاومت است؛ که ضامن بقای خودشان می شود. ما در برخی موارد موفقیت هایمان از جبهه های مختلف مقاومت در داخل کشورمان اصلاً و یا کم منعکس می شود. باید دقت کنیم که در شرایطی ممکن است انعکاس موفقیت ها در داخل کشور باعث حس امیدواری و غرور ملی شود و مردم از کاری که انجام می شود حمایت کنند. اگر این طور نباشد مسئولان احساس می کنند که خوب ما داریم در حوزه ی مقاومت هزینه می کنیم، از طرفی در داخل کشور هم مشکل داریم و نتیجه این می شود که مایوس می شوند

بفرمایید چای ...

دیر زمانی است که سوالی اساسی ذهن بشر را به خود مشغول کرده است و شدت توجه به این سوال از زمان گرم شدن بازار تکنولوژی و سیطره روزافزون آن بر زندگی بشر بیشتر می شود و آن اینکه آیا برآستی این تکنولوژی است که مسیر زندگی بشر، هویت انسان و شکست ها و موفقیت هایش را رقم می زند؟ و آیا این فناوری است که عامل اصلی تغییر روندهای اساسی و تاریخی بشر است؟ آیا این فناوری نبود که بشر را از عصر فتودال به مدرنیته و از آن به عصر پست مردن منتقل کرد؟

بگذارید پاسخ به این سوال را در یک واقعیت در این هستی جستجو کنیم و آن دفاع مقدس ایران. در این نبرد یک طرف ملت ایران با آشفته بازاری از امکانات (که اگر بگوئیم امکانات)، و طرف دیگر رژیم بعث عراق با تفنگی سر بر از تجهیزات نظامی. به حکم عقل حسابگر و بدون تردید ایران بازنده ای این میدان است و باید اسیر فناوری برتر عراق شود آن هم یک هفته ای؛ و اگر بگوئیم این حرف شعاری تو خالی از سوی دشمن بود؛ اما انصافاً تصرف استان خوزستان در یک هفته حتمی بود. اما دشمن ۳۴ روز تنها پشت دروازه های خرمشهر زمین گیر شد. چگونه می توان این موفقیت را تحلیل کرد؟ عوامل آن متعدّدند اما بی تردید یکی از مهم ترین نکات برای تحلیل درست این واقعه دور ریختن این وهم و خیال نادرست است که تکنولوژی یعنی اول عامل تعیین کننده. خیر؛ روند جنگ را هیچ گاه تکنولوژی تغییر نداد. روند جنگ را اراده ها تغییر داد. از دیروز عاشورای حسین علیه السلام تا امروز بیداری اسلامی و تا همیشگی نبرد حق و باطل؛ نبرد؛ نبرد اراده هاست.

این نبرد هم آسان است و هم دشوار. آسان است اگر تسلیم اراده حق شوی و آنگاه تو نیز تجلی این اراده گردی؛ دشوار است اگر در پناه تکنولوژی سنگرگیری و اراده ات را به آن بسپری. ابزار خوب است آن زمان که در تسخیر انسان و اراده او باشد که اگر این نباشد اضمحلال حتمی است. بیائید پای سخن شهید آوینی عزیز بنشینیم که بهتر از هر کس توصیفش به دل می نشیند:

« دشمن در پناه آهن است و پنداشته است که راه ما با آتش بسته می شود



و ترس مرگ ما را از راه باز می دارد؛ غافل که ما پیروان ابراهیم هستیم و آتش بر ما گلستان می گردد. در زیر آن آتش بسیار سنگین مجاهدان راه خدا با یاری او و جلوداری حجّتش امام زمان علیه السلام پیش می روند. دشمن در پناه آهن و آتش است غافل که ما در پناه حیدر و حسینیم. آهن در کف ما موم است و باذن الله آتش بر ما گلستان می شود ... دنیا علی الظاهر در کف شیاطین است. آن ها به سرچشمه قدرت های مادی جهان دست یافته اند و در سایه وحشت بار تکنولوژی، حاکمیت ستم باز خود را بر جهان گسترده اند. اما عصر جاهلیت کنونی هم به تمامیت رسیده است و جهان آینده، جهان اسلام است؛ اگر چه کفار و مشرکین خوش نداشته باشند. آن ها می کوشند که با همه آن چه در اختیار دارند ما را به بن بست بکشانند، اما نمی دانند که تقوا مفتاح الفرج است و پیروزی ما از ظُرُقی لا یُحتسب می رسد، از راه هایی که خداوند جز بر متقین نمی گشاید.»

آری دفاع ما نه اینکه بی هیچ ابزاری بود؛ اما ما دلخوش به ابزار نبودیم و همان ابزار کم، خلّاقانه و تحت سلطه ای اراده ای مجاهدان حق کار خود را به خوبی انجام می داد و طعم شیرین پیروزی هایی عظیم را به کام ملت مسلمان می ریخت و می ریزد. ابزارها و استفاده ما از آن ها ساده بود اما مخلصانه و دلچسب، مثل خوردن چای در ظرف مربّا! بفرمائید شما هم میل کنید! پیروزی گوازی وجودتان ...



از آغاز نهضت انقلاب اسلامی در ایران، در سایه رهبری امام خمینی قدس سره، هرگز این انقلاب محدود به مرزهای ملی و سرزمینی ایران نبوده است. اما بی‌گمان هیچ زمانی مانند امروز شاهد تسری این نهضت به بیرون از مرزهای رسمی کشور نیز نبوده‌ایم. حضور موثر توان نظامی و انقلابی کشور ما در کشورهای مختلف منطقه و حتی فراتر از منطقه، غیرقابل انکار است. رهبر معظم انقلاب نیز بارها تأکید نموده‌اند که ما از هر کشور یا جنبشی که علیه رژیم صهیونیستی قدم بردارد رسماً حمایت می‌کنیم و این حمایت را اگرچه از منظر بین‌المللی ذیل عنوان ناصحیح حمایت از تروریسم گنجانده شود، به هیچ وجه انکار نمی‌کنیم.

اما در فلسفه‌ی این حضور برون‌مرزی، چه حضور معنوی، چه حضور لوجستیکی، و چه حضور مستشاری و نظامی، اهداف پیدای نهانی وجود دارد که هم توسط دوست و هم دشمن مورد گمانه‌زنی و ارزیابی قرار می‌گیرد. صدالبته هیچ اقدامی منحصر در یک هدف خاص نیست و می‌توان اهداف مختلفی برای این حضور متصور بود. اما تقلیل فلسفه‌ی حضور برون‌مرزی قدرت ایران، به هر یک از این اهداف یا گروهی از آنها می‌تواند تبعاتی چه برای نظام اسلامی و چه برای هم‌پیمانانش داشته باشد. لذا در این مقال خواهیم کوشید برخی از فواید حضور نظامی و غیرنظامی قدرت ایران در خارج از مرزهای سرزمینی‌ش را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده و صحت و سقم ادعاهای مختلف در این رابطه را بررسی کنیم.

وفای برپیمان؛ قدردانی از هم‌پیمان:

در پاسخ به این پرسش که چرا ایران از نظام بشار اسد حمایت می‌کند، بسیاری به حمایت متقابل خانواده اسد از ایران مراجعه می‌کنند. زمانی که نظام نوپای ایران درگیر نبرد با ارتش بعث عراق شد، و در زمانی که دولت ایران به ریاست بنی‌صدر از دادن مهمات و اسلحه به سپاه امتناع می‌کرد، این حافظ اسد بود که با هواپیماهای حامل اسلحه و مهمات به کمک نظام نوپای ایران آمد. بدون تردید این آخرین حمایت اسد از ایران نبود. حافظ اسد بارها و بارها در جهت منافع ایران به عنوان یک هم‌پیمان منطقه‌ای قدم برداشت.

بسیاری دلیل این هم‌پیمانی را علوی مسلک بودن خانواده اسد قلمداد نموده‌اند. اما فی‌الواقع

چنین نیست. حکومت در سوریه به کل لائیک و ضد دین بوده و هست. خانواده اسد اگرچه از قبایل علوی هستند اما مطلقاً تعلق به یک نظام دینی ندارند. نظام حاکم بر سوریه از جنس جنبش‌های خلقی دوران جنگ سرد است و در کنار حکومت صدام و حکومت قذافی در لیبی، در زمره حکومت‌های خلقی عربی قرار می‌گیرد. مبانی ماتریالیستی حاکم بر تفکر مارکسیستی این نظام‌ها اصولاً ضد دین است و تظاهر به دین‌مداری در آنها صرفاً برای حفظ کردن حمایت مردمی است. از سوی دیگر، نظام بعث عراق، نزدیک‌ترین تفکر را به نظام بعث سوریه داشته است و می‌توانست بسیار بیش از ایران شایسته‌ی همراهی و هم‌پیمانی با سوریه باشد. همچنین با توجه به این که دولت

بنی‌صدر حامی سازمان منافقین خلق در ایران (جنبش خلقی

مشابه بعث در ایران) بود، از منظر گرایش‌های دینی و ایدئولوژیک، قاعدتاً سوریه باید حامی منافقین در ایران می‌بود و نه مخالف ایشان. از طرف دیگر، سوریه تنها کشوری از میان اعراب نبوده است که به ایران اسلحه فروخته است. ایران در زمان اوج‌گیری جنگ موشکی با عراق، تنها از طریق لیبی بود که توانست به موشک‌های اسکاد دست پیدا کند. اما آیا ایران از قذافی در مقابل فروپاشی حکومتش دفاع کرد؟

خلاصه‌ی کلام آن که روابط ایران با سوریه خارج از یک چارچوب ایدئولوژیک، و فراتر از یک

با توجه به این که دولت بنی‌صدر حامی منافقین خلق در ایران (جنبش خلقی مشابه بعث در ایران) بود، از منظر گرایش‌های دینی و ایدئولوژیک، قاعدتاً سوریه باید حامی منافقین در ایران می‌بود و نه مخالف ایشان.

پیمان منطقه‌ای برای دفاع از یکدیگر در مقابل تهدیدهاست. ریشه‌ی این هم‌پیمانی نمی‌تواند ایدئولوژیک باشد؛ چرا که قرابت ایدئولوژیک بین طرفین وجود ندارد. و نمی‌تواند صرفاً یک پیمان منطقه‌ای باشد چرا که بسیار فراتر از یک

پیمان منطقه‌ای بدان عمل شده است. پس ریشه‌ی این همکاری چیست؟ ریشه‌ی همکاری راهبردی ایران و سوریه تشخیص یک دشمن اصلی و واحد برای طرفین است! سوریه و لبنان تنها کشورهای همسایه‌ی اسرائیل هستند که هنوز با اسرائیل مناقشه‌ی مرزی دارند. و این مهم‌ترین شاخصه‌ی آنها برای ایران اسلامی است.

هلال شیعی:

نظریه هلال شیعی اول‌بار توسط ملک عبدالله پادشاه اردن در سال ۲۰۰۴ به زبان رانده شد. وی در تبیین چرایی تلاش ایران برای روی کار آمدن دولتی شیعی در عراق، کوشید چنان جلوه دهد که ایران در تلاش است هلالی شیعی را بر مناطقی هلالی شکل از شمال عربستان و بحرین

تا ایران و عراق و لبنان حاکم سازد. پس از او

نیز بسیاری از جمله حکام عربستان،

که تفکر شیعی را خطری برای حکومت

مستبدانه خویش می‌دانند، کوشیدند همین خطرها برای اهل سنت بزرگنمایی نموده و ایران را تهدیدی برای اهل سنت نشان دهند. حال آنکه فهمی هویدی به درستی به دلایل وجود هلالی از کشورهای متحد در منطقه اشاره نموده است؛ تقابل ایران و اسرائیل. از دید فهمی هویدی، آنچه با عنوان هلال شیعی از آن یاد می‌شود، حلقه‌ی اتصالی برای هم‌پیمانی بر علیه رژیم صهیونیستی است.

برای تبیین صحت و سقم ادعای رقیب منطقه‌ای ایران پیرامون تلاش ایران برای ساماندهی هلال شیعی دو سوال اساسی می‌توان پرسید: اول آنکه چرا سوریه که نه حکومت و نه اکثریت مردمش شیعه نیستند کانون هلال شیعی است؟ دوم آن که چرا شیعیان سایر نقاط جهان مانند پاکستان و افغانستان ذیل هلال شیعی تعریف نشده‌اند. پاسخ به این دو سوال به درستی نشان می‌دهد که وجود هلال شیعی از اساس بی‌معنا است. هلال مورد ادعا، پیمانی نانوشته میان مخالفین رژیم





دکتر سید حسین رضوی پور

انَّهُمْ يَرُونَهُ بَعِيداً وَنَرَاهُ قَرِيباً...



در رابطه با دیدگاه مذکور، که بهنود یکی از نمایندگان آن است چند سوال باید پرسید. اول آن که آیا حمایت ایران از جنبش‌هایی نظیر حماس یا گروه‌های مسلحی چون حزب الله، صرفاً در قالب منافع ملی تفسیر می‌شود؟ دوم این که جنگ نیابتی زمانی معنا می‌یابد که جنگی پنهان میان طرفین دعوی‌ی وجود داشته باشد. بهنود با زیرکی از این سوال عبور کرده که به راستی کدام جنگ، با چه کسی و بر سر چه منفعی در جریان است؟ طرف مقابل ایران در این جنگ نیابتی کیست؟ چه منفعی از ایرانیان در خطر است؟

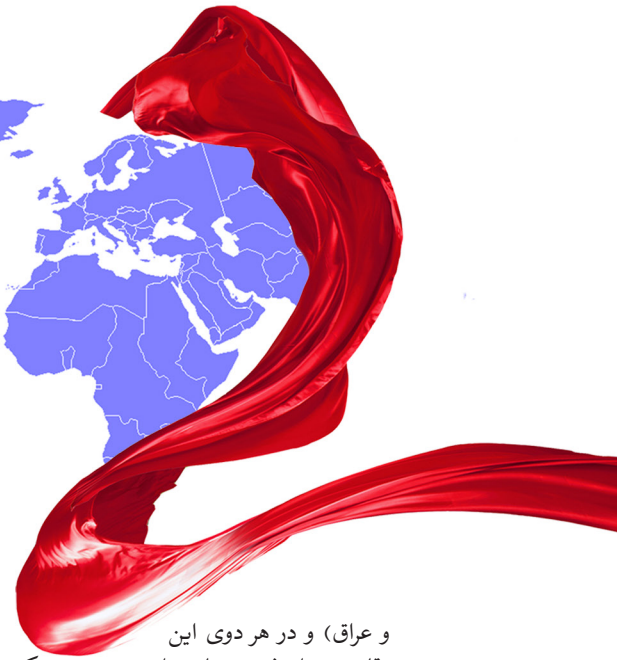
در پاسخ پرسش اول باید گفت اگرچه جنگیدن در بیرون از خانه بهتر از جنگیدن در درون خانه است، و این به حفظ منافع ملی کمک می‌کند، اما اثبات شیء نفی ماعده نمی‌کند و نمی‌توان مدعی شد تنها دلیل حضور ایران در بیرون مرزهایش صرفاً منافع ملی است. در زمان دولت اصلاحات و در اوج فشار طالبان بر افغانستان، عده‌ای از سران کشور مایل بودند کشور را در جنگ با طالبان وارد کنند. در زمان حمله آمریکا به حکومت صدام نیز برخی خواهان ورود ایران به عرصه نبرد شدند. در هر دو این برهه‌ها ایران از سوی دشمنی خارجی تهدید می‌شد (طالبان افغانستان و نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان

این قوای شیعی در کشوری مثل افغانستان، به روشنی نظریه هلال مقاومت در مقابل ستاره داوود است که تایید می‌گردد.

جنگیدن در بیرون از اطاق خواب:

یکی از اولین گمانه‌هایی که استراتژیست‌های نظامی درباره‌ی حضور ایران در بیرون مرزهایش بدان متمسک می‌شوند، تلاش ایران برای بیرون بردن نزاع از اطاق خوابش است. اصطلاحی که به معنای خارج کردن جنگ از مرزهای سرزمینی، و تبدیل آن به جنگ‌های نیابتی است. مسعود بهنود، روزنامه‌نگار متواری از کشور و ساکن انگلیس، در برنامه‌ی صفحه دو آخر سال شبکه بی‌بی‌سی فارسی که به بیان و تفسیر مهم وقایع سال ۱۳۹۳ اختصاص داشت، در مورد دلیل حضور نظامی ایران در کشورهای دیگر منطقه چنین می‌گوید: «این که ایران حوزه‌ی خود را طوری تعریف کرده که به قول ناپلئون در اطاق خواب نجنگد، و تا جای ممکن این حوزه را بیرون ببرد، این طرحی است که تقریباً سی سال است ایران آن را پیاده می‌کند...» بهنود در ادامه سخنانش از پایبندی به منافع ملی می‌گوید و برخی اصلاح‌طلبان را به خاطر اظهارات‌شان در رد کمک ایران به حزب الله لبنان و نظائر آن، به رها کردن منافع ملی متهم می‌نماید.

صهیونیستی در منطقه است که به بیان بهتر می‌توان آن را هلال مقاومت نامید. هلال بودن این اتحاد نیز اهمیت چندانی ندارد. چرا که جنبش‌های سایر نقاط جهان علیه اسرائیل نیز، همگی مورد حمایت این جبهه قرار دارند. پرواضح است که شیعه بودن در شکل‌گیری این جبهه مقاومت موضوعیتی ندارد. صدالبته وجود اتحادی در کشورهای شیعه‌نشین منطقه علیه رژیم صهیونیستی را نمی‌توان منکر شد. کشورهایی چون ایران و سوریه و عراق و لبنان. و صد البته حاکم شدن دولتی همسو با جبهه مقاومت در عراق نقش به‌سزایی در اتصال این حلقه مقاومت ایفا نموده است. و باز هم صد البته لازم نیست این حکومت حتماً شیعی باشد. چرا که حکومت غیرشیعی در سوریه که در مقابل اسرائیل مقاوم باشد برای این هلال بهتر از دولت بدبلی است که با اسرائیل سازگاری یابد، ولو شیعه باشد. به همین ترتیب، ترجیح حاکم شدن شیعیان در عراق برای ایران از این حیث طریقت دارد که شیعیان عراق علیه اسرائیل موضع جدی‌تری دارند حال آن که اهل سنت عراق سبقه چندانی در این مهم ندارند. لذا نظریه هلال شیعی نه تنها اثبات نمی‌شود بلکه با افزایش حضور قوای شیعی در سوریه به منظور تحکیم حکومت مرکزی اهل سنت در آن، و عدم حضور



هستند که ناگزیرند برتری یکی از این دو قدرت هژمونیک را بپذیرند. لذا بهترین وضعیت برای عرب‌ها آن است که توازن میان این دو قدرت به نفع هیچ کدامشان برهم نخورد. پس از انتشار کتاب تریتا پارسى، این خط تحلیلی در بسیاری از رسانه‌ها، کتب، فیلم‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای ترویج و تقویت شد. سخن به‌نود متأثر از این خط فکری و این اندیشه است. او نیز می‌خواهد بگوید منافع ملی ایران در خصومت با اسرائیل نهفته شده است. ترویج این دیدگاه بسیار ساده است؛ چرا که طرفداران حمایت ایران از جنبش‌های منطقه‌ای مخالف صهیونیسم، در نگاه اول این نگاه را که حمایت از این جنبش‌ها را در راستای منافع ملی کشور معرفی می‌کنند، غنیمت می‌شمارند. غافل از این که نتیجه‌ی ثانویه‌ی این دیدگاه، پس از اثبات وجود این منافع ملی، نفی انگیزه‌های ایدئولوژیک است.

در پاسخ به این رویکرد، باید ضمن به رسمیت شناختن منافع ملی ایران در نبرد با اسرائیل، به سایر دلایل خصومت میان ایران و اسرائیل نیز اشاره روشنی نمود. صد البته ایران به عنوان یک کشور برخوردار از مخازن نفت و گاز، از وجود سگ‌ها آمریکا در نزدیکی مناطق نفت‌خیز، یعنی اسرائیل، متضرر می‌شود. به علاوه این که وجود هرگونه خصومت و درگیری میان کشورهای تولیدکننده‌ی نفت با کشورهای مصرف‌کننده و حامیانشان، موجب بالا رفتن قیمت نفت می‌شود که در نهایت به سود تولیدکنندگان نفت است. لذا می‌بینیم که قیمت نفت با هر بار نفی هولوکاست توسط رییس‌جمهور کشورمان سعودی چشمگیر را ثبت می‌کند. و با کم‌رنگ شدن خصومت کشورهای عربی با اسرائیل، قیمت نفت نیز فروکش می‌کند. از طرفی هشتاد درصد نفت خام موجود در منطقه‌ی ما، در خاک‌ها و آب‌هایی قرار دارند که شیعیان بر آنها گام برمی‌دارند. ما، چه به عنوان شیعه و چه به عنوان ایرانی، بی‌تردید از برتری جویی هژمونیک خود در منطقه منتفع خواهیم شد. اما آیا هدف ما صرفاً همین است؟ یادآوری می‌کنم: اثبات شیء نفی ما عده نمی‌کند...

آرماگدون، افساد یهود، و ایدئولوژی برخورد

در باب شانزدهم عهد جدید و بخشی از مکاشفات یوحنا در انجیل، از شهری موسوم به هرمجدون در شام یاد شده است که نبرد نهایی

نه مادرخرج‌های عربی آنها در عربستان و قطر. بلکه دشمن اصلی ما از پیش از آغاز نهضت امام خمینی، بی‌تردید اسرائیل و والدین آن آمریکا و انگلیس هستند. اسرائیل مهم‌ترین دشمن نظام جمهوری اسلامی ایران از زمان شکل‌گیری آن است و نظام جمهوری اسلامی ایران و یا هر جنبش اسلام‌گرای پیش‌روی مستقلی نظیر آن نیز، مهم‌ترین دشمن اسرائیل از زمان شکل‌گیری آن محسوب می‌شود. به‌نود به درستی به وجود این دشمنی اشاره کرده است. اما در پس دیدگاه به‌نود و امثال او دو خطای بنیادین نهفته است: اول آنکه او این نبرد و این دشمنی را بر سر منافع ملی می‌داند. به عبارت دیگر این دشمنی یک خصومت استراتژیک است نه یک خصومت ایدئولوژیک. لذا به‌نود از منافع ملی دم می‌زند نه از اهداف دینی.

تریتا پارسى، نویسنده ایرانی آمریکایی زرتشتی‌تبار، و بنیان‌گذار نایاک (شورای ملی ایرانیان آمریکا) و مشاور سابق او با ما در امور خاورمیانه در کتابی موسوم به اتحاد خائنه می‌کوشد از روابط مخفیانه میان جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل پرده بردارد. روابطی که نشان می‌دهند دشمنی ایران و اسرائیل یک خصومت منطقه‌ای برای به دست آوردن هژمونی است و نه یک خصومت ایدئولوژیک. او با استناد به ادعاهایی مبنی بر خرید اسلحه توسط ایران از بازرگانان اسرائیلی (البته در قالب شرکت‌های لهستانی و یا آمریکایی) چنین وانمود می‌کند که قربانی این اتحاد پشت پرده، عرب‌هایی

و عراق) و در هر دوی این وقایع می‌توان فرصت‌هایی را دید که طی آنها ایران می‌توانست عرصه درگیری خود را به بیرون مرزهایش منتقل سازد اما چنین نکرد. ایران علی‌رغم برخورداری از چریک‌ها و قوای هم‌پیمانی که در کشورهای عراق و افغانستان در جهت منافع مشترکشان با ما در یک صف قرار گرفته بودند، هرگز این قوا را علیه تهدید بالقوه حضور پایگاه‌های نظامی آمریکا در جوار مرزهایمان تحریک نکرد و به کار نگرفت. پس به صرف وجود تهدید برون‌مرزی، ایران عرصه‌ی نبرد خود را به خارج از مرزهایش نمی‌کشاند.

در پاسخ به سوال دوم باید گفت اگرچه داعش و پژاک و گروه‌های مسلح منطقه‌ای دیگری نظیر آنها در مرزهای ایران خطرآفرینی نموده‌اند، اما جریانی تکفیری مانند النصره اصلاً در نزدیکی مرزهای ایران حضور ندارد و خطر مستقیمی برای منافع ملی ایران محسوب نمی‌شود. ضمناً اگر حضور القاعده را که النصره تنها یکی از شاخه‌های آن است تهدید بدانیم، بهتر است برای حفظ امنیت و تضمین منافع ملی خود به القاعده‌ی پاکستان و افغانستان حمله کنیم نه القاعده‌ی سوریه (النصره) که مرزی با ما ندارد. پس درگیری ایران با النصره و سایر مسلحین تکفیری حاضر در سوریه بر سر کدام منافع ملی است؟

واقعیت این است که دشمن اصلی ایران که به‌نود به قدمت سی‌ساله‌ی نبرد نیابتی‌اش اشاره می‌کند نه تکفیری‌هایی چون داعش و النصره هستند و

میان حق و باطل در آن حادث می‌شود. نبردی که پایان بخش عصر حاضر از زندگی بشر و آغازگر دورانی جدید برای حیات اوست. در زبان انگلیسی از این شهر، و نبرد آن، با نام آرماگدون یاد می‌شود. در تعالیم مسیحیت وقوع این نبرد پیش‌بینی شده و مکان وقوع آن نیز در شامات واقع است. این آیات انجیل دال بر آنند که پایان دوران حاضر از زندگی بشر، ناگزیر با جنگی عظیم میان دو جبهه حق و باطل در شامات گره خورده است.

در قرآن مجید نیز، عباراتی دال بر وقوع نبردی بزرگ مطرح شده است. در آیات آغازین سوره‌ی

از دید شیعه، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، نبرد پیش رو در سوریه فقط صیانت از حریم اهل بیت نیست. که اگر چنین بود باید در خاک عربستان برای بقیع می‌جنگیدیم. بلکه نبردی است ایدئولوژیک در راستای قیام جهانی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف. و بدین دلیل است که می‌بینیم امروز شیعیان و حتی اهل سنت از ایران و عراق و افغانستان و پاکستان و لبنان و سایر بلاد اسلامی به این جبهه آمده‌اند و زیر بیرق سیدی از دیار خراسان در کنار یکدیگر با دشمنی واحد می‌جنگند.

اسراء، سوره‌ای که با متبرک دانستن مسجد الاقصی آغاز شده است، به وقوع دو فساد بزرگ توسط بنی اسرائیل اشاره شده است. فسادی که هریک به طریقی توسط بندگان توانمند خداوند سرکوب می‌شوند:

وَقَصَّيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَابٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَيْنَا وَبَيْنَهُمْ آخِذِينَ بِالْأَيْمَانِ أَلْحُسْنَىٰ أَنْ أَلْحُسْنَىٰ مِنْكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسُوفُوا وُجُوهَكُمْ وَيُدْخِلُوا الْمُسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيَبُتِّئُوا مَا وَعَدْنَا مُبْتَرًا (۷)

به گفته‌ی این آیات، در تورات به بنی اسرائیل گفته شده است که در زمین دو بار افساد بزرگی خواهند نمود. و آنچنان که از متن آیات برمی‌آید یکی از این فسادها پیش از اسلام حادث شده و بنی اسرائیل توسط گروهی از بندگان خدا به سختی سرکوب شده‌اند. اما فساد دوم در زمان نزول آیات واقع نشده و خداوند به وسیله این آیات وعده‌ی سرکوب مجدد را به متخلفین داده است.

نظرات درباره‌ی چستی فساد اول متفاوتند اما چنان که از تاریخ برمی‌آید تنها دو مرتبه پیش از اسلام، بنی اسرائیل در هم کوبیده شده‌اند. یک مرتبه زمان بخت نصر بابلی و دیگر بار توسط قیصر روم. پیش از حمله‌ی بخت نصر، و پس از حکومت سلیمان نبی، میان خود بنی اسرائیل درگیری‌هایی ایجاد شد و ده قبیله از دوازده قبیله‌ی بنی اسرائیل به رهبری یربعام بن نبط، از دو قبیله‌ی دیگر به سرپرستی پسر سلیمان جدا شده و حکومتی جداگانه تشکیل دادند. در آیات ۸۴ و ۸۵ سوره‌ی بقره به منع بنی اسرائیل از ریختن خون یکدیگر و اخراج یکدیگر از سرزمینشان تاکید شده است، و سپس به برده شدن گروه اخراج شده و سپس آزاد نمودن این گروه از طریق پرداخت فدیه نیز اشاره شده است:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرَجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ مِنْ دِيَارِكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ تَطَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْآيَاتِ وَالْعَذُوبِ... (۸۵)

به نظر می‌رسد فساد اول بنی اسرائیل همین نبرد میان خودشان بوده که گروهی از ایشان گروهی دیگر را از اورشلیم بیرون کردند و به تاوان این خطا، به شکستی سنگین از بخت نصر مبتلا شدند و جمع بزرگی از ایشان به اسارت و بردگی گرفته شدند تا آنکه پس از هفتاد سال توسط کوروش رهایی یافته و به سرزمین خود بازگردانده شدند.

حال اما گویا یهود بی‌پروا و بی‌توجه به اخطار الهی باز دست به خونریزی و افساد فی الارض زده و بی‌گمان این بار نیز به عقوبت الهی توسط گروهی از بندگان خدا دچار خواهد شد که بر آنها مسلط خواهند شد و بر مسجد الاقصی تسلط خواهند یافت. این بی‌گمان پایان ماجراجویی بنی اسرائیل است و احتمالاً می‌تواند همان نبرد آخرالزمان باشد.

گذشته از تاریخ و عقاید یهود، غالب روایات

اسلامی درباره زمانه‌ی ظهور بر ظهور سفیانی از شامات تکیه دارند و این نشان دهنده‌ی اهمیت این منطقه برای شیعیان است. تمامی این ادله‌ی تاریخی و ایدئولوژیک، دست به دست هم داده‌اند تا نبرد پیش رو در سوریه از اهمیتی ایدئولوژیک برای طرفین دعوا برخوردار شود. اهمیتی که اگر موجب نشود ما این نبرد را نبردی آخرالزمانی بدانیم، لااقل ما را بدان وا خواهد داشت که آن را مقدمه‌ای بر ظهور حضرت مهدی موعود تلقی کنیم. از دید شیعه، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، نبرد پیش رو در سوریه فقط صیانت از حریم اهل بیت نیست. که اگر چنین بود باید در خاک عربستان برای بقیع می‌جنگیدیم. بلکه نبردی است ایدئولوژیک در راستای قیام جهانی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف. و بدین دلیل است که می‌بینیم امروز شیعیان و حتی اهل سنت از ایران و عراق و افغانستان و پاکستان و لبنان و سایر بلاد اسلامی به این جبهه آمده‌اند و زیر بیرق سیدی از دیار خراسان در کنار یکدیگر با دشمنی واحد می‌جنگند.

مقاومت بدون مرز:

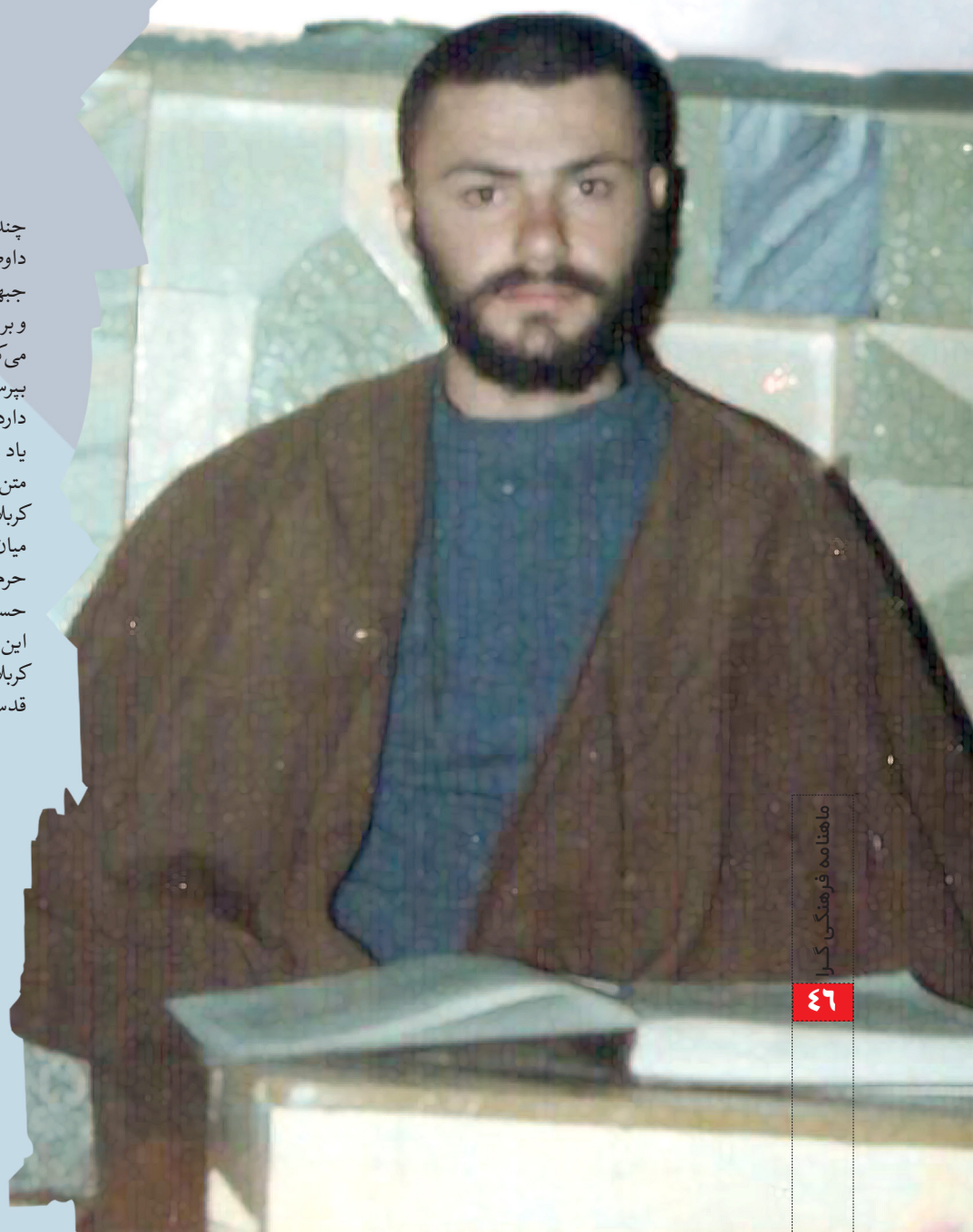
همان طور که دیدیم دلایل مختلفی برای حضور قوای ایرانی در بیرون مرزهای کشور از سوی متفکرین غیر شیعی مطرح می‌شود. لیکن هیچ یک از این دلایل به تنهایی نمی‌تواند ضرورت حضور ایران در سوریه را در کنار عدم حضورش در سایر وضعیت‌های مشابه تبیین کند. تنها دلیلی که می‌تواند حضور ایران و سایر قوای شیعی را در سوریه تبیین نماید، تقابل تاریخی و ایدئولوژیک با اسرائیل است. نگاه شیعه به این نبرد، نگاهی ایدئولوژیک و منبعث از آموزه‌های دینی است. نگاهی که اسرائیل را سرچشمه‌ی افساد بزرگی در زمین می‌بیند و تقابل با این جریان فساد را تا زمان استقرار حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ضرورتی اجتناب ناپذیر می‌داند و صد البته در پازل استراتژیک موجود، حضور ایران در سوریه بخشی ناگسستنی از این راهبرد ایدئولوژیک است. لذا نباید شهیدان مدافع حریم انقلاب اسلامی در سوریه را کشتگان راه منافع ملی وانمود کنیم. بلکه حقیقت آن است که این عزیزان، مستشهدین پیش قدم مهدی موعودند، و این خون‌ها ان‌شاء الله گشاینده‌ی راه ظهور هستند. به حول و قوه‌ی الهی دیدن صبح دیدار یار نزدیک است که فرموده‌اند: ویرونه بعیدا و نراه قریبا

به امیدش

مقاومت بدون مرز

فقط به خاطر حرف امام

چندیست که برخی جوانان عزیز ایران ما، داوطلبانه و با شور و اشتیاق تقاضای نبرد در جبهه‌ی سوریه و عراق علیه تکفیری‌ها را دارند و بر هر طریق که شده راه خود را برای اعزام پیدا می‌کنند. از انگیزه‌ی این سربازان عاشق که بپرسی پاسخشان همه از یک داستان حکایت دارد و آن دفاع از حرم حق است؛ و ما را به یاد سخن زیبای شهید آوینی می‌اندازند که بر متن روایت فتح می‌خواند: «بسیجی عاشق کربلاست و کربلا را تو مپندار که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نام‌ها. کربلا حرم حق است و هیچ کس را جز یاران امام حسین علیه السلام راهی به سوی حقیقت نیست». آری این بسیجیان و مدافعان می‌روند تا بر خاک کربلا بوسه زنند و آنگاه به یاری خدا راهی دیار قدس شوند.



از دیگر سو گروهی از هم وطنانمان هستند که هراز چندگاهی که خبر شهادت یکی از این عزیزان مدافع به گوش می رسد زمزمه ای از سردلسوزی یا ... سر می دهند که جوانان عزیز ما را برای دفاع در خاک همسایه و بی گانه چه می شود؟ آن چه باید برای این سوال گفته شود را در یادداشت قبلی گفتیم و اما اینک مصداقی برایتان معرفی می کنیم که سی و اندی سال پیش بر همان تفکری که مدافعان امروز حرم دارند به خاک ما آمد و از حریم حق دفاع کرد. او اهل لبنان بود و در زمان نبرد ایران با عراق فهمید که حرم حق در خطر است، پس جان خویش را در خاکی به ظاهر غریب بردست گرفت و مجاهدانه برای اعتلای نام اسلام تلاش کرد و دست آخر شهید شد؛ شهید شیخ محمد رملای از لبنان.

آنچه می خوانید خلاصه ای از گفته های خواهر شهید برای ایشان است. البته معرفی به حق و کامل او نیاز به دسترسی به همه خانواده ایشان داشت اما ما توانستیم در سفری که به مشهد داشتیم و هم زمان نیز این خواهر عزیز به مشهد آمده بودند فرصت را غنیمت شمرده و اطلاعاتی از زندگی این شهید لبنانی کسب کنیم.

اگرچه این خواهر فاصله سنی کمی با شهید ندارد اما رفتار اخلاق مدارانه و زندگی ویژه شهید خوب توانسته است فرصتی را برای یادآوری خاطراتی چندین ساله فراهم کند. او می گوید که برادر شهیدش قبل از انقلاب اسلامی ایران برای تحصیل در رشته دندانپزشکی به تهران آمده است و هنوز ۲ ترم از تحصیل او نگذشته بود که جاذبه معنوی امام خمینی ره، فطرت او را همچون بسیاری از جوانان حق جو، عاشق خویش کرد و این عشق برایش کاری نداشت که شهید را از کسب علم دندان رها کند و او را در مسیر مقدس کسب علم دل بیندازد که العلم نور یقذف الله فی قلب من یشاء. حوزه علمیه قم تنها جایگاهی بود که مامنی برای روح عاشق شهید محسوب می شد. روزی که

مادر شهید که از روز اول با رها کردن دندانپزشکی و حضورشان در جبهه موافق نبودند پس از چند سفر، زمانی که متوجه می شوند حضرت امام فرمان اعلام التعبیه (بسیج عمومی) را صادر کرده اند، رضایت کامل خویش را برای حضور محمد در جبهه ها اعلام می کنند؛ فقط به خاطر حرف امام!

مادر شهید از ایشان پرسید که آیا پشیمان نیستی که دندانپزشکی را رها کرده ای؟ او در پاسخ گفته بود که بسیارند افرادی که بتوانند این رشته را تحصیل کنند؛ اما تحصیل اسلام برای تبلیغ آن، در زمان حاضر برای من واجب تر است؛ هرگز پشیمان نیستم و هویت خویش را در این مسیر پیدا کرده ام. و این همه عشق را جز فطرتی خدا جو درک می کند!؟

خواهر شهید برایمان ادامه می دهد که محمد زندگی سختی را در قم داشته؛ هر تابستان برای تبلیغ به روستای خود در جنوب لبنان می رفته است و پس از تحول خویش، اول بذر عشق را در خانواده خودش پاشیده است و چه خوب این بذر را هنرمندانه پرورش داد چراکه مادر شهید که از روز اول با رها کردن دندانپزشکی و حضورشان

در جبهه موافق نبودند پس از چند سفر، زمانی که متوجه می شوند حضرت امام فرمان اعلام التعبیه (بسیج عمومی) را صادر کرده اند، رضایت کامل خویش را برای حضور محمد در جبهه ها اعلام می کنند؛ فقط به خاطر حرف امام!

شهید در خانواده و اطرافیان از جبهه ی ایران زیاد سخن می گفتند و فهمیده بودند که دنیای استکبار به دنبال نابودی اسلام حقیقی است از همین جهت دلائل حضور خود را در جبهه های ایران توضیح می دادند و این شهید چه خوب فهمیده بود که فطرت حقیقت جو زندانی مرزهای جغرافیایی نیست و دفاع از

من از برادر شهیدم آموختم که هر جا اسلام در خطر باشد برای دفاع از آن بشتابم و عرصه نبرد را برای من در هیچ کجای عالم تفاوتی نیست؛ لبنان، سوریه، عراق، ایران و یا هر جای دیگر.

حریم حق هر جا که باشد بر این فطرت واجب است؛ ایران، عراق، سوریه، لبنان، افغانستان، پاکستان و هر جای دیگر. هر جایی که نوایی از سید شهیدان حسین علیه السلام دل های بیدار را صدا زند که هل من ناصرینصرنی؟ محمد مادرشان را به مکه بردند و

بعد هم به زیارت امام رئوف حضرت رضا علیه السلام و حضرت معصومه علیها السلام و نگذاشتند خواهرشان که تازه یتیم شده بود احساس یتیمی کند. گویی که همه ی مردان خدا دوست دارند عطری از خصلتی ناب از امام خویش حضرت امیرالمومنین علیه السلام را به مشام همه دنیا برسانند که علی در کنار پیامبر خاتم پدramت است و پدر دلسوز است و پشتیبان. خواهرشان را به ضریح رساندند و برای خانواده هر چند کم اما برای تبرک غذای حضرتی تهیه کردند.

قبل از آنی که برای آخرین بار به منطقه اعزام شوند همسر و فرزندشان را به لبنان فرستادند و مدتی در مسجد معتکف شدند. شب لقائشان با حضرت حق، شب نوزدهم ماه مبارک رمضان بود و گویی در همان ابتدای شب، تقدیر مقدس خویش را از خداوند هدیه گرفتند و خیلی زود آن تقدیر برای ایشان محقق شد و در حالی که زمزمه دعای جوشن کبیر را بر لب داشتند به آرزوی خویش رسیدند.

آخرین صحبت های خواهر شهید محمد رملای را که می خواهیم بشنویم می گویند که من از برادر شهیدم آموختم که هر جا اسلام در خطر باشد برای دفاع از آن بشتابم و عرصه نبرد را برای من در هیچ کجای عالم تفاوتی نیست؛ لبنان، سوریه، عراق، ایران و یا هر جای دیگر. و چه خوب انسانی غریب در جوار امامی غریب، غربت اسلام را درک کرده است و چه خوب می داند که برای رهایی اسلام از جغرافیای ما انسان های زمینی، به دست حضرت ولی عصر، پیروان آسمانیش باید زنجیرهای مرزهای جغرافیایی را هیچ انگارند تا جهانیان بدانند که آینده اسلام به یاری خداوند پنهانی عالم را دربر خواهد گرفت و مستضعفان را پیروز خواهد کرد؛ آمین رب العالمین.



مقاله

سبک مدیریتی شهید مهدی زین الدین و شهید علی صیاد شیرازی

فاطمه حیاتی

چکیده

در این مقاله، مدیریت و فرماندهی شهید مهدی زین الدین و شهید صیاد شیرازی در دوران دفاع مقدس، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و ویژگی‌های شخصیتی، اخلاقی و رفتاری آن‌ها را که موجب پیروزی در عملیات گوناگون گردید، مورد بررسی قرار می‌گیرد. لازم به ذکر است که مدیریت و فرماندهی این دو شهید بزرگوار، در شرایط خاص و بحرانی جنگ در میدان دفاع مقدس صورت گرفته و باعث پیروزی‌های قابل توجه برای کشور ایران و امت اسلام شد. به همین دلیل، در این مقاله خصوصیات یک مدیر موفق و رعایت اصول مدیریتی مانند تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی، سازماندهی و کنترل و برخی دیگر از عوامل مؤثر در فرماندهی، مانند خودسازی و توانایی ارتباط با نیروها و توجه به نیازهای آنان ذکر می‌گردد. نتایج به دست آمده، نشان داد که با توجه به خصوصیات اخلاقی این دو شهید بزرگوار مانند ایمان، تقوا، تعهد، پاکی نیت، مسئولیت‌پذیری، اخلاق حسنه و ... ایشان در همه حال از نفس خود مراقبت می‌کردند و در خودسازی به درجه‌ای رسیده بودند که در همه حال، زمان و مکان خدا را ناظر می‌دیدند و بهترین و مهمترین عامل موفقیت این فرماندهان، تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام بود.

واژه‌های کلیدی: فرماندهی، مدیریت، جنگ، شهید صیاد شیرازی، شهید مهدی زین الدین.

مقدمه

در نگاه ساده، مدیریت، یعنی مدیر بودن، مدیر هم به کسی گفته می شود که اداره کننده کاری یا شرکتی یا مؤسسه ای باشد. مدیریت، هم استعداد می خواهد، هم تجربه و هم آشنایی با فنون و علوم مرتبط با اداره آن کار. فرمانده هم، مدیر است؛ مدیری که استعداد، تجربه و آشنایی با فنون نظامی، ابزارها و امکانات مرتبط با نظامیگری را دارد.

در اسلام، مدیر، علاوه بر داشتن آنچه گفته شد یعنی استعداد، تجربه، علم و فنون، یک شرایط بسیار اساسی و مهم نیز باید داشته باشد که اگر نداشته باشد، آن مدیر لایق و مشروع نیست و آن، دارا بودن اخلاق اسلامی، تقوا و تعبد نسبت به حق تعالی است. مردم‌داری، حفظ کرامت انسانی نیروها، تواضع و فروتنی، عدالت و سایر فضایل اخلاقی و معنوی باید در مدیر اسلامی وجود داشته باشد، به تناسب مسئولیت محوله، صلاحیت‌های اخلاقی و معنوی باید در کنار صلاحیت‌های علمی و تجربی قرار گیرد تا رايحه خوش خدمتگزاری و انسانیت از مدیر به مشام برسد (مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، ۱۳۸۸).

حضرت امام علیه السلام، در توصیف جبهه و رزمندگان فرمودند که «جبهه دانشگاه بود». این مقاله، سعی دارد یک ارتباط منطقی بین نبرد عاشقانه و عاقلانه، از طریق عملیاتی کردن مفاهیم ارزشی مدیریت از دیدگاه جهان بینی اسلامی با تجارب ارزنده مدیریت علمی، ایجاد نماید و در نهایت، با ارائه الگوهای مطمئن و برتر که با فرهنگ ما سازگاری دارد و از دانشجویان موفق صحنه‌های عمل در نبرد عاشقانه بوده‌اند و به صورتی زیبا و کاربردی عاقلانه عمل کرده‌اند، بخشی از قابلیت‌های این دانشگاه بی نظیر الهی را به تصویر بکشند.

مهدی زین الدین، فرمانده خستگی ناپذیر لشکر پیاده ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام بودند، مهارت‌های این مدیر ارزشی در زمینه‌های انسانی، ادراکی، فنی، شایستگی‌ها و مؤلفه‌های ارزشی، منتج از فرهنگ اسلامی در محیط کار مطرح خواهد شد. علی صیاد شیرازی نیز از فرماندهان پر تلاش، اما آرام جنگ و پس از جنگ بود که در فروردین ماه ۱۳۷۸ - در حالی که جانشین ستاد کل نیروهای مسلح کشور بود - به درجه رفیع شهادت نایل آمد، مهارت‌های این

فرمانده شجاع در زمینه‌های تاکتیکی و طراحی جنگ، نفوذ در زیردستان خود و تحت تأثیر قرار دادن آن‌ها مطرح می شود. در این بحث، به زوایای مختلف شایستگی شهید مهدی زین الدین و شهید سپهد علی صیاد شیرازی در مدیریت و فرماندهی در زمینه تصمیم‌گیری، برنامه ریزی، سازماندهی، کنترل و نظارت در صحنه نبرد که عوامل مهم جهت موفقیت رزمندگان بود مطرح می‌گردد و بخصوص، در چگونگی هدایت نیروها، نحوه برقراری ارتباط با آن‌ها و نحوه استفاده از نیروها برای انجام مأموریت‌ها از طریق ایجاد و نفوذ معنوی در آنان و تأمین قدرت شخصی که از مؤلفه‌های رهبری موفق می باشد اشاره می‌گردد.

بحث

تصمیم‌گیری

تصمیم‌گیری، فرایند انتخاب بهترین راه حل ممکن از میان راه حل‌های موجود برای حل یک مسأله در یک موقعیت معین است. تصمیم‌گیری، فرایندی است هدفمند، مستمر، پویا و مجموعه‌ای که تمام چرخه‌های زندگی و دوران حیات سازمان را در بر می‌گیرد. هدف اصلی تصمیم‌گیری، حل مسائل و مشکلات سازمان و افراد می باشد. برای یافتن راه حل، باید راه حل‌های مختلف مورد بررسی و تجزیه و تحلیل دقیق قرار گیرد. پس از مقایسه همه آن‌ها، بهترین راه حل که از نظر اجرایی و اقتصادی صرفه جویانه‌تر است و ما را در یک شرایط بخصوص به نتیجه می‌رساند، انتخاب می‌شود (میرکمالی، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

شهید زین الدین، به دلیل قابلیت‌های بی نظیری که در زمینه مهارت‌های ادراکی و فنی داشت - هم اطلاعات خوب و صحیح از مناطق عملیاتی و هم مشورت با اهل فن - معمولاً در تصمیم‌گیری‌ها، بهترین و منطقی‌ترین تصمیم را می‌گرفت و به طور صریح و قاطع اجرا می‌کرد. هم‌زمان بیان می‌کردند:

«هرگاه قرار بود عملیاتی انجام شود و در قرارگاه در مورد مسایل مربوط به آن بحث می‌شد، آقا مهدی خیلی با صراحت به من گفت: احمد! من تا روی زمین عملیات راه نروم، نمی‌توانم برای مسایل آن تصمیم بگیرم. من - مرجع تصمیم - باید اول زمین، عوارض و شرایط جغرافیایی منطقه، منشأ پیدایش مسأله را ببینم و بعد برای بسیجیان تصمیم بگیرم».

«اگر حرف می‌زد و اظهار نظر می‌کرد، مشاهده می‌کردی که نظراتش دقیق است. چرا؟ این برمی‌گردد به تجربه دو، سه سال گذشته اش. ایشان مدام با زمین و دشمن در تماس بود یعنی براحتی چهره زمین و نقاط قوت و ضعفش را به دست می‌آورد، براحتی حکم می‌کرد. هر چه مرجع تصمیم‌گیری، نزدیکتر به منشأ پیدایش مسأله باشد، بهتر است».

عدم اطمینان یا نامطمئن، عبارت است از شکاف بین آن چه که می‌دانیم و آن چه که برای اتخاذ تصمیم‌گیری صحیح باید بدانیم. تلاش برای پیش بینی در مورد شرایط محیطی، باعث می‌شود که مدیر از دام‌هایی که ممکن است برای او و سازمانش مخرب، باشد آگاهی یابد و اقدامات لازم را انجام دهد (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۱).

در شرایط بحرانی و جنگ، تصمیم‌گیری برای رده‌های عالی جنگ بسیار مشکل‌تر است چرا که در شرایط بحران و محدودیت زمان، کمبود اطلاعات، محدودیت منابع و تهدیدات دشمن، تنگناهای سختی را ایجاد می‌کند، ملاحظه دیگر در امر تصمیم‌گیری که بسیار مهم و تعیین‌کننده است نقش ارزش‌های فردی مدیر یا فرمانده است. انسان موجودی است که در تمامی فرایندهای تصمیم‌گیری، محور اصلی به شمار می‌آید و تابع اعتقادات، باورها، طرز تلقی‌ها و ارزش‌هایی که محرک وی و شکل دهنده اندیشه و رفتار او می‌باشند. ارزش‌های فرد، واقعیت‌های ملموس و قابل اثباتی هستند زیرا اثرات و پیامدهای آن‌ها را می‌توان به سادگی در رفتارهای فرد مشاهده کرد. در مورد مدیران و فرماندهان این مسأله به وفور صدق می‌کند (الوانی، ۱۳۸۰: ۱۲۳).

آنچه که شخصیت شهید صیاد شیرازی را بارزتر می‌کند، شناخت او از شرایط اشغال بخشی از کشور توسط دشمن و حیات مردم و مسئولان در آن شرایط خاص امکانات و توانایی‌های خودی و نهایتاً اقدامات و تصمیم‌گیری‌های او در شرایط جنگ تحمیلی است. وی در این شرایط، تصمیماتی را اتخاذ و اجرا کرده است که در نوع خود کم نظیر بوده است. چنانچه، بعنوان مصداق بنخواهیم نمونه ای را ذکر کنیم، تدابیر و تصمیماتی است که او پس از انتصاب به فرماندهی نیروی زمینی اتخاذ کرده و باعث شده جنگ از حالت رکود

خارج شود. وی با این اقدامات، حالت‌های تهاجمی به نیروهای مسلح و نیروهای تحت امر خود داده است. آنچه تاریخ جنگ و دفاع مقدس شاهد آن است این که با اتخاذ حالت جدید، در طول مدت کوتاهی (حداً کترهشت ماه) با انجام عملیات‌های طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس بیش از ۹۰٪ از مناطق اشغالی خوزستان، توسط رزمندگان اسلام آزاد گردید که شاخص ترین این تصمیمات، ایجاد سازوکاری بین ارتش و سپاه در اختیار گذاشتن امکانات ارتش برای آموزش، سازماندهی و واردکردن نیروهای مردمی در قالب بسیج و تحت فرماندهی سپاه پاسداران در جنگ بود.

از ویژگی‌های دیگر ایشان، مدیریت بحران، فرماندهی بر صحنه‌های جنگ و ریسک پذیری او در فرایند تصمیم‌گیری است. با عنایت به شخصیت شهید صیاد شیرازی و ارزش‌های فردی وی، می‌توان گفت به هنگام تصمیم‌گیری، ریسک‌پذیری این فرمانده دوران دفاع مقدس همواره مبتنی بر تخصص، تعهد، دانش، سجایای اخلاقی، مشورت با خبرگان و توکل بر خدا بوده است. ویژگی‌های دیگر شخصیتی شهید صیاد این بود که در فرایند تصمیم‌گیری بویژه در شرایط بحران هرگز بدون مشورت با فرماندهان، کارشناسان و مشاوران خود تصمیمی نمی‌گرفت (اکبری، ۱۳۸۶: ۱۰). همان‌طور که امام علی علیه السلام در مورد ارزش مشورت و پرهیز از خودمحوری می‌فرمایند: «هر کس خودرأی شد، به هلاکت رسید با دیگران و اگر با دیگران مشورت کرد، در عقل‌های آنان شریک شد» (نهج البلاغه، ۱۳۸۶).

بدون شک، تصمیم‌گیری در چنین شرایط، برای فرماندهی که مسئولیت جان هزاران رزمنده، مسئولیت ملی و اعتبار شخصی خود را همواره در نظر دارد، امری بسیار دشوار است. بی‌توجهی به نظر کارشناسان و برآورد علمی آنان، اختلاف فاحش بین موجودی و نیازمندی مهمات که سرنوشته عملیات به آن بستگی دارد و از سوی دیگر درک شرایط جنگی، اشغال سرزمین‌هایی از کشور و فشارهای دشمن بعثی و غیره چنین به نظر می‌رسد که فرمانده، برای اتخاذ چنین تصمیمی، باید ریسک‌پذیری بسیار بالا و یا روح توکل بالاتری داشته باشد. بنابراین، اتخاذ این گونه تصمیمات که منجر به توفیقات نیز شده است، ارزش‌های فردی این مدیر و فرمانده

دفاع مقدس را مشخص می‌نماید (حسینی، ۱۳۸۹).

برنامه ریزی

برنامه ریزی بین‌جایی که هستیم و جایی که می‌خواهیم به آن برسیم، پل می‌سازد. در فرایند برنامه‌ریزی، دو اقدام مهم انجام می‌گردد: اول تعیین هدف و دوم چگونگی رسیدن به هدف. به مدد برنامه ریزی، مدیریت به طور واقع‌بینانه تر، مسائل آتی را پیش‌بینی می‌کند و آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. تأثیرات مثبت و منفی هر یک از مسائلی محیطی را بر فعالیت‌های سازمان مورد توجه قرار می‌دهد و نسبت به انتخاب بهترین راه حل‌ها، تصمیم‌گیری می‌کند و با اطمینان پیش می‌رود (علاقه‌بند، ۱۳۸۹). هدف‌گذاری در راه‌های رسیدن به آن، از مؤلفه‌های اصلی در تعریف برنامه‌ریزی می‌باشد چه زیبا این دو مؤلفه در تدابیر شهید زین‌الدین از نگاه هم‌زمان، تجلی پیدا کرده است، توجه کنید:

«یکی از وظایف فرمانده این است که نیروهایش را توجیه کرده و به آن‌ها اطمینان بدهد که پیروز خواهند شد. ایشان علاوه بر شرکت در جلسات به کادرهای تاکتیکی - رده فرماندهی تا رزمنده عادی - آموزش می‌داد و به منظور تحقق اهداف و موفقیت در عملیات، راهکارهای اجرایی را طرح‌ریزی می‌کرد و بخوبی فرماندهان را توجیه می‌ساخت و این نحوه عمل، تأثیر بسزایی در بالا بردن روحیه نیروها داشت. وی روی توجیه نیرو، بسیار حساس و دقیق بود و برای نیرو، مثل روز روشن بود که شب عملیات چه می‌خواهد انجام دهد، کجا می‌خواهد برود با چه کسی برخورد کند - تعیین هدف - از چه راهی برود، چه تاکتیکی اتخاذ کند، چگونه عمل کند و اگر دچار مشکلی شد، چه طور مسائل را حل کند - شیوه رسیدن به هدف - این خود نقش بسزایی در پیروزی‌ها داشت» (یار محمدی و زارعی متین، ۱۳۸۱: ۱۴۳).

توجه به امر برنامه‌ریزی و نگرش شهید زین‌الدین به این وظیفه خطیر مدیریت را در جمله‌های زیر بخوبی حس می‌کنیم:

«ما حساب کرده‌ایم و روی تک تک مسایل برآورد کرده‌ایم، حتی حساب کرده‌ایم هر نفر در روز چقدر مصرف دارد، جهتی که باید برود چقدر است و مشکلات خود را این گونه، دانه به دانه سنجیده‌ایم و برای همه این‌ها، فکر و

چاره‌ای اندیشیده‌ایم» (منبع قبل، ص ۱۴۳). برنامه ریزی منطقی، باید دارای مدت زمانی باشد که بتواند تکافوی انجام تعهدات ناشی از تصمیم‌های امروزی ما را بکند. نقش پیش‌بینی، این است که آینده را از حالت عدم اطمینان به سوی اطمینان نسبی سوق می‌دهد. پیش‌بینی و برنامه ریزی بلندمدت، باعث می‌گردد که عدم اطمینان محیط، کاهش یابد و در عین حال، فرصت‌ها و موقعیت‌های کاری، شناسایی شود. از نظر نظامی شهید زین‌الدین فرماندهی بود که در بعد هجوم و حمله، بهترین طراح نظامی به شمار می‌رفت و در بعد پدافند و دفاع از منطقه‌ای که آن را تصرف کرده بود، بهترین طرح‌ریزی دفاعی را داشت؛ بعضی‌ها را به اجبار به مرخصی می‌فرستاد و می‌گفت: من این‌ها را می‌شناسم، این افراد در آینده، سرداران اسلام خواهند بود... من این‌ها را برای روز مبادا، درآب نمک می‌گذارم! (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۱).

شهید صیاد شیرازی، مدیر موفق را فردی می‌دانستند که از قدرت برنامه ریزی، بهره کافی داشته باشد. این شهید بزرگوار شرایط برنامه ریزی را بدین گونه ترسیم می‌نماید:

۱- برنامه، باید دقیق و از نظر کمی و کیفی کاملاً روشن باشد.

۲- برنامه باید از هرگونه ابهام و کلی‌گویی خالی بوده، تماماً جنبه عملی و عینی داشته باشد.

۳- در برنامه ریزی باید برآورد نیروی انسانی، هزینه‌ها، ابزار، وسایل و سایر منابع مورد نیاز دقیقاً محاسبه شود.

۴- در برنامه ریزی باید همیشه محلی برای حوادث پیش‌بینی نشده در نظر گرفته شود (نوروزی فرسنگی، ۱۳۸۵: ۵۵).

بعنوان مثال، یادداشت‌ها و دست‌نوشته‌های باقی مانده از وی، از برنامه ریزی‌های روزانه وی برای زندگی فردی و سازمانی حکایت می‌کند. شایسته است گفته شود که این برنامه که بسیار دقیق بوده و دقیقه‌های زندگی روزانه در کنترل خود دارد؛ کاملاً منطبق است با آموزش‌های نظامی فرا گرفته شده در دانشکده افسری که تا پایان عمر شهید استمرار داشته است. و مهم‌ترین که یادداشت‌های فوق نشان می‌دهد که وی برای ورود به هر برنامه‌ای، قبلاً فکر کرده و سناریوهایی را در ذهن خود مرور کرده است. ایشان برای ۲۴ ساعت شبانه روز،



برنامه داشتند. در زمان جنگ، این مسأله نمود پیدا می‌کرد به صورتی که ایشان ساعات روز را تقسیم بندی کرده بود مثلاً برای نماز، تعقیبات نماز، دعا، ورزش، صبحانه، تماس با افراد، تجلیل از افراد، تذکر به افراد و سایر امور، برنامه داشتند و ساعات مشخصی را تعیین کرده بودند (صیادشیرازی، ۱۳۸۱). این نوع برنامه ریزی می‌تواند معرف بیان حضرت علی علیه السلام در مورد برنامه ریزی صحیح در زندگی باشد:

«مؤمن باید شبانه روز خود را به سه قسم تقسیم کند، زمانی برای نیایش و عبادت پروردگار، زمانی برای تأمین هزینه زندگی و زمانی را برای

قرار می‌داد و کاملاً به نقاط قوت و ضعفش آگاه می‌شد».

قدرت سازماندهی، مدیریت و دوراندیشی ایشان (شهید زین الدین) و شناخت عجیب دقیقش از افراد، در حین عملیات یا بعد از آن در آن واحد باعث حل چندین معضل و مشکل در لشکرمی شد. بعنوان مثال: «در پایان هر عملیات، آقا مهدی با لحنی صمیمانه می‌گفت: احمد! من فلانی را در فلان تانک دیدم، فرد بسیار با نشاط و روحیه فرمانده گردان خوبی دارد».

«دقیقاً به خاطر دارم در عملیات خیبر، بنده در یک بررسی سطحی متوجه شدم که حدود ده نفر از فرمانده گردان‌های ما، شهید شده‌اند، اما قدرت سازماندهی و شناخت این بزرگوار به قدری بالا بود که در حین عملیات و بعد از آن، لشکر را کاملاً ترمیم و بازسازی کردیم» (یار محمدی و زارعی متین، ۱۳۸۱).

«برای هر فرمانده گردانی روی کاغذ می‌نوشت که شما چه مأموریت‌هایی داری، برای معاونت لشکر، برای فرمانده گردان‌ها، به صورت دستورالعمل جزء به جزء می‌نوشت. برآستی دست به قلم بود، برآستی می‌نوشت، تقسیم کار می‌کرد و مأموریت‌ها و وظایف را تقسیم بندی می‌کرد...»

یکی از ویژگی‌ها و ابتکارات منحصر به فرد شهید زین الدین در سازماندهی لشکر، دوکاره نمودن سازمان نیرویی در گردان‌های عملیاتی

با تدبیر و مدیریت علی توانستند به قرار گاه برگردند (مؤمنی، ۱۳۸۶).

سازماندهی

سازماندهی، یعنی فراگرد نظم و ترتیب دادن به کار و فعالیت و تقسیم و تکلیف آن به افراد به منظور انجام دادن کار و تحقق هدف‌های معین. نتیجه سازماندهی، ایجاد ساختار سازمان است. ساختار سازمان، روابطی منظم و منطقی که لازمه عملیات اعضای سازمان است، به وجود می‌آورد (علاقه بند، ۱۳۸۹: ۲۵).

شناخت خصیصه‌های ذاتی و اکتسابی انسان‌ها و همچنین، جایگزینی صحیح و متناسب آن‌ها در پست و مشاغل سازمانی از اهم وظایف مدیران به شمار می‌رود. سازماندهی، دومین وظیفه اساسی مدیریت است و آن شامل شناسایی و گروه بندی فعالیت‌ها و وظایف، تعیین اختیار و مسئولیت برای مدیران و سرپرستان و ایجاد هماهنگی، بین وظایف و فعالیت‌ها، و طراحی نظام گزارش دهی، می‌باشد.

«بینش عمیقی، نسبت به تک تک نیروها داشت! آقا مهدی با یکی دو برخورد، می‌فهمید فلان نیرو به درد چه واحدی می‌خورد. گاه نیروی خاصی را برمی‌گزید، همه جا با خودش همراه می‌کرد، آن وقت بعد از چند روز می‌دید، حکمی برایش زده و بعنوان مسئول فلان واحد، معرفی کرده است. یعنی در این مدت، روی او مطالعه می‌کرد و او را مورد ارزیابی

و داشتن نفس به لذت‌هایی که حلال و مایه زیبایی است. خداوند را نشاید جز آن که در پی سه چیز حرکت کند: کسب حلال برای تأمین زندگی، یا گام نهادن در راه آخرت، یا به دست آوردن لذت‌های حلال» (نهج البلاغه، ۱۳۸۶).

در طراحی و برنامه ریزی، همیشه طراحی ذهنی خودش را بر روی کاغذ می‌آورد و با ارائه به همکاران، آن‌ها را در تصمیم‌گیری مشارکت می‌داد و بدین وسیله، آن‌ها را تکریم می‌کرد و از همکاری و مساعدت آن‌ها بهره می‌جست و معتقد بود اگر نیت و عمل ما خالص برای جهاد در راه خدا باشد او بهترین طرح و برنامه را به ما الهام خواهد کرد (حسینی، ۱۳۸۹).

سایه مرگ، آنان را دربرگرفت و در چنگال یأس در هم فرو رفتند. لحظاتی این چنین گذشت. ناگهان علی به خود آمد. روبه همراهانش کرد و گفت: «برادرها، گوش کنید! من سروان علی صیاد شیرازی هستم و دوره‌های مختلف نظامی دیده‌ام مانند چتر بازی، تکاوری، نقشه خوانی و چیزهایی از این قبیل. از این لحظه به بعد من فرمانده شما هستم. استدعا دارم به دستورات من خوب گوش کنید تا ان شاء الله بتوانیم از این مهلکه نجات پیدا کنیم!» سپس شروع به طرح ریزی و برنامه ریزی کرد، صلابت و طمأنینه‌ای در صدایش بود که خودش را به شگفتی واداشت و دید که نور امید در چشم‌ها درخشید و دوباره زندگی در رگ‌ها جاری شد و در نهایت

عالی انجام دادند و برای لیاقت، استعداد، تخصص و تعهد افراد اهمیت فوق العاده قائل بودند. وی همواره از عناصر شایسته نه تنها استفاده کردند به معنی واقعی کلمه افراد متعهد و متخصص را صید کردند (حسینیا، ۱۳۸۸).

کنترل و نظارت

کنترل، عبارت است از تشخیص این که اقدامات و فعالیت های سازمان تا چه اندازه در جهت هدف ها و مطابق با موازین پیش بینی شده است. فراگرد کنترل، میزان پیشرفت در جهت هدف ها را اندازه گیری می کند و مدیران را قادر می سازد که انحراف از برنامه را به موقع تشخیص دهند و اقدامات اصلاحی یا تغییرات لازم را به عمل آورند (علاقه بند، ۱۳۸۹: ۴۷).

شهید زین الدین نیز با درک کامل ضرورت های کنترل و نظارت، با وسواس شدیدی که داشت، ضمن حضور فعال و دائم در صحنه های مختلف نبرد، با وجدان کاری کم نظیر خود، این مهم را



پی گیری می کرد:

«آقا مهدی با شجاعت تمام بر مسأله حفرکاتال ها نظارت داشت و حساسیت خاصی را در بهتر شدن کار از خودش نشان می داد. همین دقت و ظرافت آقا مهدی و تلاش بسیجیان تحت امرش، باعث شد که ما، تعداد زیادی از پاتک های دشمن را دفع کنیم.»

«آقا مهدی در زمینه داشتن وجدان کاری، واقعاً نمونه بود ایشان تا کاری را به انجام نمی رساند، سر از پا نمی شناخت. رفتار و حرکاتش نشان می داد که آرامش ندارد و در فکر انجام دادن آن مأموریت، به نحو احسن است. احساس مسئولیت و حضورش در تمام مراحل نبرد - نظارت و پیگیری او از کار اطلاعات گرفته تا فرماندهی لشکر - در وجودش موج می زد.»

«در بسیاری از موارد که ما ایشان را در حال پیگیری امور جاری عملیات می دیدیم، متوجه می شدیم که به دلیل کمبود شدید خواب و استراحت، کنار دست راننده، کنار خاکریز یا در خودروی بی سیم فرماندهی، همین طور که حرکت می کرد، به خواب رفته است» (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۱).

در این مورد، امیرالمومنین علیه السلام در توصیه ای به مالک اشتر می فرماید: «ای مالک در کارهای کارمندان کاوش کن و چشم هایی را بعنوان بازرس که دارای خصوصیات صداقت و

سلسله مراتب در تقسیم کار باید مد نظر قرار گرفته و رعایت شود.

تمام افراد از طریق سلسله مراتب با مدیریت یا فرماندهی در ارتباط باشند (حسینیا، ۱۳۸۸).

این تأکید صیاد را می توان در دستورالعمل امام علی علیه السلام به دوتن از امیران لشکر در مورد رعایت سلسله مراتب فرماندهی مشاهده کرد: من « مالک اشتر پسر حارث» را بر شما و سپاهبانی که تحت امر شما هستند، فرماندهی دادم. گفته او را بشنوید، و از فرمان او اطاعت کنید، او را چونان زره و سپر نگهدارید خود برگزینید، زیرا که مالک، نه سستی به خرج داده و نه دچار لغزش می شود. نه در آن جایی که شتاب لازم است کندی دارد، و نه آن جا که کندی پسندیده است، شتاب می گیرد» (نهج البلاغه، ۱۳۸۶).

این فرمانده شجاع دفاع مقدس (شهید صیاد)، نیروی متناسب با هر مأموریتی را در جای خود قرار می داد و برای هر مأموریتی یک سازمان تعریف می کرد. وی بعد از این که در ۱۰ مهر سال ۱۳۶۰ به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد، یکی از اولین کارهایی که انجام داد این بود، افراد متناسب با هدفی که دنبال می کردند در مناصب گوناگون قرار دادند. ایشان این کار را در سطوح میانی و

بود؛ به این معنا که علاوه بر پیش بینی حداقل سه جانشین برای هر فرمانده گردان - که این مهم نیز برای معاونین لشکر، اعم از ستاد عمومی و تخصصی رعایت شده بود- کارگردان ها را به دو قسمت مساوی تقسیم - سازماندهی - کرده بود و یک کادر در منطقه عملیاتی و نیز یک کادر در شهرها بعنوان پشتیبان، حضور داشتند! گویی که با این تدبیر، به استراتژی معروف امام خمینی علیه السلام در مورد مدت جنگ: «اگر این جنگ، بیست سال هم طول بکشد ما ایستاده ایم!» جامعه عمل پوشانده بود (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۱).

چه زیبا، این شهید بزرگوار به رهنمودهای کاربردی حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر عمل نموده است: «هرآن گاه که نیروی خویش را بسیج فرمایی و طبق قانون لشکری، به گردان های متعدد و هنگ های منظم تقسیم شان کنی، بهوش باش که در انتخاب افسران و سران سپاه به اشتباه به غلط نروی» (نهج البلاغه، ۱۳۸۶).

شهید صیاد شیرازی، هدف از سازماندهی را تقسیم کار در یک مجموعه به گونه ای می دانستند که:

هیچ کاری بدون مسئول نماند و در عین حال از تداخل و تضاد مسئولیت ها، جلوگیری به عمل آید.

هر کاری به افرادی که دقیقاً از عهده آن بر می آیند، سپرده شود.

وفاداری هستند، بر آن‌ها بگمار. چون بازرسی کارهای آنان در پنهانی، وادارشان می‌کند تا نسبت به امانت داری در برخورد با مردم به نرمی و جهت رفتار نمایند» (نهج البلاغه، ۱۳۸۶).

شهید صیاد شیرازی به بازرسی و کنترل عقیده داشت و همواره افراد متعهد و مورد وثوقی را برای انجام این کار منصوب می‌کرد، اما بازرسی و کنترل ایشان برای گرفتن خطاهای افراد نبود و مقصود و هدف او، پیشبرد کارها به صورت دقیق بود و صورت و جنبه مثبت بازرسی و کنترل را در نظر می‌گرفت. وی در این زمینه می‌گفت: «تهد را در چهره خدمت بیابید، توکل را در خطرپذیری، شایستگی را در مسئولیت پذیری و ایثار را در عمل بیابید» (شکیبا، ۱۳۸۶: ۶۶).

خودسازی و بازسازی معنوی و ایمان به خدا

یکی از رموز این دو رهبر و فرمانده دلاور، خودسازی و تلاش در جهت بازسازی روحی و معنویان بود که در کسب قدرت شخصی ایشان (شهید صیاد شیرازی و شهید مهدی زین الدین) بسیار مؤثر بود.

بازسازی معنوی افراد، خصوصاً فرماندهان و مدیران، یکی از مؤلفه‌های اصلی نفوذ در دیگران می‌باشد که این دو شهید بزرگوار با ممارست و تلاش فراوان، به قله‌های رفیع خودسازی رسیده و همچنان در حفظ آن کوشا بودند. به چند نمونه از این زیبایی‌های معنوی، از زبان هم‌زمان توجه کنید:

«اولین چیزی که باید عرض کنم، این است که شهید زین الدین، یک انسان خودساخته بود، ایشان واقعاً قبل از این که لشکر ۱۷ را بسازد، خودش را ساخته بود، انصافاً یک انسان متقی بود. انسانی که خداوند او را هدایت کرده بود و با آن حالت تعبد و پیوستگی که با خدا داشت، واقعاً ما را تحت تأثیر قرار می‌داد، من خودم چندین بار پشت سر این بزرگوار نماز خواندم، خدا می‌داند، حالت نماز او را و اذکار بعد از نماز را که این بزرگوار به زبان می‌آورد، آن حالت تعبدی را که داشت، آن حالت راز و نیاز و آن چهره پراز نور ایمان و پراز خنده رویی ایشان، هرگز فراموشم نمی‌شود».

«بعضی اوقات که به هر جهت، بچه‌ها مقداری فاصله شان با هم زیاد می‌شد، شروع به مناجات می‌کردند، من گاهی اوقات که پشت سر ایشان - شهید زین الدین - حرکت

می‌کردم از زمزمه و مناجات ایشان با خدا در آن مسیر طولانی، مطلع می‌شدم. در واقع، یکی از فرماندهان بسیار عزیزی بود که در آن شناسایی، هم شجاعتش برای ما مشخص شد و هم روحیه معنوی و اخلاق خوش محمدی ﷺ، ایشان را مشاهده کردیم و از آن تاریخ به بعد، بیشتر به یکدیگر نزدیک شدیم».

«شهید زین الدین، از نظر بعد معنوی و روحی، بسیار برجسته و از نظر حسن اخلاق و برخورد، در اوج قله کمال قرار داشت، به گونه ای که هر لحظه زندگی ایشان برای ما درس بود و همیشه دوست داشتیم، بیشتر در کنار ایشان باشیم».

«او (شهید زین الدین) در ایمان و تقوا و خداترسی، در حدّ اعلا مرتبه قرار گرفته بود. دعاهای کمیل و توسل او، گریه و تضرع او، در نیمه‌های شب در سنگر، همه و همه نشانه تقوا و خداترسی او بود» (یار محمدی و زارعی متین، ۱۳۸۱: ۱۸۹).

شهید زین الدین، همه این قابلیت‌های کم نظیر را در سایه سار زندگی و جنگ با نفس اماره پیدا کرده بود. او واقعاً برای تأدیب نفس خود، تمرین می‌کرد:

دوستی می‌گفت: «یک بار که آقا مهدی به سختی توانست خودش را از چنگ بچه‌های بسیجی خلاص کند، با چشمانی اشک آلود نشسته بود به تأدیب نفس، با تشر به خود می‌گفت: مهدی! خیال نکنی کسی شده ای! که این‌ها، این قدر بهت اهمیت می‌دهند، تو هیچ نیستی، تو خاک پای بسیجیانی!... همین طور می‌گفت و آرام آرام می‌گریست!»

آثار خودسازی و ایمان به خدا را نیز می‌توان در رهبری و فرماندهی شهید صیاد شیرازی ملاحظه کرد:

شهید صیاد، هم در مورد جسم و هم در مورد روحش کار می‌کرد و از همان زمان که در مرکز توپخانه کار می‌کرد، استاد ورزش هم بود. در دوران دانشجویی در مقایسه با همدوره‌ای هایش در اوج قدرت جسمی بود و هنگامی که آن‌ها را برای دیدن دوره تکاوری می‌فرستند، ایشان اول می‌شود. نظامی‌ها خوب می‌دانند که وقتی کسی در دوره رنجری، اول می‌شود، یعنی از نظر جسمی و روحی آدم بسیار ورزیده ای است. او پیوسته سعی داشت از نعمت‌هایی که خدا به او داده بود، به نحو احسن استفاده

کند و لذا چه در دوره دانشجویی، چه در زمان افسری و چه در دوران فرماندهی، هرکاری را که برعهده‌اش گذاشتند به بهترین وجه انجام داد (صادقی گویا، ۱۳۹۰).

وی در هرکاری، در هر شرایطی خدا را می‌دید مثلاً زمانی که فکر کردند در یکی از جنگ‌ها با ضد انقلاب شهید بسیار داده باشند، زمانی که شنید سه تا چهار تا مجروح داریم، شهید نداریم، هیچ کدام از مجروح‌ها ایمان هم طوری نیستند که بخواهند تخلیه شوند. صیاد گفت: «هم آن موقع و هم بعد از آن، آن جا را بعنوان رشته ظاهر شدن امدادهای الهی می‌دانم». صیاد شیرازی می‌گفتند: «اگر آدمی در سنگرهای اسلام قرار بگیرد، خداوند هم او را یاری می‌کند و به او جسارت، شجاعت و تهور می‌دهد. حالتی می‌دهد که احساس می‌کند همه چیز رو به راه است. این از شدت توکل به خداست که بعنوان یک نعمت نازل می‌شود». (مؤمنی، ۱۳۸۶).

کرباسی (۱۳۹۰)، هم‌رمز شهید صیاد شیرازی اظهار داشت: «صیاد دارای صفات ویژه ای بود که یک فرمانده در ارتش اسلام باید داشته باشد، او به خدا ایمان داشت و اهل نماز، ریاضت شبانه و جهاد بود که این عوامل اصلی برای یک فرمانده در ارتش است. وی تمامی کارهایش را برای خدا آغاز می‌کرد و در راه خدا قدم بر می‌داشت و برای رضای او کار می‌کرد». حضرت علی ؑ زمانی که حکمرانی مصر را به مالک اشتر می‌دهند یک جمله ای را در آن نامه معروف به مالک اشتر در مورد ایمان فرمانده به خدا بیان می‌کند: «من یکی از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که به هنگام خوف، خواب به چشم راه نمی‌دهد و در ساعات ترس و وحشت، از دشمن هراسی نخواهد داشت که این ویژگی در وجود صیاد به تمام معنا وجود داشت».

باید خاطر نشان کرد که یکی از راه‌های خودسازی که هم شهید زین الدین و هم شهید صیاد شیرازی از آن بهره بردند، این بود که هر وقت مشکلی برایشان پیش می‌آمد وضو می‌گرفتند و دو رکعت نماز می‌خواندند و از خدا استعانت می‌جستند و بلااستثناء، مشکل آن‌ها حل می‌شد.

ارتباط با نیروها و توجه به نیازهای آن‌ها بهترین و مهمترین عاملی که باعث موفقیت فرماندهان جنگ، از صدر اسلام تاکنون گردیده

است، تمسک به قرآن و اهل بیت و ارتباط نزدیک و عاطفی با مدیران و نیروهای تحت امر بوده است. نگرانی نیروها، نگرانی مدیر بوده و خوشحالی آنان، باعث خوشحالی مدیران می‌گردید و از طرفی، به قدری با صفا، صمیمی و خاکی بودند که رزمندگان، هیچ فاصله ای بین خود و آنان، احساس نمی‌کردند و این جذبۀ معنوی تا حدی بود که به همراه آنان، تا اعماق خطر، پیش می‌رفتند.

آن دو شهید بزرگوار، از هر فرصتی برای رسیدگی به نیازهای مختلف رزمندگان در جبهه و پشت جبهه استفاده می‌کردند. در میان آن‌ها، حضور پیدا کرده و علاوه بر هدایت مؤثر آنان در صحنه نبرد، مشکلات آنان را می‌شنیدند سپس در جهت حل آن - جبهه و پشت جبهه - به گونه ای تکلیفی و جدی عمل می‌کردند.

همرزم شهید زین الدین: «آقا مهدی در حین درگیری‌ها، همواره در هر جا که احساس خطر می‌شد و در هر جا ضرورتی ایجاب می‌کرد و یا احساس خطر می‌نمود که خط تضعیف شده است، با حضور خود در صحنه - هدایت در صحنه نبرد- در قلوب نیروهایش شور تازه ای ایجاد کرده و باعث تجدید روحیۀ آنان می‌شد» (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۱). شهید صیاد شیرازی، برای کمک به پادگانی که تعداد آن‌ها اندک بود و در دست ضد انقلاب‌ها بود، رفتند، وقتی آن‌ها سرگرد را دیدند، بسیار خوشحال شدند و سرگرد برای این که آنان همچنان روحیۀ شان را حفظ کنند، قول داد آن‌ها را از این وضعیت نجات دهد. بنابراین، وقتی به قرارگاه برگشت، تصمیم گرفت پیش از انجام عملیات، تعدادی پاسدار برای تقویت روحیۀ آن‌ها اعزام کند (مؤمنی، ۱۳۸۶).

بررسی نیازهای کارکنان و توجه کردن به تذکرات و انتظارات آن‌ها، بسیار مهم است این نیازها، تنها اختصاص به احتیاجات مادی ندارد، مدیر باید قدرت برقرار کردن ارتباط قوی با کارکنان و مردم را داشته باشد تا بتواند دردها و مشکلات و نیازهای ایشان را درک نماید. «یادم هست که ایشان (آقا مهدی) چقدر دلباخته بسیجیان تحت فرماندهی‌اش بود، یک روز ایشان گفت: «فلانی من دیروز با خودم دعوایم شد!» گفتم: «چطور؟! گفت: «از اندیمشک که عبور می‌کردم، دعوا بین عقل و نفسم شروع شده، طوری که تا چند کیلومتر در طول جاده با هم کلنجار می‌رفتند!» عقلم می‌گفت: «ممکن است این نیروهایی که الان در اردوگاه هستند و برای عملیات آماده می‌شوند، مشکلات و کمبودهایی داشته باشند، پس من باید سری به این نیروها بزنم»، اما نفسم می‌گفت: «تو که تازه از مأموریت باز می‌گردی و خانواده‌ات نیز در اهواز تنها می‌باشند، باید برگردی نزد آن‌ها، نگران‌ت هستند!» دعوا همین طور ادامه داشت که ماشین را سروته کرده، به محل لشکر رفتم، تا ساعت یک ونیم بامداد آن جا ماندم و بعد از آن که همه نیروها به خواب رفتند، برخاستم و برای دیدن



خانواده به طرف اهواز حرکت کردم!» (یار محمدی وزارعی متین، ۱۳۸۱).

ایجاد انگیزه، باعث حرکت نیروهای نهفته انسان‌ها در بحث تحقق اهداف می‌شود. روانشناسان معتقدند تشویق کارکنان و ایجاد انگیزه در آنان در موقعیت سازمان‌ها و یگان‌های تحت امر فرماندهان، نقش مؤثری دارد. شهید صیاد شیرازی به فرماندهان و افراد زیردست خود اعتماد داشتند و خدمات آن‌ها را ارزشگذاری می‌کردند و مشوق آن‌ها بودند و سعی می‌کردند نیاز آن‌ها را برطرف کند. وی علاوه بر تشویق‌های مادی برای ایجاد انگیزه، از راهکارهای معنوی نیز بهره می‌گرفت، بعنوان مثال: افراد تحت پوشش را به دیدار با علماء، روحانیون سرشناس، حضرت امام خمینی علیه السلام و به سفرهای زیارتی اعزام می‌کرد که این کار باعث ایجاد انگیزه در افراد می‌گردید و باعث می‌شد تا آن‌ها از تمام ظرفیتشان برای انجام کارها استفاده نمایند، ایشان گاهی در شرایط سخت عملیاتی، با حضور در خطرناکترین محل و مأموریت، انگیزه از دست رفته و یا تضعیف شده رزمندگان را تقویت و مضاعف می‌نمودند و نیاز معنوی آن‌ها را برطرف می‌کردند (حسینی، ۱۳۸۹).

سرتیپ صیاد شیرازی، وقتی که برای سرکشی به یکی از پادگان‌های آموزشی رفته بودند، متوجه شد کسی پوتین هایش را واکس زده است، از فرمانده منطقه پرسید «چه کسی این کار را کرده است؟». او گفت: «تیمسار، سرباز مهمان سرا به دستور من این کار را کرده است». اخم‌های تیمسار توهم رفت. چند بار زیر لب استغفار گفت و آن گاه رو به سوی فرمانده جوان کرد و گفت: «این رفتارها در انسان روحیه استکباری ایجاد می‌کند، باید غرور سرباز را حفظ کرد». کرباسی (۱۳۹۰)، «شهید صیاد، در طول فرماندهی خود، همواره عذرپذیر بود»، هم‌زم ایشان بیان کرد: «به گونه‌ای کار نمی‌کرد که بخواهد طرف یا خودش را به عذرخواهی وادار کند، بلکه به شیوه‌ای برخورد می‌کرد که اگر کسی هم اشتباه کرد، با تبسم و بی‌خودش، اطرافیان را مجذوب و عذرش را می‌پذیرفت. شهید صیاد شیرازی در قالب دستور مانند یک فرمانده مقتدر دستور می‌داد، اقتدار او در فرماندهی و مدیریت، بسیار بالا بوده اما در حالت رفاه خود را مانند پایین‌ترین رده قرار می‌داد و به همین دلیل، مهر و عاطفه و عشق صیاد در دل نیروهای مردمی و ارتشی نشست بود».

شهید زنده است

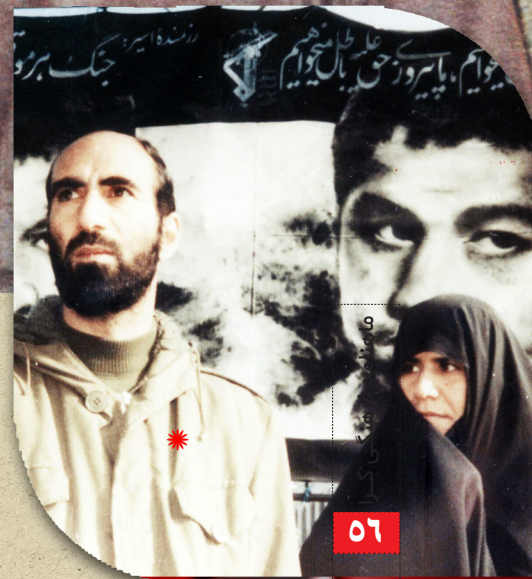
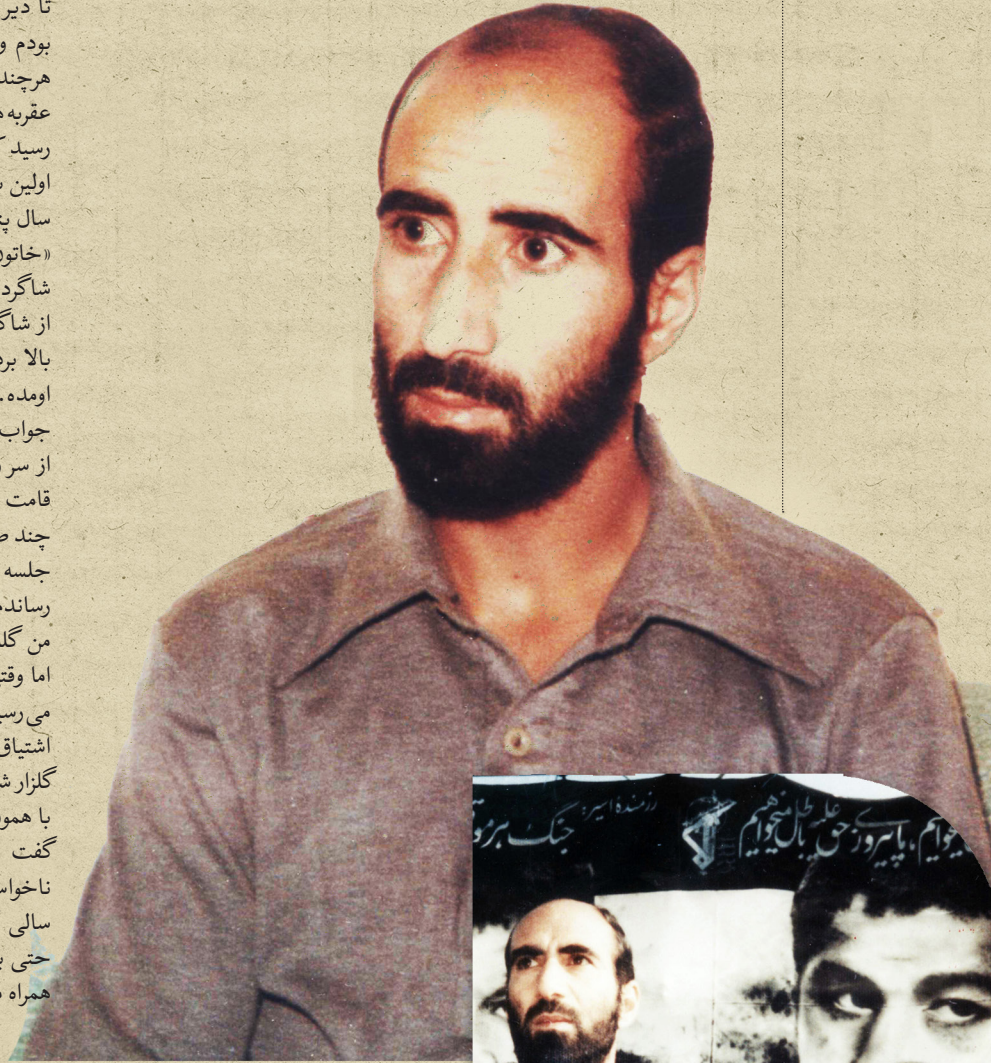
خاطره‌ای از همسر شهید امان الله غلامحسین پور، سرکار خانم شفیقه شفیع

شب چله نشینی با شهدا بود، بعد از شهادت همسرم بیست و هشت سال از والدینم پرستاری کردم. جلسه تا دیر وقت طول کشید کنار یادمان همسرم نشسته بودم و تمام حواسم پیش مادرم بود. نگرانش بودم هرچند لحظه نگاهی به ساعت می‌انداختم اما عقربه‌ها خیال حرکت کردن نداشتند نوبت به من رسید که خاطره‌ای از همسر شهیدم بگویم؛ روزی که اولین بار او را دیدم جلوی چشم‌انم آمد. اردیبهشت سال پنجاه و هشت بود که به محل کارم در روستای «خاتون آباد» جیرفت می‌رفتم. از دور دیدم که شاگردهایم از سر و کول یک نفر بالا می‌روند. یکی از شاگردهایم تا آن جایی که می‌توانست دستش را بالا برد و گفت: خانم، خانم اجازه؟ آقای قبلی مون اومده. از او پرسیدم: آقای قبلیتون کی هستن؟ باخنده جواب داد: آقای غلامحسین پور. وقتی بچه‌هایی که از سر و کولش بالا رفته بودند را کنار زد؛ تازه قد و قامت رشیدش را دیدم. آن روز فکر نمی‌کردم که او چند صباحی معلم واقعی زندگی من شود.

جلسه که تمام شد خودم را هرچه سریع‌تر به خانه رساندم، منتظر بودم مادرم با چهره‌ی ناراحت از من گله کند که چرا دیر آمدم و او را تنها گذاشته‌ام، اما وقتی او را دیدم شادتر از هر زمان دیگری به نظر می‌رسید. مادرم از من پرسید کجا بودی؟ شور و اشتیاق خاصی در چشم‌هایش دیدم. گفتم: مادر گلزار شهدا بودم. چه طور مکه؟ مادرم گفت: امان الله با همون لباس‌های بسیجی امشب اومد خونه به من گفت نگران نباش. شفیقه امشب میاد پیش من. ناخواسته اشک‌هایم سرازیر شد. در تمام این سی سالی که از شهادت همسرم می‌گذرد یک لحظه، حتی یک لحظه احساس تنهایی نکردم. او همیشه همراه من است.

بالاترین توصیف حضرت حق از مقام شهید، زنده بودن شهید است.

همان که در سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۹ می‌فرماید: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛ هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. در این گرا به خاطراتی از شهیدان عزیز اشاره می‌کنیم که مصداقی از این آیه شریفه هستند.



میلاد عرفان پوز:

هرچیزی در عالم رهسپار غایتی است و هر امری موقوف هدفی که برای آن تعریف شده است. اگر آرمان شهر محتوایی ادبیات را جويا شویم بی شک این منزل آرمانی با شهادت و فرهنگ آن گره خورده است. شاعر و نویسنده، محمل و موضوعی زیباتر و شگفت تر از شهادت نخواهند یافت و این نقطه عزیمت و عروج انسان در حوزه ادبیات نیز بی شک در نهایت منزلت و زیبایی تعریف می شود.

اینکه چرا شعرهای امروز و داستان های این روزگار آن گونه که باید به درک این معنا نرسیده اند نشان دهنده این نکته لطیف است که مقدمه تولید اثر مهذب و پاکیزه، تهذیب نفس و طهارت روح ادبای ماست. مادام که فرایند آموزشی و تربیتی ما به سمت و سوی تعالی که همانا فرهنگ شهادت است سوق داده نشود نمی تواند آفرینش آثار شهادت محور و متعالی را انتظار کشید. شاعر و نویسنده ای که خود در فرهنگ شهادت و ایثار نفس نکشد و زیست نکند هرگز نخواهد توانست حتی واژه ای به ادبیات متعالی ما بیفزاید. کاش و کاش و کاش که سرمایه های فرهنگی ما به جای صرف در عرصه های نمادین و نمایشی در تربیت و انسان سازی هزینه شود؛ باشد که به لطف حضرت حق، چنین شود.



شهادت، آرمان شهر ادبیات

دلتنگم و از حال خودم دلگیرم
در بند هزار خواب بی تعبیرم
می خوانمت ای شهادت ای حسرت دور
این بار به دادم نرسی می میرم





عاشورا، منشأ ادب پایداری

ادبیات مقاومت

دکتر سید علیرضا حجازی
عضو هیأت علمی دانشگاه قم

شدن یکی سرانجام سراز طبرستان به در آورد و یکی از آذربایجان.»
موقعیت خاص شیعه در قرن چهارم
وضع شیعه در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری از میان سایر قرون ممتاز است؛ زیرا در این دوره بر اثر غلبه سادات طالبیه و امرای آنان از قبیل اسفار و ماکان و مردابیج و آل بویه قسمت بزرگی از ایران تحت تسلط دولت های طرف دار

نگارنده در مدت بیش از پانزده سال پژوهش و تحقیق در زمینه بررسی اشعاری که در مدح و رثای حسین بن علی (ع) سروده شده به این باور رسیده که تمامی شعرا که در مدح و رثای سیدالشهداء سروده هایی دارند به این نکته اذعان دارند که عاشورا منشأ ادب پایداری بوده و انقلاب اسلامی ایران نیز متأثر از حماسه ی عاشورا می باشد و پایداری ملت ایران برگرفته از پایداری نهضت عاشورا است.

تشیع یا دولت های غیرمزا هم نسبت به شیعه قرار داشت. آل سامان هم بر اثر بی آزاری خود به اهل ادیان و مذاهب مختلف با شیعه از در مخالفت در نمی آمدند.... در بغداد و ممالک تابعه آل بویه، شیعه در اقامه ی مراسم

مستقیماً اشاره به امام حسین علیه السلام و وقایع روز عاشورا دارد از کسایی مروزی می باشد.

البته در کتاب «اشعار حکیم کسایی مروزی» از دکتر مهدی درخشان اشاره ای به آن نشده؛ اما دکتر ریاحی در تحقیق خود تمام قصیده را آورده اند.

پس از کسایی مروزی به سروده هایی از ناصر خسرو قبادیانی می رسیم که، اشارتی به امام حسین علیه السلام و واقعه کربلا دارد؛ هر چند بیان چنین مطالبی در آن روزگاران بسیار دشوار بوده است.

آقای اشرف زاده در مقاله ادبیات انقلابی چنین آورده اند: «ناصر خسرو در زمانی می زیسته که خلفای عباسی از طرفی و پادشاهان غزنوی و سلجوقی از طرف دیگر، شیعیان را تحت فشار کوبنده ای قرار داده بودند و هر کس به نوعی دم از این خاندان طیب و طاهر می زد؛ بلافاصله برچسب فاطمی و رافضی و قرمطی به او می زدند و او را به نوعی شکنجه و آزار و مقتول و مصلوب می کردند...» و این فشار و اختناق در زمان فردوسی و اسدی طوسی به مراتب دشوارتر و بیشتر است؛ «فردوسی و اسدی طوسی در زمانی می زیستند که «شیعه» رافضی بود و حاکمان زمان، «انگشت در کرده بودند و رافضی می جستند» و درباره فردوسی نزد سلطان محمود غمز کردند که «مردک رافضی است» و این تهمت مساوی بود با از دست رفتن جان و مال که با کمتر از این تهمت «حسنک وزیر را بر دار کرده بودند» از این جهت است که این دو عزیز- اسدی طوسی و فردوسی- از ترس کشته

عاشورا منشأ ادب پایداری، مقاومت، حماسه و جانبازی و ایثار است و حسین بن علی (ع) سمبل مدح و رثای ادب پارسی می باشد.

بی شک اگر تاریخ کربلا و حماسه عاشورا را به دقت بنگریم و زوایای پنهان آن را بازنگری کنیم؛ می توان به این واقعیت رسید که بیش از هر چیز و پیش از هر چیز، امام حسین (ع) در برابر یزید و حکومت و سلطه ی جابرانه و زورگویانه ی او با سلاح پایداری و مقاومت، مقابله و پیکار کرده و در این روش، یقیناً به پیروزی قاطع رسیده و تاریخ، خود گواه این مدعاست. برای بررسی منشأ ادب پایداری در حماسه ی عاشورا، راهی به جز آشنایی با تأثیرگذاری عاشورا در ادب و شعر حماسی نیست. خوشبختانه در زمینه شعر و ادب زبان عربی کتابی ارزشمند به نام (ادب الظف او شعراء الحسین) از سوی محمد جواد شبر نگاشته شده اما در ادب پارسی کمتر تحقیق و پژوهش جامعی صورت گرفته است. نگارنده در مدت بیش از پانزده سال پژوهش و تحقیق در زمینه بررسی اشعاری که در مدح و رثای حسین بن علی (ع) سروده شده به این باور رسیده که تمامی شعرا که در مدح و رثای سیدالشهداء سروده هایی دارند به این نکته اذعان دارند که عاشورا منشأ ادب پایداری بوده و انقلاب اسلامی ایران نیز متأثر از حماسه ی عاشورا می باشد و پایداری ملت ایران برگرفته از پایداری نهضت عاشورا است.

قدیمی ترین مرثیه ی فارسی در رثای حسین بن علی (ع)
قدیمی ترین مرثیه ای که تا کنون به دست آمده و



مذهبی خود آزاد بودند و حتی در لعن و سب مخالفان خاندان رسالت و غاصبان حق و قتله‌ی آنان، جنبه‌ی افراط می‌پیمودند.

قرن چهارم مصادف است با دوره‌ی غیبت امام زمان منتظر و این امر از چند جهت در عالم تشیع مؤثر واقع شد. نخست از ادامه‌ی تشعب شیعیان جلوگیری کرد و دوم از آن روی که با غیبت امام، مسأله‌ی اجتهاد و موضوع انتخاب کسی از میان علمای شیعه که اعلم و اتقی از دیگران باشد؛ به عنوان نایب امام به پیش آمد و همین امر باعث تکامل علوم مذهبی شیعه از قبیل حدیث و فقه و کلام شد...

رفتار بنی عباس با عزاداران حسین بن علی
پس از آنکه حکومت اموی از بین رفت؛ فاصله‌ی کوتاهی برای نفس راحت کشیدن شیعه پیش آمد و برای آنان مجال و فرصتی باز شد که برای زیارت قبر شریف به کربلا بروند و اطراف حرم سید الشهداء علیه السلام مجالس نوحه سرایی به پا کنند و در دهه‌ی اول محرم مخصوصاً روز عاشورا حزن و اندوهشان را بر ملا سازند و یاد آن روز دردناک را بازگو نمایند؛ ولی متأسفانه این فرصت کوتاه به حکومت عباسی ملحق شد و رودر رو شدن آنان با نهضت حسینی بیشتر از مقاومت حکومت اموی در برابر آن بود و حکومت عباسی درباره‌ی قبر شریف در کربلا و زائرین و واردین کاری کردند که امویان در زمان سلطنت خود نکرده بودند. نگاهی کوتاه به دوره‌ی خلفای عباسی می‌افکنیم تا وضعیت شیعه و شعری آن دوره‌ها بهتر شناخته شود:

اول کسی از خلفای عباسی که دستور خرابی قبر امام حسین علیه السلام را داد و زوار را از زیارت و

عزاداری و نوحه سرایی منع کرد؛ ابو جعفر منصور دوانیقی بود و رفتار او به خلاف خلیفه‌ی قبل از خودش، سفاک بود.

ابوالعباس سفاک: با شیعه همراهی می‌کرد تا به وسیله‌ی آنان علیه باقیمانده‌ی امویین کمک بگیرد. مهدی عباسی: دستور داد سقف قبر امام علیه السلام دوباره ساخته شود و عزاداری و نوحه سرایی بر امام علیه السلام اقامه گردد.

معتمد و اتق: تا اندازه‌ای علویین آزاد بودند و مجالس عزاداری و نوحه سرایی را اقامه می‌کردند.

جعفر متوکل: (نوه‌ی هواپرست هارون)؛ شیعیان را آواره کرد و چند مرتبه قبر امام علیه السلام را ویران کرد و شخم زد و کاشت.

منتصر (پسر جعفر): دوباره قبر سید الشهداء را به حال اول برگرداند و به شیعیان در مراسم عزاداری داد.

خلفای بعد از منتصر در اثر ضعف و ناتوانی، در امور دولتی دخالتی نمی‌کردند و بانفوذ ترک‌ها بعد از عباسیان، اقامه‌ی عزاداری، تابع مذهب و سیاست آنان شد.

موقعیت شیعه در نیمه‌ی قرن پنجم تا قرن هفتم هـ.ق این دوره مصادف بود با خلافت بنی عباس و سلجوقیان (۴۴۷-۵۷۵) و ما، در دو بخش نحوه‌ی برخورد خلفای بنی عباس با شیعه و کیفیت اوضاع شیعه در زمان سلجوقیان را به اختصار پی می‌گیریم:

الف- رفتار خلفای بنی عباس با شیعه در این دوره

- التاصرالدین الله (۵۷۵هـ): در عهد او که

می‌خواست شأن خلافت را عزیز و محترم نگاه دارد و تسلط و قدرت را از دست سلجوقیان بگیرد؛ شیعه مقداری نفس راحت کشید و در اقامه‌ی عزاداری و نوحه سرایی بر حسین علیه السلام آزادی به آنان داده شد و این خلیفه، عاطفه و مهربانی به علویان نشان می‌داد.

- الظاهر بامر الله و المستنصر بالله (۲۳هـ.ق): او هم مانند جدش، التاصر بالله در اقامه‌ی عزاداری و نوحه سرایی با شیعه همگام بود.

- معتمد عباسی (۶۵۶هـ، انقراض بنی عباس): گاهی با شیعه همراهی می‌کرد. در زیارت و عزاداری و گاهی تحت فشار علماء متعصب اهل سنت و اطرافیانش خصوصاً پسرش، ابوالعباس احمد قرار می‌گرفت و برای جلوگیری از عزاداری اقدام می‌کرد. البته این شدت و ضعف‌ها به علل و عوامل مختلفی بستگی داشته ولی در مقایسه با وضع فوق، شیعه در این دوره وضع بهتری داشته است.

ب- شیعه امامیه‌ی اثنی عشریه در زمان سلجوقیان

در دوره‌ی اول سلطنت سلجوقیان اصولاً از دوره‌ی سلطنت سلطان محمود غزنوی به بعد، سیاست ضد شیعی بسیار شدید در مشرق زمین ایران اتخاذ شده بود و شیعیان را آزار می‌داده اند. هنگامی که سلجوقیان بر ایران غلبه یافتند، دوره‌ی غلبه‌ی امرای شیعه بر طبرستان و دیلمان و عراق عجم و عراق عرب و... بود ولی با فتح بغداد شروع به آزار فرقی



مختلف شیعه و طرد آنان از دستگاه های دولتی نمودند. رافضیان (شیعیان) در این روزگاران در ردیف گبران و ترسایان، یارای تظاهر به دین و ورود در خدمات عمومی رانداشتند. این سیاست ضد تشیع، اگر چه نتوانست مدت زیادی دوام آورد؛ اما به هر حال مانعی بر سر راه شاعران شیعه بود. در اواخر سلطنت ملک شاه با سقوط نظام الملک، شیعیان کم کم در امور سیاسی و مملکتی سلطان محمد خوارزمشاه یکی از علویان را به نام (علاء الملک) از ترمذ برای خلافت نامزد کرد و ائمه ی مملکت را وادار نمود تا بر عدم استحقاق آل عباس به خلافت فتوا دهند و به مستحق بودن سادات حسینی اعتراف کند. در اواخر دوره سلجوقی که شیعیان آزادی عمل نسبی یافتند و حتی آماده تبلیغ در بلاد مختلف شدند، چون کمتر نیاز به تقیه داشتند «منقبت خوانان» را تربیت کردند و به کار گماشتند و از همین زمان است که استفاده از مناقب خوانان یا «مناقبان» برای نشر و ترویج شیعه اوج می گیرد.

شعرا و تجربه های تازه در مراثی مذهبی

مناقب خوانان اشعار را از آثار شاعران شیعه مذهب انتخاب می کردند و شاعران مرثیه گو با احساس این نیاز، به مرثیه سرایی می پرداختند. سرودن مراثی مذهبی در قرن ششم، گام های تازه ای بود که می توانست نیاز «منقبت خوانان» و «مرثیه گوینان» را تأمین کند و بگونه ای باشد که به کار تبلیغ و جلب قلوب و احساس توده ها آید. به تعبیر زیبای نصرالله امامی؛ در تاریخ مرثیه سرایی فارسی، قرن های ششم تا هشتم هجری را باید «قرون تجربه های تازه در مراثی مذهبی»

شناخت. چنان چه در دوره های بعد به شعرایی خواهیم رسید که مراثی مذهبی را به اوج بلاغت و فصاحت رسانده و محور اصلی موضوع مراثی هم «حسین بن علی علیه السلام» و ماجرای «نینوا و عاشورا» می باشد. از مشاهیر شعرای حسینی علیه السلام در قرن ششم قوامی رازی است. مقایسه ای که بین شعرای این عصر صورت می گیرد بیان گر سیر صعودی و اوج رواج مرثیه سرایی از آغاز تا کنون بوده است. شعرای حسینی این عهد عبارتند از: سنایی غزنوی (۴۳۷) عبدالرزاق (۵۸۸م)

رافضیان (شیعیان) در این روزگاران (سلجوقیان) در ردیف گبران و ترسایان، یارای تظاهر به دین و ورود در خدمات عمومی را نداشتند. این سیاست ضد تشیع، اگر چه نتوانست مدت زیادی دوام آورد؛ اما به هر حال مانعی بر سر راه شاعران شیعه بود.

ظهور فارسیایی (۵۹۸م).

وضع شیعه در قرن هفتم و هشتم هجری مذهب تشیع در قرن هفتم و هشتم هجری، به سرعت راه قوت می پیمود و از مقدّماتی که در قرن ششم و اوایل قرن هفتم برای نیرومندی آن فراهم آمده بود؛ مدد می گرفت تا به تدریج به صورت مذهب غالب در ایران در آید.

تظاهرات عادی اهل تشیع در ایام سوگواری و ساختن و خواندن اشعاری در مرثیه امامان و

شهبان هم در این دوره بر رواج خود برقرار بود و از نمونه های خوب این گونه اشعار، قصیده ای است از سیف فرغانی عارف و شاعر بزرگ (اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم ه) که برای «کشته کربلا» ساخت، قصیده ای بسیار روان و حزین با این مطلع:

ای قوم درین عزا بگریید
بر کشته کربلا بگریید
اشک از پی چیست تا بریزید
چشم از پی چیست تا بگریید

در قرن هفتم و هشتم موضوع بیشتر سروده های شاعران مسلمان، ذکر مناقب یا مراثی اهل بیت (علیهم السلام) می باشد. از شعرای حسینی این دوره، سیف فرغانی، اوحدی مراغه ای، سلمان ساوجی، خواجهی کرمانی و ابن یمین فریومدی می باشند و شعرایی همچون عطار و مولوی و کمال اسماعیل اصفهانی، اشاراتی به وقایع کربلا دارند.

وضع شیعه در قرن نهم هجری (عصر تیموریان)

ذکر مناقب آل رسول و ائمه اطهار علیه السلام در اشعار این عهد هم امری رایج است، نه تنها در قصاید غزایی از شاعران این زمان مانند ابن حسام و کاتبی و لطف الله نیشابوری و امیرشاهی و امیر حاج حسینی جنابدی و کمال الدین غیاث شیرازی و نظام استرآبادی و فغانی شیرازی و لسانی و جزآنان مدایحی در ذکر مناقب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد داریم؛ بلکه از سنن متعصبی مانند جامی هم، اظهار احترام وافر در اشعار و خاصه در مثنویات نسبت به اهل بیت علیه السلام دیده می شود... و این ها همه علائم و نشانه های تمایلی است که طرفداران



و استقصای آثار معاصران، کاری عظیم و دشوار است خصوصاً منابع آن در قلوب شیعیان و دور از دسترس محققان و مؤلفان باشد، پس باید زمانی بگذرد و آثارشان به منصفه ظهور برسد تا بتوان درباره آن سخن گفت. «دیگران کاشتند و ما خوردیم...».

منقبت و مرثیت در دوره صفویان
بعد از استقرار صفویان (۹۰۷-۱۱۴۸ ه.ق) و
 رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران، زمینه ایجاد وانتشار مدح و رثا بیش از پیش فراهم شد و بازار منقبت‌گویی و مرثیت‌سرایی و به طور کلی، سرودن هر نوع شعر مذهبی رونقی تمام یافت و دربارهای پادشاهان که تا این زمان شعر و هنر، علم و ادب را برای تبلیغ حشمت و شوکت و قدرت خویش بهترین وسیله از وسائل رسانه‌های گروهی می‌شمردند؛ همین کار را از راهی و به روشی دیگر در پیش گرفتند... سرانجام در عصر صفوی کار شعر و شاعری و رسم تألیف و تصنیف تا حدی زیاد، گونه‌ای پی‌دیگر گرفت و از هر سوی شاعران، نویسندگان پیدا شدند که دیگر برای ادامه‌ی کار خویش چندان به دربارها و دستگاه‌های حکومتی در مدح گسترده امید نمی‌بستند و ظاهر آن است که در این دوره به مناسبات عدیده با رفاه نسبی که پدید آمده بود، اهل فضل و کمال هم بیشتر شدند... و از همین زمان است که دیوان‌ها و کتب و رسائل در مناقب معصومان علیه السلام و مرثیة شهیدان کربلا و فضائل و بزرگ منشی‌ها و خلقیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام پرداخته آمد ولی بسیاری از این آثار و اشعار فاقد جنبه‌های والای ادبی و مستندات تاریخی است و نمی‌توان همه آنها را در زمره ذخائر گران‌بهای فرهنگی و هنری زبان شیرین و معنی‌آفرین فارسی به حساب آورد...»

ستایش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان شیعه نسروده باشد و چنین به نظر می‌آید که شاعران، این کار را زکات طبع و قریحه خود به شمار می‌آوردند و از گذاردن آن به عنوان یک وظیفه‌ی محتوم دینی، غفلت نداشتند.

در همین عهد، محتشم کاشانی رحمته الله علیه سمیل مرثیه‌سرایی می‌شود و در رثای حسین بن علی علیه السلام، دوازده بند معروف خود را به اقتضای هفت بند حسن کاشی» می‌سراید چنان که از میان مرثیه‌های شهیدان کربلا [شأنی دیگر و شرف قبولیتی بالاتر] یافت و اگر چه چند تن از

سرانجام در عصر صفوی کار شعر و شاعری و رسم تألیف و تصنیف تا حدی زیاد، گونه‌ای پی‌دیگر گرفت و از هر سوی شاعران، نویسندگان پیدا شدند که دیگر برای ادامه‌ی کار خویش چندان به دربارها و دستگاه‌های حکومتی در مدح گسترده امید نمی‌بستند و ظاهر آن است که در این دوره به مناسبات عدیده با رفاه نسبی که پدید آمده بود، اهل فضل و کمال هم بیشتر شدند

شاعران بعد از او کوشیدند تا نظیر آن را بیاورند؛ لیکن هنوز ترکیب بند محتشم بهترین و مؤثرترین آن‌ها شناخته می‌شود.

ساختن مرثیه‌ی اهل بیت علیهم السلام، [بویژه مرثیة سید الشهداء علیهم السلام] پس از این نیز در ادب فارسی گسترش پیدا کرد و به ویژه در عهد قاجاری توسعه یافت و پس از آن به حد وفور بالنده شد و در عصر جمهوری اسلامی، درخششی نوین و فروغی بی‌پایان یافت و کثرت شعرا و سرایندگان به حدی رسید که «لا یعد ولا یحصی» و ما نیز فقط به برخی از آنان اشاره می‌کنیم؛ چرا که تتبع

سنت و جماعت به تدریج به طرف تشیع و پیشروان آن پیدا می‌کردند. شیعه که در طول قرن نهم هجری بر قوت خود می‌افزودند، گویا همین مایه نفوذ و پیشرفت را کافی نمی‌دانستند و بر آن بودند تا رسمیت مذهب خود را مسجل سازند و می‌بینیم که وقایع قرن نهم هجری مقدمه‌ی سودمندی شد برای قیام نهایی و غلبه‌ی قطعی آنان در آغاز قرن دهم هجری و قدرت قاطع تشیع. دکتر صفا در مورد رسمی شدن تشیع چنین می‌گوید: «کوشش مداوم شیعه در تحصیل برتری بر سنیان، با ضعف قطعی تیموریان به جایی کشید که تنها یک نهضت مساعد جدید می‌توانست آن را به نتایج قطعی برساند و این همان قیام دلاورانه شاه اسماعیل صفوی بود. برای تشکیل حکومت واحد و متمرکز در سراسر ایران و برانداختن همه عوامل مخالف دیگر...» در این عهد، نمونه‌هایی را از اشعار ابن حسام خوشفی، داعی شیرازی و جامی آورده ایم، اما اشعار زیبایی ابن حسام، در این بین جلوه‌ای دیگر دارد. ابن حسام بیشترین اشعارش را در ذکر اوصاف و مناقب و کرامات پیشروان تشیع و فضایل و خصایص علی بن ابی طالب بویژه، اختصاص داده، به حدی که از مجموعه نعت و مناقب و مرثیة پیشوایان دین و ترکیبات و تریبوعات و تخمیسات و تسدیسات و تثنینات در توحید و ستایش رسول و اهل بیت علیهم السلام در مرثیة بعضی از آنان دارد که در آغاز اشعار ابن حسام به آنها اشاره می‌شود. ذکر مرثیة کربلا و اشعاری در مدح و رثای حسین بن علی علیه السلام را چه او و چه شاعران دیگری که یاد خواهیم کرد در قصائد خود به تفصیل آورده‌اند؛ چنانکه این کارشان را می‌توان مقدمه‌ی شیوع همین نوع شعر در عهد صفوی دانست و ما به وضوح می‌بینیم که در عهد صفوی «اکثر شاعری را می‌توان یافت که قصیده یا ترکیب و ترجیعی در

آنجا که شعرم را سرودم

مصاحبه با سید محمد مهدی شفیعی

سید محمد مهدی شفیعی شاعری جوان و اهل اهواز است. شعرخوانی زیبای او در محضر رهبر انقلاب توجه ایشان و مخاطبان زیادی را به خود جلب کرد. در ادامه مصاحبه‌ای را که گرا با ایشان انجام داده است را می‌خوانید.

گرا: آقای شفیعی لطفا خودتان را معرفی کنید.

من سید محمد مهدی شفیعی هستم متولد سال هزار و سیصد و هفتاد در شهر اهواز

گرا: لطفاً از خانواده خود بگویید

در استان خوزستان مثل همه‌ی استان‌های دیگر، خانواده‌هایی هستند که از قدیم اهل علم و فقاقت بوده‌اند، از جمله‌ی خانواده‌های برجسته‌ی روحانی خوزستان، خانواده آیت الله شفیعی هست که جد بنده بودند و الان هم پدر بزرگ بنده از علمای استان و نماینده مردم خوزستان در مجلس خبرگان رهبری هستند، پدرم هم روحانی هستند، خودم هم طلبه هستم، همه قبیله‌ی من عالمان دین بودند / مرا معلم عشق تو شاعری آموخت (با خنده).

گرا: از کی به شعر روی آوردید؟

از قدیم در منزل ما پدرم علاوه بر شعر قدما شعر معاصرین را هم برای ما می‌خواند، گاهی قیصر می‌خواندیم گاهی قزوه، اما سالی که دوره پیش دانشگاهی را می‌گذراندم اولین شعرهایم را سرودم.

گرا: حس و حال شعر خواندن برابر ولی امر مسلمین جهان چگونه است؟

معمولاً جایی که نگران هستیم و استرس داریم، شور و شوقی وجود ندارد، و زمانی هم که شور و

شوق داریم استرس و نگرانی وجود ندارد. حس است که جایی دیگر نمی‌توانید تجربه کنید؛ تلفیقی است از استرس و شور و شوق و اشتیاق. مقابل حضرت آقا شعر خواندن زمانی که ایشان مخاطب شما باشند و حواس ایشان با شما باشد، و از یک طرف هم محبت و عطفی که ایشان نسبت به شاعران و جوانان دارند و این که ولی امر مسلمین جهان، نایب امام زمان شعر شما را گوش می‌دهند و به شما توجه می‌کنند نیز شور و شوق عجیبی در شما ایجاد می‌کند به دوستانم گفتم از ذکرهای آمده برای اشیاء گم شده تا اذکار مختلف همه‌ی ماه‌های سال هر چه به ذهنم رسید بدون توجه یک بار زیر لب خواندم تا از استرس کم شد؛ که نوبت شعر خوانی من شد (با خنده)

گرا: چه شد که این شعر را سرودید؟ آیا هنگام سرودن این شعر فکر می‌کردید تا این حد مورد اقبال و استقبال قرار گیرد؟

تا به حال در مصاحبه‌هایی که داشته‌ام این را نگفته‌ام، یک زمان دعوت شدم برای حضور در جمع خانواده‌های شهدای مدافع حرم، جمع برای من جمع خیلی عزیزی بود همه پدر و مادر و همسر و فرزندان شهید بودند. کارهایی که برای شهدای مدافع حرم داشتم را نگاه کردم حس کردم این شعرهایی که دارم مناسب آن جلسه نیستند چند ساعت مانده به آغاز این جلسه بیرون مشغول کاری بودم از شدت ناراحتی که چرا یک کار قوی برای شهدای مدافع حرم ندارم شروع کردم داخل گوشی موبایلم شعر را نوشتن، یک غزل کامل شد و اولین جایی که خواندم در همان جمع بود که خدا را شکر

خیلی استقبال کردند. بعداً توفیق شد این شعر برگزیده کنگره کشوری شهدای مدافع حرم شد و از همانجا شنیده و انتخاب شد که در شورای انتخاب شعر دیدار حضرت آقا داوری شود، واقعیت زمانی که این شعر را می‌گفتم فکر نمی‌کردم که این شعر انتخاب شود که در دیدار حضرت آقا خوانده شود و مورد محبت و عنایت ایشان قرار گیرد.

گرا: اگر متوجه شوید که این شعر در محافل رزمنده‌های مدافع حرم خوانده می‌شود چه پیامی برای آن‌ها دارید؟

تنها پیامی که برای این عزیزان دارم این است که یاد ما هم باشند و ما را در این جنگ سهیم بدانند، بچه‌های این مملکت حتی آن‌هایی که توفیق ندارند که امروز در این جبهه بچنگند پشت جبهه به هر شکلی که بتوانند یکی با دوربین یکی با قلم یکی با علم و ... کنار این عزیزان ایستاده‌اند و راهشان را تکمیل خواهند کرد.

گرا: اگر امسال هم برای شعرخوانی خدمت حضرت آقا دعوت شوید چه مضمونی برای شعر خوانی انتخاب می‌کنید؟

احتمالش خیلی کم است. زیاد مرسوم نیست شاعران جوان دو سال پشت سر هم شعر بخوانند. اما بستگی به رزقی دارد که خدا در ادبیات برای من مقدر کرده. باید ببینم رزق این یک سال در شعرم چه خواهد بود.

گرا: تأثیر دیدار حضرت آقا با شاعران در جهت دهی جریان شعر معاصر به چه میزان است؟

عموماً نگاهی که به دیدار حضرت آقا با شاعران



گوا: اگر خاطره شنیدنی از حاشیه جلسه دیدار با حضرت آقا دارید بفرمایید

من قبلاً دو سه بار خدمت حضرت آقا رسیده بودم و به اسم با ایشان سلام و علیک کرده بودم منتها فکر نمی‌کردم با این همه مشغله و آدم‌های زیادی که آن جا رفت و آمد می‌کنند من را به یادشان باشد. زمانی که آقای قزوه به عنوان مجری من را برای شعرخوانی معرفی کردند و وقتی مقدمه را گفتند: «آقای شفیعی از خانواده علم و روحانیت...» قبل از این که جمله ایشان تمام بشود حضرت آقا فرمودند: بله ایشان نوه آیت الله شفیعی اهواز هستند. تقریباً همه حاضرین جا خوردند فکر نمی‌کردم که حضرت آقا یادشان باشد که من از اهواز هستم و نوه‌ی آیت الله شفیعی هستم. این برای من خیلی شیرین بود.

فرهنگ شهادت و انقلاب در هشت سال دفاع مقدس ناخود آگاه اسامی چون حمید سبزواری، حاج صادق آهنگران و حاج حبیب الله معلمی به ذهن ما خطور می‌کند. فرهنگ شهادت و ایثار از ابتدا با هنر گره خورده است. در کشور ما ادبیات همیشه پر رونق و مخاطب بوده است، اگر بخواهیم مثل دفاع مقدس فرهنگ شهادت را ترویج کنیم باید به سنت‌های ادبی گذشته باز گردیم. اگر امروز حضرت آقا می‌فرمایند: «ما اول انقلاب سرودهای خیلی خوبی مثل سرودهای حمید سبزواری داشته‌ایم» در واقع ایشان این مطلب را بیان می‌کنند که سرود یکی از ابزارهای هنری بوده است که ما اول انقلاب از آن استفاده می‌کردیم و الان آن را فراموش کرده‌ایم در حالی که امروز هم جواب می‌دهد. قطعاً امروز هم یکی از اثرگذارترین ابزارهای هنری در ترویج فرهنگ شهادت شعراست.

داریم این است که این دیدار گزارش عملکرد یک سال گذشته‌ی شعر کشور است، اما صحبت‌های حضرت آقا و جهت دهی‌های عمیق و دقیق ایشان فصل تازه و چراغ راه یک سال و سال‌های آینده شعر کشور است. ایشان هر سال به یک نکته تأکید ویژه داشته‌اند. برای مثال امسال حضرت آقا نسبت به سرود تأکید کردند و مطمئناً جریان شعر متعهد به سوی این قالب خواهد رفت و این اتفاقی است که اگر توجه حضرت آقا نبود با این کیفیت و جدیت دنبال نمی‌شد.

گوا: آیا شعر ابزار خوبی برای گسترش فرهنگ شهادت بین آحاد جامعه است؟

ما اگر برگردیم به اثرگذارترین آثار و زمینه‌ها بر

چه فرقی می‌کند

کوه باشی، سیل یا باران... چه فرقی می‌کند؟
سرو باشی، باد یا توفان... چه فرقی می‌کند؟
مرزها سهم زمینند و تو سهم آسمان
آسمان شام یا ایران چه فرقی می‌کند؟

قفل باید بشکنند باید قفس را بشکنیم
حصار الزهرا و آبادان چه فرقی می‌کند؟
مرز ما عشق است، هر جا اوست آنجا خاک ماست
سامرا، غزه، حلب، تهران چه فرقی می‌کند؟

هر که را صبح شهادت نیست شام مرگ هست
بی شهادت مرگ با خسران چه فرقی می‌کند؟
شعله در شعله تن ققنوس می‌سوزد ولی
لحظه آغاز با پایان چه فرقی می‌کند؟

انسان کامل و مقاومت

و مقاومت به جای انسان کامل، انسان معصوم گفته شود که این با ادبیات دینی ما سازگار تر است چون انسان کامل به مفهومی هست که یک اجمال در آن نهفته است و چه بسا این لفظ را هر کسی متناسب با ذوق و سلیقه و مبانی که در معرفت شناسی برای خودش بخشیده و در هستی شناسی برای خودش تعریف کرده عنوان کند، اما وقتی می‌گوییم انسان معصوم این لفظ، لفظی است متناسب با ادبیات دینی یا مثلاً تعبیر کنیم به حجت‌اللهی یا ولی‌خدا؛ این تعبیرات به نظر می‌رسد که گویا تر باشد. بنابراین منظور ما از انسان کامل همان حجت‌خداوند است. در این تعبیر مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی ما روشن می‌شود. معنای مقاومت هم تا حدودی روشن است، وقتی کسی آرمانی دارد متناسب با سطح آرمانش برای رسیدن به مطلوب خودش قهراً باید در برابر مشکلاتی که در مسیر پیدا می‌شود بتواند مقاومت کند تا به هدف خویش برسد. خوبی این قضیه این جاست که معصومین سلام‌علیهم‌اجمعین چه جایگاهی در نظام هستی دارند که بعد متناسب با جایگاهی که در نظام خلقت دارند استقامت‌هایی که در

اهل معرفت و عرفان از طرق مختلف به دنبال نیل به کمال‌اند. راه رسیدن به خداوند سبحان چیست؟ چگونه می‌توان به جریان‌های رسیدن به مسیرهای نورانی پاک و طاهر شدن وصل شد؟ جواب کوتاه و روشن است:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ سوره عنكبوت، آیه ۶۹ و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است. آری جهاد در راه خدا کلید هدایت به راه‌های نور است. همان جهادی که سردمداران حقیقی آن اهل بیت علیهم‌السلام هستند و ما از آن‌ها می‌آموزیم کی، کجا، با چه کسی و چگونه جهاد کنیم؟

برای روشن شدن این مطلب به گفت‌وگو با جناب حجت‌الاسلام مهدوی پرداخته‌ایم تا ارتباط انسان کامل با جهاد و مقاومت را برایشان تبیین کنند؛

ما در ابتدا با دو مفهوم مقاومت و انسان کامل رو به رو هستیم و قاعدتاً اول باید این دو مفهوم تبیین شوند و بعد نسبت این دو بررسی بشود. به گمانم شاید بهتر باشد که بگوییم در تعبیر انسان کامل



مقام عمل از خودشان نشان داده‌اند که جامعه را و حتی بالاتر از آن تاریخ بشریت را می‌توانند دستگیری کنند و حرکت بدهند.

مقام امام معصوم با توجه به چیزی که در قرآن و روایات آمده مشخص می‌شود، امامان معصوم در معرفی خودشان فرموده‌اند «نحن اسماء الله الحسنی» یا در جایی دیگر فرموده‌اند «نحن روح الله» خودشان را با این عناوین معرفی کرده‌اند، یعنی ذات خداوند متعال که دارای اسماء صفات هست مظهر تام اسماء الهی حضرت معصومین هستند، تام یعنی تمام صفت‌هایی که خدای متعال دارد اما معصوم آینه دار تمام این صفات هستند و تمام این صفات در وجود

واقعه‌ی کربلا و عاشورا حادثه‌ای نبود که محدود به سال شصت و یک هجری باشد بلکه حادثه‌ی عاشورا حادثه‌ای است که تا عصر ظهور و رجعت و در قیامت هم امتداد دارد. یعنی وسعت و تصرف سیدالشهدا یک همچون قلمرویی را در بر می‌گیرد.

امام معصوم به فعلیت رسیده یعنی همان گونه که خداوند متعال سمیع هست، بصیر هست، قدیر هست و حکیم والی آخر امام معصوم این چنین جایگاهی دارد، یا آن جا که فرموده‌اند «نحن روح الله»، روح الله مخلوق بی واسطه‌ی خداوند است چون موجودات در کل نظام هستی یا در همین عالم طبیعت از نظر رتبه و یا ارزش وجودی در یک رتبه قرار ندارند و ثانیاً خلقت آن‌ها خلقت بی واسطه نبوده و خلقت با واسطه بوده است، البته این‌ها مسائلی هست که باید در جای خودش طرح و بحث شود من فقط گذرا یک اشاره‌ای می‌کنم که اول معلوم شود امام معصوم یعنی چه؟ تا بعدش بحث کنیم مقاومتی که حضرات معصومین داشته‌اند در چه منزلتی بوده است و بعد مرحله سوم اگر ما بخواهیم در مسیر حضرات معصوم حرکت کنیم و اهدافی متناسب با اهداف معصومین داشته باشیم چه الزامات و اقتضائاتی نیاز است.

جایگاه امام معصوم در نظام خلقت این است که مخلوق بی واسطه‌ی خداوند متعال هستند. شاهد بر این مطلب هم علاوه بر روایاتی که تقدیم شد متن زیارت جامعه است در آن قسمت که خطاب به معصومین عرض می‌کنیم «خلقکم الله

انوارا فجعلکم به عرشه محدقین حتی من الله علینا بکم». در این جا تعبیری داریم «خَلَقَکُمْ اللهُ أَنْوَارًا»؛ ائمه مخلوقات نورانی هستند. حال مراد از نور چه هست بماند، صحبت بر سر این است که حضرات معصومین قبل این که خلقت دنیایی پیدا کنند در عالم دیگری بودند به نام عالم انوار. انواری که گرداگرد عرش الهی حلقه زدند «خَلَقَکُمْ اللهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَکُمْ بَعْرَیْهِ مُخَدِّقَیْنِ» تا این که خدای متعال بر ما زمینی‌ها منت گذاشت و شما را در این دنیا قرار داد و تعلق گرفتید به این بدن‌های دنیایی. خب همین مقدار برای ما بس است؛ یعنی معصومین از عالم انوار تنزل کرده و در دنیای ما قرار گرفته این موقعیت امام معصوم در هستی است. مطلبی را که عرض کردم انسان کامل گفته نشود چون ممکن است هرکسی تعبیری متفاوت از انسان کامل ارائه بدهد حال آن که تعریفی که قرآن دارد، روایات و زیارات ما دارند از جایگاه معصومین با آن چیزی که به نام انسان کامل در ادبیات و ... آمده تفاوت دارد. معصومین را خدای متعال خلق فرموده این‌ها اساس نظام هستی هستند.

یعنی این که اگر امام معصوم خلق نمی‌شد عالم نیز خلق نمی‌شد این نکته قابل تامل و تفکر است. خود معصومین هم این را فرموده‌اند. در روایات این بیان آمده اگر پیامبر خلق نمی‌شد امیرالمومنین علیه السلام هم خلق نمی‌شد و آسمان‌ها و زمین هم خلق نمی‌شد، اساساً محور نظام هستی چهارده معصوم‌اند و عالم به خاطر آن‌ها و برای آن‌ها خلق شده است، البته این که چرا بقیه‌ی موجودات خلق شده‌اند و غرض از خلق آن‌ها چه بوده این بحث جداگانه‌ای است که در نوع خودش قابل گفتگو هم هست. اما اجمالاً آدمیان برای معصومین خلق شده‌اند البته برای تقریب به ذهن این سوال را خدمتان عرض می‌کنم، چه طور می‌گوییم که مثلاً این گیاهان، این حیوانات برای انسان خلق شده‌اند و هیچ وقت نمی‌گوییم که انسان برای این درخت خلق شده است، می‌گوییم درخت برای انسان خلق شده است، حالا بحث هم همین است؛ ما برای معصومین خلق شده‌ایم نه آن‌ها برای ما. به این دلیل که رتبه وجودی و ارزش وجودی امام معصوم در نظام هستی بسیار بالاست؛ اینکه امام مخلوق بی واسطه خداوند متعال است و جان و روح معصوم آئینه دار تمام صفات و اسماء خدای متعال است و این اسماء و صفات را به بهترین شکل منعکس

می‌کند، بقیه‌ی موجودات به میزان قربی که به امام معصوم پیدا می‌کنند می‌توانند از این آئینه داری بهره و نصیب داشته باشند.

خدای متعال بنایش بر این بود که عبودیت او در این عالم تحقق پیدا کند یعنی این که تمام این مخلوقات تسلیم اراده‌ی او باشند. با این تفاوت که در عالم انسانی این تسلیم بودن نه از سراجبار و اکراه بلکه برپایه‌ی اختیار و انتخاب باشد یعنی آدم‌ها به یک بلوغ عقلی و رشد قلبی برسند که خودشان اطاعت از خداوند را انتخاب کنند.

امامان معصوم با خداوند خودشان عهدی بسته‌اند و پای این میثاق نیز ایستاده‌اند یعنی میثاق عبودیت و اطاعت از خداوند متعال؛ و این که عالم را در مسیر عبودیت و اطاعت از خدا پیش ببرند. امام معصوم در نسبت بین خود و خداوند متعال به این میثاق به بهترین وجه عمل کرده اما سختی کار آنجاست که می‌خواهد عالم را به سمت عبادت و اطاعت از خدا پیش ببرد. از آن جا که عالم انسان‌ها عالم اختیار و اراده است قهرابخشی از مردم فعلاً بنا ندارند که تسلیم اراده‌ی خداوند بشوند و در نتیجه مقابل امام و معصوم موضع گیری می‌کنند و بنای مخالفت را می‌گذارند و از همین جا هست که مشکل ائمه آغاز می‌شود؛ چراکه با خداوند متعال عهد بسته‌اند که عالم را به سمت عبودیت ببرند تا ولایت الله و ولایت خدای متعال در سرتاسر عالم و خصوصاً در عالم انسان‌ها تحقق پیدا کند. در عصر ظهور مردم خودشان به یک بلوغ عقلی و یک رشد قلبی می‌رسند که می‌گویند ما می‌خواهیم از خدا اطاعت کنیم. این به راحتی و سادگی به دست نمی‌آید. برای رسیدن به این مرحله امام معصوم در این مسیر بلاها و رنج‌ها و سختی‌های مختلفی را متحمل می‌شود اما با خدای خودش عهد بسته که تمام این مصائب، مشکلات و سختی‌ها را به جان بخرد تا عالم را به سمت عبودیت الله پیش ببرد و لذا وسعت تصرفاتی که امام معصوم دارد این طور نیست که جامعه‌ای از عصر و زمان خودش را متحول بکند بلکه امام تاریخ را تصرف می‌کند. به همین دلیل واقعه‌ی کربلا و عاشورا حادثه‌ای نبود که محدود به سال شصت و یک هجری باشد بلکه حادثه‌ی عاشورا حادثه‌ای است که تا عصر ظهور و رجعت و در قیامت هم امتداد دارد. یعنی وسعت و تصرف سیدالشهدا یک همچون قلمرویی را در بر می‌گیرد. تمام حرف این است که امام معصوم



دنیا اولاً باید استغنائی روانی داشته باشیم، ثانیاً استعلائی آرمانی؛ که اگر این دو حالت پیدا شد این دودست به دست هم می دهند و نتیجه اش می شود استقامت اجرایی. اهداف بلند به راحتی قابل تحقق نیست. شما فرض کنید درختی می خواهد بزرگ و تنومند و پراز شاخ و برگ باشد این درخت باید ریشه های عمیقی در دل زمین داشته باشد اگر ریشه ها، ریشه های ضعیفی باشد نمی تواند بار سنگینی را تحمل کند، این بار سنگین را آن درختی می تواند تحمل کند که در اعماق زمین ریشه دوانده باشد.

ما زمانی می توانیم استقامت داشته باشیم که اولاً با اعتصام به خدای متعال و با موحد شدنمان به استغنائی روانی رسیده باشیم چون اگر انسان در مسیر توحید به جایی نرسد و رشد نکند نتیجه اش این می شود که نمی تواند این بار سنگین را به مقصد برساند، توحیدی که در وجود انسان است اگر شعله ور بشود نتیجه اش این می شود که صفات الهی در انسان شکل می گیرد مبدا می شود تا بتواند این بار سنگین را بتواند به دوش بکشد. بالاترین رتبه و جایگاه در نظام هستی رتبه و جایگاه امام معصوم است و دیگران تنها کاری که می توانند انجام دهند این است که معصومین را اسوه و الگوی خود قرار دهند.

ما اگر بخواهیم موانع عصر ظهور امام عجل الله فرجه را برداریم و هر کسی به سهم خودش در موحد شدن و قدرتمند شدن اسلام در دنیا تاثیر گذار باشد باید مقدمات را فراهم کند، یعنی استغنائی روانی پیدا کند یعنی تمام وجودش متوجه خدای متعال باشد، یعنی مراتبی از توحید را طی کرده باشد و به مقاماتی از توحید رسیده باشد و قهراً یک استعلائی آرمانی هم دارد، یعنی تمام هم و غم او و تمام دغدغه های او این است که اسلام عزیز و محترم باشد، استغنائی روانی و استعلائی آرمانی موجب می شود که شخص در مقابل سختی ها کمر خم نکند، محکم و مقاوم بایستد و بتواند برای رسیدن به عصر ظهور زمینه ساز باشد. درست است که برای عصر ظهور امام عجل الله فرجه علائمی گفته شده منتهی بعضی از این علائم قطعی است و بعضی خیر، تابع موضع گیری ما آدم هاست، ما ممکن است جوری موضع گیری کنیم که عصر ظهور به تاخیر بیفتد ممکن است جوری دیگر رفتار کنیم که عصر ظهور زودتر اتفاق بیفتد.

در مقام عمل هم به چنین شخصیتی که ما از او تعبیر می کنیم به شخصیت تاریخی که تاریخ را بخواهد متحول کند، استقامت اجرایی دارد. یعنی در راه رسیدن به هدف الهی خودش تمام رنج ها را به جان می خورد و خم به ابرو نمی آورد و به مقام رضا هم می رسد یعنی اگر این رنج ها را تحمل می کند نه از سراضطرار و ناچاری هست



بلکه با آغوش باز به استقبال تمام این رنج ها می رود زیرا این رنج ها مایه ی رشد او هست و او با رنجی که تحمل می کند دم به دم و لحظه به لحظه، قرب به خدای خودش پیدا می کند. بنابراین اساس مسئله هم به همین جا برمی گردد، یعنی این که ما برای بالا بردن قدرت اسلام در

به دلیل عهدی که با خدای خود بسته است و آن کار بزرگی را که میثاقش را با خدا بسته اند، انجام می دهد و بزرگ ترین رنج ها و آزمون های عالم هستی متوجه ان هاست و آن ها تمام این رنج ها و آزمون ها را تحمل می کنند؛ یعنی در برابر آن ها مقاومت می کنند. تا اینجا بحث ارتباط بین انسان کامل یعنی همان انسان خلیفت اللہی ولی خدا و مقاومت روشن شد.

سوال بعد این است که این مقاومت از کجا ناشی می شود؟ باید بگوییم این مقاومت ناشی از این است که امام عجل الله فرجه استغنائی روانی دارد؛ یعنی عزیز است، نفوذ ناپذیر است. در زیارت غدیریه نسبت به وجود مبارک امیرالمومنین عرض می کنیم «اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ» شما اعتصام به خدا داشتید پس به عزت رسیدید. معنی عزت هم نفوذ ناپذیری است و این وسعت و روحیه و استغنائی روانی زمینه و مقدمه است برای استعلائی آرمانی. یعنی امام آرمانش در این است که برتری مکتبش را حفظ کند، این دین و آیین و این مکتب بر تمام مکتب ها برتری دارد، و تنها دینی است که در عصر ظهور بر عالم حکومت می کند.

به دنبال این دو برنامه به استقامت اجرایی می رسم، یعنی امام عجل الله فرجه وقتی استغنائی روانی داشت و روح او مخلوق بی واسطه خدا بود، روح با این عظمت، آرمان با آن بلندی و بزرگی

دست خون

نویسنده: علی محمد مودب

«دست خون» تازه‌ترین اثر علی محمد مودب، داستانی بلند از شادی‌ها و بغض‌هاست. این کتاب در برگزیده‌ی تنها یک شعر است؛ منظومه‌ای بلند و یکپارچه که در قالب چهارپاره سروده شده است. «دست خون» از کتاب‌های متمایز در حوزه‌ی شعر انقلاب است. شاعر در این منظومه پا به پای مخاطب کتاب، بزرگ می‌شود و با زبانی پخته و مضامینی عالی، تاریخ را روایت می‌کند؛ تاریخ وقایعی که در حوالی دوران کودکی شاعر بوقوع پیوسته‌اند. کافی ست دل بدهی به منظومه‌ی «دست خون» تا با شاعر همراه و هم‌قدم شوی در باغستان‌های تقی‌آباد میان‌جام. تا ساعتی را در حال و هوای کودکی شاعر زندگی کنی. آن سال‌های دور، آن سال‌های سخت اما شیرین کودکی.



خوبی‌هاست.

ما دکورهایی کنار میز
ما کنار تخت، تزئینی
ما عروسک‌های بازیگوش
خنده رو، خوشبخت، تزئینی
سفره‌ها و کومه‌ها خالی
برج‌ها بالاتر از اندوه
آدمیت کمتر از کم شد
در شلوغ مسکن اینوه

به گفته‌ی شاعر، «دست خون» نام مرحله‌ای از قمار است که فرد، هرچه را داشته و نداشته، باخته است و دیگر چیزی برای قمار ندارد جز خون خود و به میدان می‌زند و باز قمار می‌کند، تا شاید پیروز باشد و این «با جان به میدان زدن» تصویر و ترکیب شاعرانه‌ای است. این که انقلاب اسلامی دستخون مستضعفان جهان است.

الحذر از فتنه‌ی دیوان
رستم و سیمرغ و قاف از ماست
تا پرسیمرغ را داریم
دست خون این مصاف از ماست
دست خون است این شکوه امروز
خفتگان در خاک و خون دانند
روشن است اشراق عقلی سرخ
گرچه غیر این را جنون خوانند
منظومه‌ی «دست خون» زمستان ۹۴ توسط
انتشارات شهرستان ادب منتشر شده است.

کم نبودند.

شب در آن تاریخ نورانی
ماه را در ماه می‌دیدیم
روز هم ما چشم در راهان
یار را در راه می‌دیدیم
خنده‌ی پیری جمارانی
شادی دل‌های بسیاران
خنده‌اش در خشکسالی‌ها
لحظه‌های آبی باران

«دست خون» را که زمین می‌گذاری، گویی از نو چشم باز می‌کنی، ناگاه خودت را در می‌یابی، می‌بینی اینجا هستی. در سرایش پیچ در پیچ دنیای مدرن امروز با هزارویک جور دغدغه‌ی فردی و اجتماعی، ملی و میهنی.

قلب مومن با عطش قرص است
این عطش‌ها خیمه‌گاه اوست
کی عطش دارد به دنیا دل
لحظه‌ای تا در پناه اوست
گرچه در شعب‌ابی طالب
لحظه در لحظه شب قدر است
ما ولی امروز مستحکم
لحظه‌ها مان خیر و بدر است

«دست خون» هر لحظه‌اش پنجره‌ای به روی مخاطب می‌گشاید از اخلاق، دین، اهل بیت، اجتماعات، سیاست، تاریخ اسلام و... خلاصه این که «دست خون» حاصل جمع همه‌ی

شاخه غرق رقص و گنجشکان -
در خیالاتش چه گل‌هایی! -
نغمه خوان و زنده، بالنده
خانه ما، این چنین جایی!
داربست خانه، پرانگور
تاک پیری، سایه‌اش مستی
تاک پیری، سایه‌اش حیرت
خوشه‌هایی، رقصشان هستی!

توصیفات دقیق و خیره‌کننده‌ی شاعر از روستای زادگاهش ادامه می‌یابد:

در سکوت عصر گندم‌زار
خفته تنها جاده‌ای شوسه
خفته و برگونه‌های او
چک چک گنجشک‌ها بوسه
صبح، دشت تلخ از «تلخک»
در مذاقت کار دنیا تلخ
بعد هر «تلخک‌کشی» یک ماه
دست‌های کوچک ما تلخ

اینجا مخاطب با شاعر هم‌صدا می‌شود در فریاد «من با افتخار، روستازاده‌ام». در دست خون، شاعر خود خودش است. دارد خودش را می‌نویسد. خبری از غم‌های الکی نیست. آن چه هست صحبت از ریشه است و روستا، خواهر، برادر، پدر، مادر و در یک کلام «هویت».

«دست خون» را که خوانده باشی، بی اختیار راهی می‌شوی به آن سال‌های دور، سال‌های سخت جنگ. که با همه تلخی‌اش اما دلخوشی‌ها

دلم برای دیدارت تنگ شده

برایمان باشد. می توانیم این هدیه را از طرف خود، یا هر کس دیگر تقدیم به شهید بزرگوار کنیم. نشریه گرا هدایای معنوی شما را که از طریق ادمین های از آن مطلع می شوند با خانواده @ad_gera فضای مجازی خود در تلگرام شهید در میان گذاشته و به نیابت از شما دیداری با خانواده شهید انجام خواهد داد

بسیاری از شهدا در وصیت نامه های خود درخواست هایی را از خانواده، اقوام، دوستان و سایرین مطرح کرده اند. برخی خواسته اند برایشان نمازی خوانده شود، برخی قرآن، برخی روزه، برخی زیارت، برخی صلوات و غیره. خوب است اگر توانستیم ما نیز برای هدیه آنچه را که شهید خواسته است عمل کنیم باشد که مایه شفاعت و دعای ایشان

هدیه شما خوانندگان عزیز در این شماره ان شاءالله تقدیم به شهید حاج علی محمدی پور خواهد شد.

حاج علی محمدی پور در خرداد ماه سال ۱۳۳۸ در روستای دقوق آباد از بخش نوق شهرستان رفسنجان به دنیا آمد. علی اولین فرزند خانواده بود. تحصیلات ابتدایی را در سه قریه شروع کرد اما به خاطر دوری راه و مشکلات دیگر مجبور شد مدتی ترک تحصیل کند. سپس به یزد آمد. به زودی علی به مطالعه جدی کتاب های مذهبی روی آورد و با اوج گیری حرکت مردم در سال های ۵۵ و ۵۶ به مبارزان مسلمان پیوست. شهرهای استان خوزستان و کرمان خاطرات زیادی از فعالیت های سیاسی و مسلحانه علی در سال های انقلاب را دارند. علی بعد از انقلاب عازم کردستان و سپس جبهه های جنگ در جنوب شد و از آن زمان تا آخر عمر پربرکتش همواره در جبهه بود. او در سال ۱۳۶۳ و به هنگام عملیات بدر فرمانده گروهان بود سپس جانشین فرمانده گردان شد که تا عملیات والفجر هشت در این مسئولیت ماند. مشهور است که این شهید شهادت یا شهید نشدن همزمانش را به آن ها اطلاع داده است. خاطره زیر از جناب آقای حمزه حدادی است که در کتاب «عبور از کویر» صفحه ۱۳۷ منعکس شده است:

{حاج علی چراغ قوه را برداشت. راه افتاد طرف تانکر آب تا وضو بگیرد. صدای شرشر آب شنیده می شد. یکی شیر را باز کرده بود. جلوتر که رفت، سیاهی ای را دید. داشت وضو می گرفت. چراغ قوه را روشن کرد.

-تویی حمزه؟

-بله حاجی.

-بیداری؟

-تقریباً

نور چراغ قوه را روی صورت حمزه چرخاند. حمزه سرش را انداخت پایین. علی گفت: «از تو خیلی راضی ام. زیاد زحمت می کشی. ولی شهید نمی شوی کاکام. هیچ طوریت نمی شود.» حمزه جایش را به او داد و گفت:

-پس چه فایده حاجی؟ ما به امیدی آمده ایم.

علی دستی به شانه او زد و پای شیر نشست.

-اصل این است که به وظیفه مان عمل کنیم. کار ما همین است. دیگر با

خودش است. اگر خواست نگه می دارد، اگر خواست می برد.» {

تصویر روبرو بخشی از وصیت نامه شهید با دست خط خودشان است.

در بخشی از وصیت نامه، شهید محمدی پور آرزو می کند که «ای خدای مهربان خیلی دلم می خواست باشم کنار قبر مظلوم کربلا زیارت عاشورا را بخوانم اما خیلی دلم برای دیدارت تنگ شده». ایشان آرزوی خواندن زیارت عاشورا در جوار مولایمان حسین ابن علی علیه السلام را داشت که





ارضا
مبارک خدی دام عزت باسم کتار عبید مظلم کربلا
زیارت عشق را بخوانم زما خدی دام عزت بر زبانت شکر کنم

بخوانند. ثواب آن را تقدیم به ایشان نمایند. یادتان نرود با ارسال عبارت مبارک «یا زهرا» که رمز عملیات کربلای پنج است، یعنی همان عملیاتی که حاج علی در آن شهید شد، ما را از هدیه‌ای که برای شهید می‌فرستید با خبر کنید تا در دیدار با خانواده ایشان آن‌ها را از هدایای شما مطلع نمائیم. ان شاءالله گزارش دیدار با خانواده این شهید را در شماره بعدی نشریه تقدیم خواهیم کرد.

توفیق آن به ظاهر در دنیای ما زمینی‌ها نصیب او نشد و شوق دیدارش با حضرت حق او را قبل از اجابت این آرزو از زندان این دنیا رها کند. حاج علی سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای پنج فرمانده گردان ۴۱۲ لشکر ۴۱ تارالله بود که به هنگام عبور از آب و نرسیده به دژ اول عراقی‌ها بر اثر اصابت ترکش به سر مجروح شد و دقایقی بعد پای همان دژ به آسمان پر کشید.

از خوانندگان عزیزی که قصد زیارت مظلوم کربلا را از دور یا نزدیک دارند دعوت می‌کنیم که یک زیارت عاشورا به نیابت از شهید حاج علی محمدی پور



تفکر حقیقی

اندکی تأمل و تفکر

این وصیت نامه‌هایی که این عزیزان می‌نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت نامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.

امام روح الله رحمه الله

به دوران کودکی برمی‌گردم، و اوایل انقلاب، شور و شوق مردم از پیروزی اسلام بر کفر، اشتیاق زائد الوصف ملت در خدمت‌رسانی به مملکت اسلامیشان، کوشش برای آبادانی سرزمین مسلمان‌ها و میثم تمارها، و آرام آرام جنگ تحمیلی و شروع ایثارگری‌ها و جان فشانی‌ها، یکدستی و یکپارچگی برای مبارزه با دشمنان خدا و اهل بیت علیهم‌السلام، گام‌های محکم شیعیان در

در حفظ و نگهداری اش سعی

بسیار داشته است. چشمانش به دیدار امامش منور گشت. سخن او را با جان و دل شنید و در انجام فرامینش خدا را به یاری طلبید و اکنون نیز شاهد و ناظر بر امانت داری شما و آیندگان است. با این همه، آرزو داشت که ای کاش در مدت کوتاه زندگی اش آتی خدا را از یاد نمی‌برد و لحظه‌ای بدون رنج و سختی در انجام کارهای دشوار برای رضای خدا سپری نمی‌کرد. بسیار قرآن می‌خواند و همیشه از خدا طلب استغفار می‌نمود. بدون ترس از خدا به رحمت او دل نمی‌بست. از بیهودگی‌ها دوری می‌کرد و از سرنوشت پیشینیان عبرت می‌گرفت. می‌دانست که هر لحظه از زندگی‌اش در حال امتحان دادن است، پس در حوادث و رویدادهای بیهوده به خشم نمی‌آمد. خشمگین و ناامید نمی‌شد و از سرور و شادی، از خود بیخود نمی‌شد. لیکن اینک که مهلت او تمام شده است، امیدوار است در این امور، آیندگان از او سبقت گیرند. زیرا نه رشک و حسادت در اوست و نه الطاف الهی محدود است تا به واسطه‌ی آن از او چیزی کاسته شود. در نهایت سفارش می‌کنم شما را به تقوا و به سبقت گرفتن در آن از دیگران زیرا، و السابقون السابقون، اولئک المقربون.

((۵۹/۹/۲)) محمد طائی

وصیت نامه سردار شهید محمد طائی

اگر به تیر جفا کشته شدم، چنانچه پیکرم ناشناخته گردد، یا بی کفن روزی روزی خواران در درگاه حق شود، فیها. و اما چنانچه خواست خدا بر این باشد که در جایگاه شهیدان به خاک سپارند، این نوشته را بالای قبرم بنویسید؛ آنچنان که با گذشت زمان اگر اثری از قبرم نماند، آن نوشته برجا ماند. بهتر که آن را بر قلب تاریخ بنویسید تا هرگز فراموش نشود زیرا روی سخن با نسل‌های آینده است؛ نسل‌های فردا و هزاران سال دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

روزگاری است که پیکرخون آلود جوانی را به امانت این زمین سپرده اند. پیکریست که برای قوام بخشیدن به دین خدا قامت راست کرد و برای مصون داشتن آن از آسیب دشمنان، خویشش را سپر گردانده است که اگر مورد رضای حق قرار گرفته، باز جای بسی شکر و سپاس است و چگونه انتظار چشم داشتی تواند داشت. در حالی که از او را، در راه او داده است و از خویش را به سوی خودش باز گردانده است. پس رهایی از حیات دردناک و رنج آور قبر پر ترس و وحشت عالم برزخ و عذاب جهنم، براو مبارک باد.

لیکن برای او بیم بسیار است که مبادا در این همه کردار و گفتار، هرزه‌های ریا و خودنمایی ریشه دوانده باشد و او را از راه صدق و اخلاص و صراط مستقیم به شاهراه شرک و خطوای شیطان سوق داده که در این صورت انتظار دارد تا همه‌ی در خواست کنندگان برای او از خداوند غفور طلب استغفار نمایند؛ آنچنان استغفاری که آنان را از راه خطایی که می‌رفته اند باز دارد تا به حسب عامل خیر شدن، خداوند او را مورد آموزش قرار دهد.

و اما اگر خداوند منان براومنتی نهاد و از درگاه لطفش او را در زمره‌ی شهدا قرار داده باشد، پس بر این خاک، قدم با ملائمت بردار و اندکی تأمل و تفکر نما که اینجا نشان از بنده‌ای است که دائم در حمد و ثنای پروردگار است و با هر نفسش شکر می‌کند.

آرزوی این است که در حیات جاودانه‌اش بتواند سپاس این همه نعمت که با رنج و سختی اندک به دست آورده است، به جا آورد. او در زمانی زیسته است که رنج دوران طاغوت را چشیده و در تلاش برای به ثمر رساندن انقلاب اسلامی و بعد از آن

آن افزون‌تر از این. (اصول کافی، باب خوف و رجاء).

و از کلام آن امام همام نکته‌ای بسیار پراهمیت در این باب بر اهله آشکار می‌شود که: در دل مومن نه خوف باید زیادتر از رجاء شود و نه رجاء بیشتر از خوف چه اگر خوف در انسان زیاد شود باعث ناامیدی و یاس از رحمت خدا می‌شود و اگر رجاء بیش از خوف شود دیگر آدمی خدا را بنده نیست و با ابهام اینکه خداوند بخشنده است مرتکب هر گناهی می‌شود که این خود از مکاید پنهان شیطان است و عجیب است که امروزه عده‌ی زیادی از مردم را می‌بینیم که گرفتار این مکر شیطان شده‌اند، آنها هر عمل خلافی را انجام می‌دهند و یا هر دری از معصیت که بر روی آنها باز می‌شود بدنبال آن می‌روند و هر وقت که تذکر داده می‌شوند می‌گویند: خداوند مهربان‌تر از آنست که بنده‌اش را به خاطر این گناهان عذاب کند و یا خداوند از مادر به انسان مهربان‌تر از آنست و هیچ مادری فرزندش را نمی‌سوزاند و یا اینکه این آخوندها خدا را به مردم بد معرفی کرده‌اند و الا خداوند ارحم الراحمین است و یا مطالبی از این قبیل. اینگونه افکار پیش نمی‌آید مگر دور بودن از معارف الهی و نا آگاهی از مکتب اهل بیت علیهم السلام. در روایات آمده است که: شخصی می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردمی گناه می‌کنند و می‌گویند ما به رحمت خدا امیدواریم و همیشه چنین‌اند تا مرگشان می‌رسد. حضرت فرمود: اینان مردمی هستند که در آرزوهای می‌لوند، دروغ گفته‌اند، آنان امیدوار نیستند. کسی که به چیزی امیدوار باشد به دنبالش می‌رود و کسی که از چیزی بهراسد از آن می‌گریزد. (اصول کافی، باب خوف و رجاء).

فضیلت خوف از خدا

مرحوم عالم ربانی ملا احمد نراقی رحمت الله علیه در این باره در کتاب ارزشمند معراج السعادة می‌فرماید: «بدان که مرتبه‌ی خوف از خدا از مراتب رفیعه و درجات استوار و بلند است و صفت خوف افضل فضائل نفسانیه و اشرف اوصاف حسنه است» و نیز ایشان می‌نویسند: «هیچ چیز مانند خوف، قلع و قمع لذت و شهوت دنیا را نمی‌کند و از این جهت است که آیات و اخبار در فضیلت این صفت متواتر و متکثر است» و برای بیان خود آن عالم بزرگوار به آیات و احادیثی استناد می‌کنند که ما به جهت اختصار

هم به قدر تشنگی

باید چشید

تامل در وصیت‌نامه شهید محمد

طائی

بعد از مطالعه‌ی چندباره‌ی این نوشتار، اول مطلبی که در فکرم راه باز کرد، یکی از مباحث مهم اخلاقی و اعتقادی است با نام خوف و رجاء و یا به بیانی ساده‌تر ترس و امید به خدا، ترس از غضب و خشم خدا و برای ترس از فراق الهی و نیز امید به رحمت‌های بیکران معبود به حق و برای امید وصال به خداوند سبحان:

حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد

شادیت مبارک ای عاشق شیدایی

شهید بزرگوار در مقام خوف می‌نویسد:

«لیکن برای او بیم بسیار است که مبدا در این همه کردار و گفتار، هرزه‌های ریا و خودنمایی ریشه دوانده باشد و او را از راه صدق و اخلاص و صراط مستقیم به شاهراه شرک و خطوات شیطان سوق داده که در این صورت انتظار دارد تا همه درخواست‌کنندگان، برای او از خداوند غفور طلب استغفار نمایند، آنچنان استغفاری که آنان را از راه خطایی که می‌رفته‌اند باز دارد تا به حسب عامل خیر شدن، خداوند او را مورد آمرزش قرار دهد.»

از دیگر سو آن والامقام در مقام رجاء نوشته‌اند:

«و اما اگر خداوند مئان بر او منتی نهاد و از درگاه لطفش او را در زمره شهدا قرار داده باشد، پس بر این خاک قدم با ملایمت بردار و اندکی تامل و تفکر نما که اینجا نشان از بنده‌ای است که دائم در حمد و ثنای پروردگار است و با هر نفسش شکر یست.»

توضیح مقام خوف و رجاء

در معارف حقه‌ی اسلام و مکتب شیعه آمده است که:

بنده‌ی مومن برای پیمودن راه خدا و سیر به سوی نورانیت‌های الهی نیاز به دو بال پرواز دارد که آن دو بال عبارتند از: ۱. بال خوف و ترس و ۲. بال رجاء و امید؛ و نبود هر کدام مانند آن است که پرنده‌ای با یک بال بخواهد پرواز کند که عقلاً تصدیق می‌کنند که غیر ممکن می‌باشد.

کشاف حقائق امام صادق علیه السلام فرمودند:

پدرم می‌فرمود:

هر بنده‌ی مومنی در دلش دو نور وجود دارد: نور ترس و نور امید که نه این بر آن افزون است و نه

دفاع

از مکتب و

مذهب، و گشایش بابی

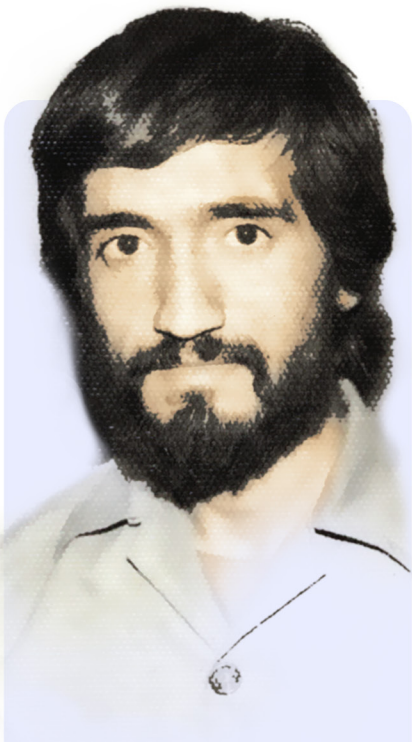
از دیگر ابواب شهادت در خط سرخ

حسینی علیه السلام و برای ما کودکان دیدن عکس‌های شهدای عزیز بر در و دیوار شهرم کرمان و در این میان نام بعضی از آن گلگون کفنان که جلوه‌ای خاص پیدا می‌کرد.

اینک که در خاطرات دور سیر می‌کنم به یاد می‌آورم یکی از شهیدانی که دست کم برای ما ویژگی متمایزی پیدا کرده بود. شهید بزرگوار، محمد طائی. شاید به خاطر چهره زیبا و نورانی این جوان الهی بود. آخر شنیده بودم که او اهل نماز شب و روزه بود. هم‌زمان ایشان می‌گفتند که محمد اولین فردی بود که بچه‌ها را برای نماز شب بیدار می‌کرد و آخر هم با زبان روزه افطاری سرخ کرد و شهید شد. شاید هم این تمایز بدین علت بود که گفته می‌شد ایشان دانشجوی آمریکا بوده که برای یاری دین خدا به کشور برگشته است و شاید جهتی دیگر. هر چه بود محمد طائی از جمله شهیدانی بود که از همان ابتدا در ذهن من جا باز کرده بود و مدتی بعد از شهادت پدر بزرگوار شهید حسین ایرانمنش در عملیات شکست حصر آبادان و قرار گرفتن مزار بابا در نزدیکی مزار شهید طایی با آن وصیت نامه ویژه و خاص که به سفارش خود شهید بصورت تابلویی کنار قبرش نصب کرده بودند که این امر باعث شد بیشتر ذهن و فکرمان مشغول محمد طائی شود و حقاً عجب وصیت‌نامه‌ی ویژه‌ای است این وصیت‌نامه.

به هر جهت بنابراین شده که بر اساس وصیت‌نامه‌های شهدای ایمان و تامل بیشتر در این نوشته‌های نورانی بعضی از نکات اخلاقی و معرفتی را که به ذهن خطور می‌کند، با شرحی مختصر متذکر نفس خویش و احیاناً متذکر اهل ایمان شویم تا شاید دست‌دعایی ما را از ظلمت‌های نفسانی بیرون آورده و حتی اگر شده از دور نگاهی به عالم نور کرده باشیم که حکماً گفته‌اند:

آب دریا را اگر نتوان کشید



زندگی نامه: محمد طائی در تاریخ ۱۳۳۳/۳/۳۰ در محله قلعه دختر یکی از محله های قدیمی کرمان متولد شد. سال ۱۳۵۱ دیپلم گرفت و به خدمت سربازی رفت. وی پس از پایان خدمت سربازی، سال ۱۳۵۴ به عنوان کتابدار در آموزش و پرورش کرمان استخدام شد. یک سال بعد ساواک به فعالیت های مذهبی و سیاسی اش مشکوک شد و او را زیر نظر گرفت. محمد به ناچار برای ادامه تحصیل راهی کانادا شد تا در محیطی آزادتر به فعالیت های ضد رژیم استبدادی ادامه دهد. او در کانادا عضو انجمن دانشجویان مسلمان شد. سرانجام با پیروزی انقلاب اسلامی محمد طائی به ایران بازگشت. کمی بعد به عضویت سپاه درآمد و سرانجام در تاریخ ۵۹/۹/۱۳ در سرزمین به آشوب کشیده کردستان با دهن روزه به دیداری معبودش شتافت.

را شگفت انگیز خوانده اند؟ و چه می توان گفت درباره ی کلماتی که مقام عظمای امامت آن را عجیب نامیده اند؟

جناب کلینی در اصول کافی نوشته است که: مغیره گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در وصیت لقمان چه چیزهایی بود؟ فرمودند: در آن شگفتی هایی است و شگفت تر از همه این که به پسرش گفت: «از خدای عز و جل چنان بترس که گویا اگر نیکی جن و آدمی را به نزدش ببری باز کيفرت خواهد کرد و به او امیدوار باش چنان که اگر گناه جن و آدمی را هم ببری تورا خواهد آرزید».

و توای خواننده محترم بدان، راه رسیدن به مقام خوف و رجاء معرفت داشتن به خداست هر چه بهتر و کامل تر خدا را بشناسی نفست نیز کامل تر خوف و رجاء در می یابد و صحیح تر می توانی گام های بندگی خدا را برداری و با خداشناسی است که دیدگاهت نیز به دنیا و آنچه در آن است و آنچه در گذر عمرت از وقایع به سویت می آید را می توانی درک درستی داشته باشی و همه ی خیرات عالم در خداشناسی مخفی شده است. بحث را با کلمات معنوی شهید محمد طائی که در مسیر بندگی و اطاعت خدا گام برداشته است را به پایان می بریم:

«با این همه آرزو داشت که ای کاش در مدت کوتاه زندگی اش آنی خدا را از یاد نمی برد و لحظه ای بدون رنج و سختی در انجام کارهای دشوار برای رضای خدا سپری نمی کرد. بسیار قرآن می خواند و همیشه از خدا طلب استغفار می نمود، بدون ترس از خدا به رحمت او دل نمی بست؛ از بیهودگی ها دوری می کرد و از سرگذشت پیشینیان عبرت می گرفت. می دانست که هر لحظه از زندگی اش در حال امتحان دادن است. پس در حوادث و رویدادها بیهوده به خشم نمی آمد. خشمگین و ناامید نمی شد و از سرور و شادی از خود بیخود نمی شد، لیکن اینکه که مهلت او تمام شده است، امیدوار است در این امور آیندگان از او سبقت گیرند، زیرا نه رشک و حسادت در اوست و نه از الطاف الهی محدود تا به واسطه ی آن از او چیزی کاسته شود».

علی ایرانمنش

به آیه ای و حدیثی اکتفا می کنیم.

خداوند در قرآن مجیدش می فرماید: **وَأَمَّا مَنِ حَافٍ مَقَامَ رَبِّهِ وَتَهَى النَّفْسُ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ**. هر که از پروردگار خود بترسد و خود را از هوا و هوس باز دارد، بهشت منزل اوست (سوره نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱).

و در حدیثی نبوی آمده است که: روزی بسیار گرم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سایه ی درختی نشسته بودند که مردی آمد و جامه از بدن خود کند و خود را بر روی ریگ های تفتیده افکند و بر روی آن می غلطید، گاهی پشت خود را داغ می کرد و گاهی شکم خود را و می گفت: ای نفس! بچش حرارت این ریگ ها را که عذاب خدا از آنچه با تو کردم بالاتر و شدیدتر است. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به او نظر می کرد. پس چون جامه خود را پوشید حضرت او را طلبید و فرمود: ای بنده خدا چه چیز باعث شد که چنین کنی؟ عرض کرد که: خوف خدا. حضرت فرمود: به تحقیق که حق خوف را به جا آوردی، به درستی که خدا به تو مباحثات نموده به اهل آسمان. پس حضرت روی مبارک به اصحاب خود کردند و فرمودند که: نزدیک این مرد بروید تا دعا کند برای شما.

فضیلت امید به رحمت های الهی:

و باز در کتاب معراج السعادة مرحوم نراقی مطالبی مفصل را در این مورد آورده است ولی ذکر یک روایت را در این مجمل کافی می دانیم. در حدیثی نبوی آمده است: «مردی را داخل جهنم می کنند پس در آنجا هزار سال معذب می ماند و روزی فریاد کنان می گوید: یا حنّان یا مَنّان، خداوند عالم به جبرئیل می فرماید: برو بنده ی مرا نزد من آور، پس جبرئیل او را بیاورد و در موقف پروردگار قرار دهد. پس خطاب الهی رسد که: جای خود را چگونه یافتی؟ عرض کند: که بد مکانی بود. خطاب رسد که: او را به جایی که داشت برگردانید. آن بنده راه جهنم را پیش گیرد و روانه شود به عقب خود نگاه کند. خدای تعالی فرماید که: چرا به عقب نگاه می کنی؟ عرض کند که: چنین به تو امید داشتم که چون مرا از جهنم بیرون آوردی دیگر به آنجا برنگردانی. خطاب رسد که او را برگردانید و به بهشت ببرید.»

حرف های پایانی

آیا می دانید امام ملک و ملکوت حضرت صادق علیه السلام درباره ی یکی از مواظب جناب لقمان ابراز شگفتی کرده اند؟ و آن کلام

شعر ناب

شعر: میلاد عرفان پور

آرام بگیر، رنج بیهوده مبر
خود را مسیّر دست اما و اگر
ای انسان! ای روح گریزان از مرگ
کو راه گریزی از شهادت بهتر؟

از لحظه‌ی خیزران زدن... یا زهرا
بسیار شنیده ام سخن... یا زهرا
امروز، بین به شوق لبخند حسین
جاری شده خون از لب من یا زهرا

دلنگم و از حال خودم دلگیرم
در بند هزار خواب بی تعبیرم
می خوانمت ای شهادت ای حسرت دور
این بار به دادم نرسی می میرم

نه شمع در این شبکده روشن کردیم
نه پیرهن سبیده بر تن کردیم
دیدیم شهید زیستن دشوار است
تنها هوس شهید رفتن کردیم

نمّ الحَقّ

نناضِلْ ضَدَّ هَذَا الْجَوْرِ وَالشَّيْطَانِ نَرْجُمُهُ
بر علیه این ظلم وستم مبارزه می کنیم و شیطان را سنگار می کنیم
وَنَبْقَى كَلْنَا نَمْرُ وَصَوْتُ الْحَقِّ مَعْلَمُهُ
وهمه چون «نمرایم آنکس که فریادحقی طلبی اش نشانش بود
فَمِنْ دَمِنَا إِلَى الْعَلْيَاءِ حُدَّ الْمَجْدِ نَرْسِمُهُ
مرز پیروزی را که از خون ما تا آسمانهاست ترسیم خواهیم کرد
وَلَوْ أَنَا عَلَى حَجَرٍ دُبِحْنَا لَنْ نَسَاوِمُهُ
و حتی اگر بر سنگهای مذبح سرمان بریده شود با ظلم کنار نخواهیم آمد
هَذَا فَكْ هَيْكَلِ الْإِيمَانِ شَبَّ بظُلْمِهِمْ بَرَقَا
فریاد توای نمرشهید چیکره‌ی ایمانی بود که در تاریکی ظلمشان شراره انداخت
سَتَبْقَى أَنْتَ «نَمْرُ الْحَقِّ» حَيْثُ الْجَوْرِ لَا يَبْقَى
تو همان نم‌حقی طلب خواهی ماند و بیدادشان نابود خواهد گشت
بُرْغَمِ الْقَيْدِ لَنْ تَرْكِعَ أَمَامَ الظَّالِمِ الْأَشْقَى
با اینکه در بند بودی هیچگاه تسلیم آنها نشدی
وَيَسْجُدُ حَبْلُهُمْ طَوْعًا لِرَأْسِكَ عِنْدَمَا يَرْقَى
و طنابشان سجده خواهد کرد در مقابل سرتو آنگاه که برهنه فراز آید؛
قَطِيفُ الصَّبْرِ هَذَا الْيَوْمِ تَعْنِي نَمْرَهَا الْأَزْهَرُ
قطیف صبوراین روزها بر شهید نورانی خودمویه سرمیدهد
وَتَعْنِي خَيْرَةَ الشُّبَّانِ مَنْ بِالْقَيْدِ قَدْ تَأَسَّرَ
و برجوانان غیورش که بعد از این نیز به اسارت ظلم در خواهند آمد
فَهَا نَبْقَى بِإِذْنِ اللَّهِ يَبْقَى صَوْتُنَا أَجْهَرُ
اما ما به یاری خداوند در مقابلشان فریادمان را بلند خواهیم کرد
وَتَبْقَى الثُّورَةُ الْعَصْمَاءُ ضَدَّ الْعَنَى وَالْمُنْكَرِ
و انقلاب گرانسنگمان در مقابل کفر و جورشان خواهد ایستاد
مرتضی حیدری آل کثیر دیماه ۹۴



شهید ترکیب مصلح و عارف

شهادت در کلام استاد شهید مرتضی مطهری

منطق حل شدن و جذب شدن در جامعه برای احیای جامعه است.

منطق شهید از یک طرف منطق عشق الهی است و از طرف دیگر اصلاح اجتماعی، هیچ وقت خون شهید هدر نمی رود، خون **شهید** به زمین نمی ریزد خون شهید هر قطره اش تبدیل به صدها قطره و هزاران قطره بلکه دریایی از خون می گردد و در پیکر اجتماع وارد می شود.

در ملت هایی که روح حماسه مخصوصا حماسه الهی می میرد، بزرگ ترین خاصیت شهید این است که آن حماسه مرده را زنده می کند.

اسلام همیشه نیازمند به شهید است، چون همیشه نیازمند به حماسه آفرینی است، حماسه های نوبه نو و آفرینش های نوبه نو.

شهید به خون خود و در حقیقت به تمام وجود هستی خود ارزش و ابدیت و جاودانگی می بخشد. خون **شهید** همیشه در رگ های اجتماع می جهد.

هیچ قطره ای در مقیاس حقیقت و در نزد خدا از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود بهتر نیست.

اسلام با این که با گریه ی بر میت عادی چندان روی خوشی نشان نداده است، مایل است که مردم بر شهید بگریند زیرا شهید حماسه آفریده است و گریه ی بر شهید شرکت در حماسه او و هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط او و حرکت در موج اوست.

در اسلام یک روز است که روز شهید است و آن روز عاشورا است.

شهادت از نظر اسلام از جنبه ی فردی یعنی برای شخص شهید یک موفقیت است بلکه بزرگ ترین موفقیت است، آرزو است بلکه بزرگ ترین آرزو است.

راز بقاء امام حسین علیه السلام این است که نهضتش از طرفی منطقی است، بعد عقلی دارد و از ناحیه ی منطق حمایت می شود و از طرف دیگر در عمق احساسات و عواطف راه یافته است.

مثل **شهید** مثل شمع است که خدمتش از نوع سوخته شدن و فانی شدن و پرتو افکندن است تا دیگران در این پرتو که به بهای نیستی او تمام شده بنشینند و آسایش بیابند و کار خویش را انجام بدهند.

آری **شهید** شمع محفل بشریت اند. سوختند و محفل بشریت را روشن کردند.

شهید از راه خون خودش، خودش را در اجتماع جاوید می کند، یعنی خون جاویدی در اجتماع به وجود می آورد.

رابطه **شهید** با جامعه اش دو رابطه است، یکی رابطه اش با مردمی که اگر زنده باقی بود از وجودش بهره مند می شدند و فعلا از فیض وجودش محروم مانده اند و دیگر رابطه اش با کسانی که زمینه فساد و تباهی را ایجاد کرده اند و شهید به مبارزه با آن ها برخاسته و به دست آن ها **شهید** شده است.

منطق **شهید**: منطقی است آمیخته به عشق از یک طرف و منطق اصلاح و مصلح از طرف دیگر. منطق شهید، منطق دمیدن روح به اندام مرده ارزش های انسانی است. منطق حماسه آفرینی. منطق دورنگری بلکه بسیار دورنگری. منطق **شهید** منطق سوختن و روشن کردن است.

شهادت تزریق خون است به پیکر اجتماع، این **شهید** هستند که به پیکر اجتماع و در رگ های اجتماع، خاصه اجتماعی که دچار کم خونی هستند خون جدید وارد می کنند.

شهادت تنها برای این نیست که دشمن مغلوب شود، در شهادت حماسه آفرینی هم هست. بدیهی است که **شهادت** از آن جهت که کشته شدن است تقدس ندارد، بسیاری از کشته شدن ها نفله شدن است.

بدن و جامعه ی **شهید** از ناحیه ی روح و اندیشه و حق پرستی و پاک باختگی کسب شرافت کرده است. مرگی **شهادت** است که انسان با توجه به خطرات احتمالی یا ظنی یا یقینی فقط به خاطر هدفی مقدس و انسانی به تعبیر قرآن فی سبیل الله از آن استقبال کند.

شهادت قداست خود را ازین جا کسب می کند که فدا کردن آگاهانه تمام هستی خود است و در راه هدفی مقدس.

شهادت دورکن دارد: یکی این که در راه خدا و فی سبیل الله باشد و دیگر این که آگاهانه صورت گرفته باشد. هدف مقدس باشد و انسان بخواهد جان خود را فدای هدف نماید.

هر فردی لیاقت ندارد باب جهاد به رویش گشوده شود، هر فردی شایستگی مجاهد بودن را ندارد. خداوند این در را به روی دوستان خاص خویش گشوده است.

اسلام از جهاد و لا اقل آرزوی جهاد جدا شدنی نیست. صداقت اسلام انسان با این معیار شناخته می شود.

اولیاء الله مرگ به صورت **شهادت** را بلا شرط از خداوند طلب می کنند.





بیگانه وار می‌گذری از دیار چشم

کرمان میزبان چندین ساله‌ی گوهری خدایی و از آن بهشتی‌های بی‌شک و شبهه؛ عالم عارف آقا سید کمال موسوی شیرازی

نشان می‌دهد که رابطه‌ی امام خمینی و ایشان چقدر قدیمی و صمیمی بوده است. بگذارید از این به بعد را پای صحبت‌های حضرت آقا رهبر معظم انقلاب دام‌ظله و خاطراتشان از آقا سید کمال در دیدار خانواده‌ی ایشان با معظم له در تاریخ ۱۳۷۵/۳/۲۸ بنشینیم. حضرت آقا می‌فرمایند که:

« ما به ایشان خیلی اخلاص داشتیم؛ خداوند درجات مرحوم «آقا سید کمال» را عالی کند. سال‌های متمادی با آن مرحوم مانوس و محشور بودیم. من از سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ با مرحوم آقا سید کمال رفیق شدم. ایشان مشهد آمده بودند و هنوز محاسنشان هم درست در نیامده بود.

شدند. بعد از انقلاب هم ارتباط ایشان با امام و حضرت آقا حفظ شد. سید کمال ارتباط خیلی نزدیکی هم با پسران حضرت امام داشتند؛ هم با حاج آقا مصطفی و هم با حاج احمد آقا. وقتی ایشان در سال ۶۶ از دنیا رفتند، حاج احمد آقای خمینی گفته بودند: با فوت آقا سید کمال، من یتیم شدم!

آن عکس امام خمینی در مدرسه فیضیه سال ۴۲ را دیده‌اید که دور بر امام را طلبه‌ها گرفته‌اند؟ همان عکسی که حضرت آقا دقیقاً پشت سر امام هستند. در آن عکس، روحانی سیدی که جلوی آقای خامنه‌ای و شانه‌به‌شانه حضرت امام قرار گرفته، آقا سید کمال است. همین عکس هم

یکی از عرفای بزرگ ساکن کرمان مرحوم حضرت آیت الله سید کمال الدین موسوی، معروف با آسید کمال است هر کس ایشان را می‌دید یاد خدا می‌افتاد. آقا سید کمال استاد اخلاق و عرفان بسیاری از رزمندگان کرمانی بوده و از شاگردان برجسته‌ی عارف بزرگ، آیت الله محمدجواد انصاری همدانی به همراه، بزرگانی مانند شهید دستغیب، مرحوم دولابی و علامه تهرانی بودند. وقتی حضرت امام علیه‌السلام به نجف تبعید می‌شوند، آقا سید کمال از راه و بی‌راه، خودشان را به نجف رسانده و در حلقه‌ی نزدیک اطرافیان امام جای می‌گیرند. و در اصطلاح، جزو حواریون امام در نجف



سال‌های قبل از انقلاب است که ما هم در مشهد ساکن بودیم. پس از پیروزی انقلاب هم فرصت دیدار ایشان دست نداده بود و ما سرگرم و مشغول امور بودیم. تا اینکه یک روز در دفتر امام نشسته بودم، ناگهان دیدم آقا سید کمال وارد شدند. برای من خیلی مفاجئه {غافلگیر کننده} بود. ایشان آمدند و همین‌طور که ما نشسته بودیم، عبور کردند و رفتند گوشه‌ای نشستند. گفتم «آقا سید کمال؛ شما بی؟» و این بیت را - که به نظرم از کلیم کاشانی است - خواندم:

بیگانه وارمی‌گذری از دیار چشم

ای نور دیده! حب وطن در دل تو نیست؟

غرض؛ ایشان از جا برخاستند، جلو آمدند و دیده‌بوسی کردیم. من آن زمان رئیس جمهور بودم. گفتم از حالا به بعد، دیگر باید شما را مرتب زیارت کنیم. ایشان هم گفتند هر طور شما مایل باشید. این بود که گاهی هفته‌ای یک بار، دو هفته‌ای یک بار دیگر بیشتر از سه هفته فاصله نمی‌شد - هم دیگر را می‌دیدیم. به ایشان گفته بودم به دلیل گرفتاری‌های بسیار، فرصت نخواهد شد با شما تماس بگیرم. شما فراغت بیشتری دارید، تماس بگیرید و ما را از این گرفتاری‌ها بیرون بکشید. لذا هر وقت مجال بود، ایشان با دفتر ما تماس می‌گرفتند و بعد به اینجا تشریف می‌آوردند.

ایشان آنجا حضور داشتند و امواج وجودشان، ما را همین‌طور منقلب می‌کرد! غرض اینکه چنین علقه‌ای با ایشان داشتیم. علی‌ای حال، در سال‌های ۴۱، ۴۲ بود که ایشان به کرمان رفتند و در آنجا ازدواج کردند و چند سال آنجا اقامت گزیدند. یک روز می‌خواستیم به زاهدان بروم. با خودم گفتم «به کرمان که رسیدم به خاطر آقا سید کمال، چند روز آنجا می‌مانم» همین‌طور هم شد. یعنی در کرمان به

از آن بهشتی‌های حقیقی و بی‌شک و شبهه، یکی مرحوم آقا سید کمالند. خدا در جاتشان را عالی کند.

خاطر آقا سید کمال توقف چند روزه‌ای کردم. با هم خیلی مانوس بودیم؛ خیلی! در آن ایام، یک وقت با خودم فکر می‌کردم «اگر نخواهم در قم بمانم، کجا می‌مانم؟» به این نتیجه می‌رسیدم ساکن تهران خواهم شد و اگر نشد، کرمان؛ آن هم به خاطر آقا سید کمال! اصلاً به فکر مشهد نمی‌افتم که بخواهم آنجا ساکن شوم.

خداوند در جاتشان را عالی کند. ایشان سال‌های متعددی مقیم نجف بودند و من از دیدارشان محروم مانده بودم. مربوط به

البته ایشان چند سال از من بزرگ‌تر بودند. لکن بنده با وجود کم سن و سالی، طلبه‌ای معمم بودم. فکر می‌کنم بنده در آن موقع مکاسب و کفایه و از این قبیل می‌خواندم. خیلی کم سال بودم و شاید شانزده سال سن داشتم. کفایه و مکاسب می‌خواندم و مثل اینکه مدتی بود درس خارج را هم شروع کرده بودم. آقا سید کمال آن وقت جوان بیست ساله و شاید هم بیست و دو، سه ساله‌ای بودند. ایشان با یکی از آقا‌زاده‌های شیرازی به مشهد آمده بودند و من برای دیدنشان به مدرسه خیرات خان رفتم. ارتباط ما با آن آقا‌زاده شیرازی در حد سلام و علیک بود، اما با آقا سید کمال رفیق صمیمی شدیم. بعد از آن دیدار، دیگر ایشان به سراغ ما آمدند و رفاقت صمیمی گرمی بین ما پیدا شد که سی و چند سال طول کشید.

دو، سه سال از رفاقتمان گذشته بود که یک روز هنگام عصر در اتاق خودم - واقع در مدرسه نواب - نشسته بودم. صحبت از زمانی است که هنوز از مشهد به قم نرفته بودم. دیدم دلم به شدت گرفته است. با خودم فکر کردم چه کسی اینجا باشد دل من باز می‌شود؟ یکی یکی از رفقا را به ذهنم آوردم. دیدم نه، فایده ندارد. یک وقت به یاد آقا سید کمال افتادم. گفتم اگر آقا سید کمال الان اینجا بود، دلم باز می‌شد. ولی آقا سید کمال قم بودند و ما به ایشان دسترسی نداشتیم. با همان حالت دل‌گرفتگی، بیرون آمدم و جلوی اتاقم به قدم زدن پرداختم. یک وقت دیدم آن طرف مدرسه، سیدی دم باغچه نشسته‌اند! گفتم عجب! مثل اینکه آقا سید کمال است!

باورم نمی‌شد گفتم بروم نزدیک‌تر ببینم چه کسی است؟ یک دفعه دیدم بله؛ خود آقا سید کمال آنجا نشسته‌اند! گفتم «آقا سید کمال! شما بی؟» گفت «بله». گفتم «ای بابا! من زیر سقف این آسمان، همه موجودات بشری را در نظرم آوردم و دیدم فقط شما باید اینجا باشید تا دلم باز شود. و حالا شما اینجا بیاید!»

برای خودم منکشف شد که آن حالت من، به خاطر حضور آقا سید کمال در آن محیط بوده است. واقعاً این‌طور نبود که حالا من خواسته باشم و خدا آقا سید کمال را احضار کرده باشد. تلاطم روحی من و آن حالت دل‌گرفتگی، ایضاً به فکر آقا سید کمال افتادن، به این خاطر بود که



آقا سید کمال در سال ۱۳۶۶ هنگامی که به همراه چند نفر از قم راهی تهران بودند در اثر تصادف خودرو، رخت از این دنیا بربرستند. چند سال بعد هنگامی که به مناسبت فوت ایشان گروهی از رفقا (شاگردان) به ملاقات آیت الله بهجت رفته بودند ایشان در توصیف آقا سید کمال فرمودند که: «آقا سید کمال شهید شد، آقا سید کمال شهید شد، آقا سید کمال شهید شد».

گفتند «حادثه‌ای برای ما اتفاق افتاده است که من خیلی ناراحتم! خیلی ناراحتم!» دو مرتبه گفتند خیلی ناراحتم!
ما وحشت زده شدیم و فکر کردیم شاید برای فرزندانمان، دخترهایمان، یا نوه‌هایمان حادثه‌ای اتفاق افتاده است. ولی حاج احمد آقا برگشت و گفت: «خبر فوت آقا سید کمال را تازه به امام داده‌ایم.» آن وقت معلوم شد که ناراحتی امام، به خاطر فوت ایشان است. من تا آن موقع نمی‌دانستم امام به ایشان این قدر علاقه دارند؛ تا حدی که بگویند برای ما حادثه‌ای اتفاق افتاده که من خیلی ناراحتم! خیلی ناراحتم!
از آن بهشتی‌های حقیقی و بی‌شک و شبهه، یکی مرحوم آقا سید کمالند. خدا در جاتشان را عالی کند. ما خیلی خوشحال شدیم از اینکه شما لطف کردید و به اینجا تشریف آوردید و توانستیم آقایان را، خانم‌ها را، بچه‌ها را زیارت

امام می‌رفتند. دو نفری پهلوی هم می‌نشستند و صحبت می‌کردند. برداشت من این است که امام از ایشان استفاده معنوی می‌کردند. آقا سید کمال، زیاد هم اهل حرف زدن نبودند. اغلب اوقات سکوت می‌کردند و گاهی کلمه‌ای بر زبان می‌آوردند. با امام که جلسات دو نفری داشتند، این طور حدس می‌زدم که امام از حضور ایشان بهره روحی و معنوی می‌برند.
غرض خدمت امام بودیم و جلسه روسای سه قوه بود. امام گاهی در جلسات روسای سه قوه حضور می‌یافتند و تقریباً نیم ساعتی می‌نشستند. ولی آن شب، هفت هشت دقیقه بیشتر نشستند و زود جلسه را ترک کردند. وقتی از جا برخاستند تا بروند، رفقا گفتند «چطور شد که آقا زود برخاستند؟!». ایشان گفتند «دیگر حال ندارم. ناراحتم!» و به طرف در اطاق رفتند. معمولاً ما ایشان را تا دم در اطاق بدرقه می‌کردیم و تشریف می‌بردند. همین طور که می‌رفتند،

سال ۶۶ ایشان فوت شدند. فوتشان را هم آقای حاج احمد آقا به من خبر داد. عصر یک روز در دفتر نشسته بودم که ایشان تلفن کرد و گفت «آقا سید کمال از قم به تهران می‌آمده- همین طور آرام آرام می‌خواست خبر بدهد. چون می‌دانست که من چقدر به آقا سید کمال علاقه مندم- که ماشینشان تصادف کرده است». پرسیدم «طوری که نشده؟» گفت «چرا!»
غرض؛ از فوت ایشان خبر داد و من خیلی منقلب شدم.
این نکته را هم بد نیست برای خانم‌ها و برای آقایان بگویم، بشنوند. حدود چهار پنج شب بعد از فوت مرحوم آقا سید کمال، خدمت امام بودیم. مرحوم آقا سید کمال و امام گهگاه با هم خلوت می‌کردند و جلسات دو نفری داشتند. از این موضوع، فقط من با خبر بودم و هیچ کس دیگر نمی‌دانست. خیلی پنهان نزد



معرفی کتاب

معرفی اطلس نبردهای لشکر ۴۱ ثارالله

شده است. فصل سوم با عنوان «تعقیب متجاوز» عملیات رمضان، نبردهای والفجر مقدماتی، والفجر ۳ و والفجر ۴ را بررسی کرده است. عملیات های خیبر، بدر، والفجر ۸ و همچنین نبردهای کربلای ۱ و ۴ و ۵ و تکمیلی کربلای ۵ در فصل چهارم با عنوان «نبردهای پیروز» مرور می شوند. در فصل پنجم با عنوان «نبردهای کوهستانی» عملیات های کربلای ۱۰، نصر ۴ و والفجر ۱۰ بررسی شده اند. سرانجام فصل ششم با عنوان «پایان جنگ» به نبردهای پایانی جنگ پرداخته است. اطلس نبردهای لشکر ۴۱ ثارالله به صورت مشترک توسط موسسه فرهنگی حماسه ثارالله و مرکز اسناد تحقیقات جنگ در سال ۹۵ در ۱۷۴ صفحه به چاپ رسیده است.

نویسنده و پژوهشگر این اثر آقای عباس میرزایی است. ایشان از محققان خوب دفاع مقدس هستند که تا کنون ۴ کتاب تاریخی و بیش از ۳۰ عنوان کتاب غیرتاریخی در حوزه دفاع مقدس به چاپ رسانده است. اطلس نبردهای استان کرمان در شش فصل تهیه شده است. این اثر فصل اول را با عنوان «تجاوز ارتش عراق و تشکیل هسته مقاومت» با نگاهی برتشکیل کمیته انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران در کرمان آغاز کرده و با اشاره به آغاز جنگ تحمیلی و تشکیل تیپ و لشکر ۴۱ ثارالله و اولین اعزام ها به پایان می برد. اعزام اولین گردان های سازمان یافته استان کرمان به جبهه جنوب و عملیات های کرخه نور، ثامن الائمه، طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس موضوعاتی هستند که در فصل دوم با عنوان «آزادی سرزمین های اشغال شده» آورده

- اولین گروه های اعزامی از کرمان به جبهه چه کسانی بودند؟
 - تیپ و لشکر ۴۱ ثارالله چه زمانی و چگونه تأسیس شد؟
 - فرماندهان ستادی و صفی لشکر ۴۱ به تفکیک هر عملیات کدام بودند؟
 - در هر عملیات، لشکر ۴۱ ثارالله در کدام منطقه و از چه محورهایی و با کدام استعداد و با کدام گردان ها و چگونه عمل کرد؟
 پاسخ همه ی این سوال ها را می توانید در کتاب اطلس نبردهای لشکر ۴۱ ثارالله بیابید. این اثر اولین و تنها اطلس یگانی کشور است که سند افتخاری برای تاریخ دفاع مقدس کرمان در سطح کشور محسوب می شود. در این کتاب ۲۷ عملیات آفندی لشکر ۴۱ ثارالله معرفی و با نمایش نقشه، تصاویر، آمار و ارقام به طور مطلوبی ارائه شده اند.

حکومت حق،
کشف انسانیت و
انسان کامل

معرفت:

این شماره
گرا مزین به قلم سردار
مقاومت حاج قاسم سلیمانی
است. در «کشف انسانیت» حضرت
آیت الله حائری شیرازی چرایی ثبت
خاطرات خانواده شهدا را تبیین و در
«انسان کامل و مقاومت» جناب حجت
الاسلام مهدوی ارتباط این دو
مقوله را بررسی کرده-اند.

شعر مقاومت

با

تقدیم
شعری زیبا به شهید
محسن حججی، اشعاری
ناب در حوزه دفاع مقدس و شهادت
ارائه و گفت و گویی صمیمانه با شاعر
شعر معروف «... چه فرقی می-کند»،
حجت الاسلام شفیعی تدارک دیده
شده است.

ژیان و یک بغل
امید ...، سفری به
سرزمین فاتحان

اجتماعی:

یکی از مشکلات
نسل جوان یعنی ناامیدی
را بررسی کرده و در قالب مستندی
مکتوب مصادیقی از امیدواری جوانان
و راه-های بیرون رفت از معضله ناامیدی
پیشنهاد شده-اند.

ویک کلام

با فرزندان
رفیق باشید،
آداب مشایعت
و استقبال

سبک

زندگی: چند
الگوی رفتاری
مناسب در حوزه-های
تربیتی و خانواده برای بهتر
شدن شیوه زندگی و تربیت
فرزندان را منعکس کرده است.

درد و دل‌های یک
پژوهشگر، روایت
مصور، گفت و گوی
تخصصی (رضی)،
مقاومت بدون مرز

تخصصی:

مباحثی تخصصی
در حوزه مقاومت مطرح
شده است. درد و دل‌های یک
محقق جوان برای پژوهشگری در حوزه
دفاع مقدس بیان شده و شیوه-های نوین
روایت-گری ارائه گردیده است. دکتر
سید حسین رضی مسائل و مشکلات
رسانه-های مقاومت را مطرح
کرده و دکتر

شهیدزنده است، هدایای
معنوی، اندکی تامل، شهید
ترکیب مصلح و عارف، فقط
به خاطر حرف امام، بیگانه
و ارمی گذری ...

شهید:

معارف و
مصادیقی نسبت به
حقیقت شهادت ارائه شده
است. مروری بر زندگی آقا سید کمال
موسوی شیرازی عارف گمنام و یار دیرین
امام برگ درخشان این فصل از نشریه
است.

عاشورا منبع ادب
پایداری، دست
خون، شهادت آرمان
شهر ادبیات

ادبیات
مقاومت:

ضمن معرفی کتاب
دست خون، یادداشت و
مقاله-ای در حوزه ادبیات دفاع
مقدس ارائه کرده است. شهادت
را آرمان شهر ادبیات و عاشورا را
منبع اصیل ادب پایداری
معرفی نموده.